
عبس
قرآن مجید
به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر
به زبان های زنده دنیا
آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۸۰. سوره عبس

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره عبس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱)

أَنْ جاءَهُ الْأَعْمى (۲)

وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳)

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرى (۴)

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنى (۵)

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶)

وَ ما عَلَيْكَ أَلاَّ يَزَّكَّى (۷)

وَ أَمَّا مَنْ جاءَكَ يَسْعى (۸)

وَ هُوَ يَخْشى (۹)

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

كَلاَّ إِنَّها تَذْكِرَةٌ (۱۱)

فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ (۱۲)

فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳)

مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴)

بِأَيْدِی سَفَرَةٍ (۱۵)

كِرامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ (۱۷)

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸)

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹)

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰)

ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱)

ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲)

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ (۲۳)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ (۲۴)

أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا (۲۵)

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶)

فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا (۲۷)

وَ عِنَباً وَ قَضْباً (۲۸)

وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً (۲۹)

وَ حَدائِقَ غُلْباً (۳۰)

وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا (۳۱)

مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ (۳۲)

فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ (۳۳)

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴)

وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵)

وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶)

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷)

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸)

ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹)

وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ (۴۰)

تَرْهَقُها قَتَرَةٌ (۴۱)

أُولئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ (۴۲)

آشنایی با سوره

۸۰- عبس [چهره در هم کشید]

سوره، عتاب و ملامت است از اینکه ثروتمنـدان را بر ضـعفا و مساکین مؤمن مقـدم بدارنـد. در حضور پیامبر جمعی از بزرگان قریش در مکه جمع بودنـد که نابینائی بنام «ابن ام مکتوم وارد شـد. با ورود او یک نفر به جهت ناراحتی از ورودش، چهره در هم کشید و عبوس

شـد (آن یـک نفر یا پیامبر بود یا مردی از بنی امیه: بنا به اختلاف روایات) خداونـد از این نحوه برخورد، انتقاد کرده و متـذکر برخی نکات اخلاقی و تربیتی می شود. سوره با یادی از مراحل خلقت انسان و نعمتهای خدا و حیات در زمین و سپس قیامت و چهره های خنـدان و انـدوهگین در آخرت، ادامه و پایان می یابـد نام دیگرش سوره «اعمی (نابینا) است. بعد از سوره نجم، در سال دوم بعثت و در مکه نازل شده و دارای ۴۲ آیه می باشد.

شان نزول

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشـین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شـمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدنـد. پس ازنماز، مسـلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سـران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسـیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وسـاطت همراه خود آورده بودنـد. از آن پس، جلسه شـکل تـازه ای به خود گرفت. سـران قریش، حرف هـای پیشـین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواسـتند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده اسـتفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صـحبت کردن بود که فردی نابینـا و ظاهرا فقیر که بعـدها معلوم شـد «عبـدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شد. او آمده

بود چشم دلش را به دیدن خورشید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سر چشمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را بلندتر و استوارتر برمی داشت و بی توجه به سخنان پیامبر و مخاطبان او، وارد مجلس شد و بی درنگ از پیامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخواند و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسته به سخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هدایت سرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به سود اسلام خواهد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چون روزهای بعد نیز می توانست او را به ملاقات بپذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضرت را رها نمی کرد. پیامبر از این همه پافشاری ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته اند، حتما پیش خود می گویند، پیروان محمد همه نابینا و بردگانند و به سخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و پیامبر را نسبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبدالله را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید می فرمود: مرحبا به کسی که سبب شد تا پروردگارم مرا

مورد عـذاب قرار دهـد. سـپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسـلامی جانشـین خویش در مـدینه قرار داد. این عـذاب و خطاب خواه به شـخص پیامبر باشـد یا به گفته گروهی از مفسـران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسـلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصـی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شـده اند، موضع گیری تند و خشـنی دارد، تا آن جا که خـدا هرگز راضـی نمی شود به سـبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین سـتمی بر این قشـر مستضـعف روا داشـته شود. دلیـل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسـلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سـختی ها و ایثارگر میـدان هـای شـهادت بوده انـد. همـان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السـلام، در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرمایـد: ستون دین و سـرمایه اجتماع مسـلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشـمنان، تنها همین توده مردمنـد. بنابراین، باید به سـخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنـان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیـامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشـید و روی گردانیـد « که آن مرد نابینا پیش او آمـد « و توچه دانی، شاید او به پاکی گراید « یا پند پذیرد و انـدرز سـودش دهـد « ولی آن کس کـه خـود را بی نیـاز می پنـدارد « تـو بـدو می پردازی « بـا آنکه اگر پـاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست « ولی آن

کس که شتابان پیش تو آمد « در حالی که [از خدا] می ترسید « تو از او به دیگران می پردازی « زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. « (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعدها معلوم شد «عبدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شد. او آمده بود چشم دلش را به دیدن خورشید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سر چشمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را بلندتر و استوارتر برمی داشت و بی توجه به سخنان پیامبر و

مخاطبـان او، وارد مجلس شـد و بی درنـگ از پیامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخوانـد و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسته به سخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطـاب به کـافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هـدایت سـرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسـلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسـلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به سود اسلام خواهـد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چون روزهـای بعـد نیز می توانست او را به ملاقات بپـذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضـرت را رهـا نمی کرد. پیـامبر از این همه پافشـاری نـاراحت شـد و آثـار ناخشـنودی در چهره مبـارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته اند، حتما پیش خود می گویند، پیروان محمد همه نابینا و بردگانند و به سـخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و پیامبر را نسبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبـدالله را پیوسـته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دیـد می فرمود: مرحبا به کسـی که سـبب شد تا پروردگارم مرا مورد عذاب قرار دهد. سـپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسـلامی جانشـین خویش در مدینه قرار داد. این عذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا به گفته گروهی از مفسران خطاب به غیر؛ بیانگر این

واقعیت مهم است که اسلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند، موضع گیری تند و خشنی دارد، تا آن جا که خدا هرگز راضی نمی شود به سبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین ستمی بر این قشر مستضعف روا داشته شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام، در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرماید: ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند. بنابراین، باید به سخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید « که آن مرد نابینا پیش او آمد « و توچه دانی، شاید او به پاکی گراید « یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد « ولی آن کس که خود را بی نیاز می پندارد « تو بدو می پردازی « با آنکه اگر پاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست « ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد « در حالی که [از خدا] می ترسید « تو از او به دیگران می پردازی « زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. « (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه

کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعدها معلوم شد «عبدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شد. او آمده بود چشم دلش را به دیدن خورشید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سر چشمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را بلندتر و استوارتر برمی داشت و بی توجه به سخنان پیامبر و مخاطبان او، وارد مجلس شد و بی درنگ از پیامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخواند و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسته به سخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران

ادامه می داد. پیامبر می دانست که هدایت سرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به سود اسلام خواهد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چون روزهای بعد نیز می توانست او را به ملاقات بپذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضرت را رها نمی کرد. پیامبر از این همه پافشاری ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته اند، حتما پیش خود می گویند، پیروان محمد همه نابینا و بردگانند و به سخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و پیامبر را نسبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبدالله را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید می فرمود: مرحبا به کسی که سبب شد تا پروردگارم مرا مورد عذاب قرار دهد. سپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسلامی جانشین خویش در مدینه قرار داد. این عذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا به گفته گروهی از مفسران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند، موضع گیری تند و خشنی دارد، تا آن جا که خدا هرگز راضی نمی شود

به سبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین ستمی بر این قشر مستضعف روا داشته شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام، در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرماید: ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند. بنابراین، باید به سخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید « که آن مرد نابینا پیش او آمد « و توجه دانی، شاید او به پاکی گراید « یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد « ولی آن کس که خود را بی نیاز می پندارد « تو بدو می پردازی « با آنکه اگر پاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست « ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد « در حالی که [از خدا] می ترسید « تو از او به دیگران می پردازی « زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. « (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر

از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعدها معلوم شد «عبدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شد. او آمده بود چشم دلش را به دیدن خورشید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سر چشمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را بلندتر و استوارتر برمی داشت و بی توجه به سخنان پیامبر و مخاطبان او، وارد مجلس شد و بی درنگ از پیامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخواند و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسته به سخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هدایت سرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به سود اسلام خواهد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم

نکرد؛ چون روزهای بعد نیز می توانست او را به ملاقات بپذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضرت را رها نمی کرد. پیامبر از این همه پافشاری ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته اند، حتما پیش خود می گویند، پیروان محمد همه نابینا و بردگانند و به سخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و پیامبر را نسبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبدالله را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید می فرمود: مرحبا به کسی که سبب شد تا پروردگارم مرا مورد عذاب قرار دهد. سپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسلامی جانشین خویش در مدینه قرار داد. این عذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا به گفته گروهی از مفسران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند، موضع گیری تند و خشنی دارد، تا آن جا که خدا هرگز راضی نمی شود به سبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین ستمی بر این قشر مستضعف روا داشته شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام، در فرمان معروف خود به مالک

اشتر می فرماید: ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند. بنابراین، باید به سخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید « که آن مرد نابینا پیش او آمد « و توچه دانی، شاید او به پاکی گراید « یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد « ولی آن کس که خود را بی نیاز می پندارد « تو بدو می پردازی « با آنکه اگر پاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست « ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد « در حالی که [از خدا] می ترسید « تو از او به دیگران می پردازی « زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. « (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد.

پیامبر نیز از فرصت پیش آمـده اسـتفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صـحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعـدها معلوم شـد «عبـدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شـد. او آمـده بود چشم دلش را به دیـدن خورشـید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سر چشمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را بلنـدتر و اسـتوارتر برمی داشت و بی توجه به سـخنان پیامبر و مخاطبان او، وارد مجلس شد و بی درنگ از پیامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخواند و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسـته به سخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هـدایت سـرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسـلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه هـای دیگر نیز به اسـلام رو می آورنـد و چنین پیشـرفتی به سـود اسـلام خواهـد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چـون روزهـای بعـد نیز می توانست او را به ملاقـات بپـذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضـرت را رهـا نمی کرد. پیامبر از این همه پافشاری ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته اند، حتما پیش

خود می گوینـد، پیروان محمـد همه نابینا و بردگاننـد و به سـخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و پیامبر را نسبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبدالله را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دیـد می فرمود: مرحبا به کسـی که سـبب شـد تا پروردگارم مرا مورد عـذاب قرار دهد. سـپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تـا آن را انجـام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسـلامی جانشـین خویش در مـدینه قرار داد. این عـذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا به گفته گروهی از مفسران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصـی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شـده انـد، موضع گیری تنـد و خشـنی دارد، تـا آن جـا که خـدا هرگز راضـی نمی شود به سـبب توجه به ثروتمنـدان مغرور، کـم تریـن سـتمی بر این قشـر مستضـعف روا داشـته شـود. دلیـل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسـلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السـلام، در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرمایـد: سـتون دین و سـرمایه اجتماع مسـلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشـمنان، تنهـا همین توده مردمنـد. بنـابراین، بایـد به سـخنان آنـان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد

خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید « که آن مرد نابینا پیش او آمد « و توچه دانی، شاید او به پاکی گراید « یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد « ولی آن کس که خود را بی نیاز می پندارد « تو بدو می پردازی « با آنکه اگر پاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست « ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد « در حالی که [از خدا] می ترسید « تو از او به دیگران می پردازی « زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. « (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعدها معلوم شد «عبدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه

و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شـد. او آمـده بود چشم دلش را به دیدن خورشـید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سـر چشـمه معرفت سـیراب سازد و با دلی سـرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هـایش را بلنـدتر و اسـتوارتر برمی داشت و بی تـوجه به سـخنان پیـامبر و مخاطبـان او، وارد مجلس شـد و بی درنـگ از پیـامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخواند و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسـته به سـخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضـرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هـدایت سـرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورنـد و اسـلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به سود اسلام خواهد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چون روزهـای بعـد نیز می توانست او را به ملاقات بپـذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضـرت را رها نمی کرد. پیامبر از این همه پافشاری ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته انـد، حتما پیش خود می گوینـد، پیروان محمـد همه نابینا و بردگانند و به سـخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شـد و پیامبر را نسبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبدالله را پیوسـته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید

می فرمود: مرحبا به کسی که سبب شد تا پروردگارم مرا مورد عذاب قرار دهد. سپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسلامی جانشین خویش در مدینه قرار داد. این عذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا به گفته گروهی از مفسران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند، موضع گیری تند و خشنی دارد، تا آن جا که خدا هرگز راضی نمی شود به سبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین ستمی بر این قشر مستضعف روا داشته شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام، در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرماید: ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند. بنابراین، باید به سخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید « که آن مرد نابینا پیش او آمد « و توچه دانی، شاید او به پاکی گراید « یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد « ولی آن کس که خود را بی نیاز می پندارد « تو بدو می پردازی « با

آنکه اگر پاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست « ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد « در حالی که [از خدا] می ترسید « تو از او به دیگران می پردازی « زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. « (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعدها معلوم شد «عبدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شد. او آمده بود چشم دلش را به دیدن خورشید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سر چشمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را

بلنـدتر و اسـتوارتر برمی داشت و بی توجه به سـخنان پیـامبر و مخاطبان او، وارد مجلس شـد و بی درنگ از پیامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخواند و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسـته به سخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضـرت نیز سـخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هـدایت سرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنـان ایمـان بیاورنـد و اسـلام را بپذیرنـد، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسـلام رو می آورند و چنین پیشـرفتی به سود اسـلام خواهد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چون روزهای بعـد نیز می توانست او را به ملاقـات بپـذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضـرت را رها نمی کرد. پیامبر از این همه پافشـاری ناراحت شـد و آثار ناخشـنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سـران عرب که این جا نشسـته انـد، حتما پیش خود می گوینـد، پیروان محمـد همه نابینا و بردگاننـد و به سـخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نـازل شـد و پیـامبر را نسـبت به برخی مسایـل آگـاه کرد. رسول خـدا پس از این ماجرا، عبـدالله را پیوسـته گرامی می داشت و هنگـامی که او را می دیـد می فرمود: مرحبا به کسـی که سـبب شـد تا پروردگارم مرا مورد عـذاب قرار دهـد. سـپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسـلامی جانشـین خویش در مـدینه قرار داد. این عذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا

بـه گفتـه گروهی از مفسـران خطـاب بـه غیر؛ بیـانگر ایـن واقعیـت مهم است که اسـلام و قرآن، اهمیت و احـترام خاصـی برای پوینـدگان راه حق به ویژه طبقات مستضـعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شـده انـد، موضع گیری تنـد و خشـنی دارد، تا آن جا که خـدا هرگز راضـی نمی شود به سـبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین سـتمی بر این قشـر مستضـعف روا داشـته شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام، در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرماید: سـتون دین و سـرمایه اجتماع مسلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمنـد. بنـابراین، بایـد به سـخنان آنـان گوش فرا دهی و علاـقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشـید و روی گردانیـد « که آن مرد نابینا پیش او آمـد « و توجه دانی، شاید او به پاکی گراید « یا پند پذیرد و انـدرز سـودش دهـد « ولی آن کس کـه خـود را بی نیـاز می پنـدارد « تـو بـدو می پردازی « بـا آنکه اگر پـاک نگردد برتو [مسـئولیتی] نیست « ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد « در حالی که [از خدا] می ترسید « تو از او به دیگران می پردازی « زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. « (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های

۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعدها معلوم شد «عبدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شد. او آمده بود چشم دلش را به دیدن خورشید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سر چشمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را بلندتر و استوارتر برمی داشت و بی توجه به سخنان پیامبر و مخاطبان او، وارد مجلس شد و بی درنگ از پیامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخواند و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسته به سخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را

قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هدایت سرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به سود اسلام خواهد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چون روزهای بعد نیز می توانست او را به ملاقات بپذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضرت را رها نمی کرد. پیامبر از این همه پافشاری ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته اند، حتما پیش خود می گویند، پیروان محمد همه نابینا و بردگانند و به سخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و پیامبر را نسبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبدالله را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید می فرمود: مرحبا به کسی که سبب شد تا پروردگارم مرا مورد عذاب قرار دهد. سپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسلامی جانشین خویش در مدینه قرار داد. این عذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا به گفته گروهی از مفسران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند، موضع گیری تند

و خشنی دارد، تا آن جا که خدا هرگز راضی نمی شود به سبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین ستمی بر این قشر مستضعف روا داشته شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام، در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرماید: ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند. بنابراین، باید به سخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید « که آن مرد نابینا پیش او آمد » و توچه دانی، شاید او به پاکی گراید » یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد » ولی آن کس که خود را بی نیاز می پندارد » تو بدو می پردازی » با آنکه اگر پاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست » ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد » در حالی که [از خدا] می ترسید » تو از او به دیگران می پردازی » زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. » (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای

از سـران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسـیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شـکل تازه ای به خود گرفت. سـران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواسـتند از دعوتش دست بردارد و به دو دسـتگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیـان دیـدگاه هـای خودپرداخت و آنـان را به توحیـد و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صـحبت کردن بود که فردی نابینـا و ظـاهرا فقیر که بعـدها معلوم شـد «عبـدالله بن ام مکتوم» است، عصـا زنـان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیـک تر می شـد. او آمـده بود چشم دلش را به دیـدن خورشـید هـدایت روشن و کویر دلش را به زلال سـر چشـمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را بلندتر و استوارتر برمی داشت و بی توجه به سـخنان پیـامبر و مخاطبـان او، وارد مجلس شـد و بی درنـگ از پیـامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخوانـد و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسـته به سـخن خود ادامه می داد، خواسـته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هدایت سرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسـلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسـلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به

سود اسلام خواهد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چون روزهای بعد نیز می توانست او را به ملاقات بپذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضرت را رها نمی کرد. پیامبر از این همه پافشاری ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته اند، حتما پیش خود می گویند، پیروان محمد همه نابینا و بردگانند و به سخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و پیامبر را نسبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبدالله را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید می فرمود: مرحبا به کسی که سبب شد تا پروردگارم مرا مورد عذاب قرار دهد. سپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسلامی جانشین خویش در مدینه قرار داد. این عذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا به گفته گروهی از مفسران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند، موضع گیری تند و خشنی دارد، تا آن جا که خدا هرگز راضی نمی شود به سبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین ستمی بر این قشر مستضعف روا داشته شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه

که امیرمؤمنان علی علیه السلام، در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرماید: ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند. بنابراین، باید به سخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید «» که آن مرد نابینا پیش او آمد «» و توچه دانی، شاید او به پاکی گراید «» یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد «» ولی آن کس که خود را بی نیاز می پندارد «» تو بدو می پردازی «» با آنکه اگر پاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست «» ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد «» در حالی که [از خدا] می ترسید «» تو از او به دیگران می پردازی «» زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. «» (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست

بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعدها معلوم شد «عبدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شد. او آمده بود چشم دلش را به دیدن خورشید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سر چشمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را بلندتر و استوارتر برمی داشت و بی توجه به سخنان پیامبر و مخاطبان او، وارد مجلس شد و بی درنگ از پیامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخواند و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسته به سخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هدایت سرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به سود اسلام خواهد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چون روزهای بعد نیز می توانست او را به ملاقات بپذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضرت را رها نمی کرد. پیامبر از این همه پافشاری ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و

در دل گفت: سـران عرب که این جا نشسـته انـد، حتما پیش خود می گویند، پیروان محمد همه نابینا و بردگانند و به سـخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگـام، آیه های زیر نازل شـد و پیامبر را نسـبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خـدا پس از این ماجرا، عبدالله را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید می فرمود: مرحبا به کسی که سبب شد تا پروردگارم مرا مورد عـذاب قرار دهـد. سـپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسـلامی جانشـین خویش در مـدینه قرار داد. این عـذاب و خطاب خواه به شـخص پیامبر باشـد یا به گفته گروهی از مفسـران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسـلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصـی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شـده اند، موضع گیری تند و خشـنی دارد، تا آن جا که خـدا هرگز راضـی نمی شود به سـبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین سـتمی بر این قشـر مستضـعف روا داشـته شود. دلیـل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسـلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سـختی ها و ایثارگر میـدان هـای شـهادت بوده انـد. همـان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السـلام، در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرمایـد: ستون دین و سـرمایه اجتماع مسـلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشـمنان، تنها همین توده مردمنـد. بنابراین، باید به سـخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱

سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید « که آن مرد نابینا پیش او آمد « و توجه دانی، شاید او به پاکی گراید « یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد « ولی آن کس که خود را بی نیاز می پندارد « تو بدو می پردازی « با آنکه اگر پاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست « ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد « در حالی که [از خدا] می ترسید « تو از او به دیگران می پردازی « زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. « (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعدها معلوم شد

«عبـدالله بن ام مکتوم» است، عصـا زنـان بـا گـام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شـد. او آمـده بود چشـم دلش را به دیـدن خورشـید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سـر چشـمه معرفت سـیراب سازد و با دلی سـرشار از یقین و عشق الهی به خـانه اش بـازگردد. از شوق دیـدار بـا پیامبر، گام هایش را بلنـدتر و اسـتوارتر برمی داشت و بی توجه به سـخنان پیـامبر و مخاطبـان او، وارد مجلس شـد و بی درنـگ از پیـامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخوانـد و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسـته به سـخن خود ادامه می داد، خواسـته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هـدایت سـرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسـلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسـلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به سود اسـلام خواهـد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛ چون روزهای بعد نیز می توانست او را به ملاقات بپذیرد، ولی ابن ام مکتـوم دست بردار نبود و حضـرت را رهـا نمی کرد. پیـامبر از این همه پافشـاری نـاراحت شـد و آثـار ناخشـنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته اند، حتما پیش خود می گویند، پیروان محمد همه نابینا و بردگاننـد و به سـخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شـد و پیامبر را نسـبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبدالله

را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید می فرمود: مرحبا به کسی که سبب شد تا پروردگارم مرا مورد عذاب قرار دهد. سپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسلامی جانشین خویش در مدینه قرار داد. این عذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا به گفته گروهی از مفسران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند، موضع گیری تند و خشنی دارد، تا آن جا که خدا هرگز راضی نمی شود به سبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین ستمی بر این قشر مستضعف روا داشته شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام، در فرمان معروف خود به مالك اشتر می فرماید: ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند. بنابراین، باید به سخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید « که آن مرد نابینا پیش او آمد « و توچه دانی، شاید او به پاکی گراید « یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد « ولی آن کس که

خود را بی نیاز می پندارد »» تو بدو می پردازی »» با آنکه اگر پاک نگردد برتو [مسئولیتی] نیست »» ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد »» در حالی که [از خدا] می ترسید »» تو از او به دیگران می پردازی »» زنهار [چنین مکن] این [آیه ها] پندی است. »» (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِیمِ} نعت تابع

{عَبَسَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَتَوَلَّی} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{أَنْ} حرف نصب {جاءَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الْأَعْمی} فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{وَما} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {یُدْرِیکَ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {لَعَلَّهُ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم لعل {یَزَّکَّی} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر لعل محذوف

{أَوْ} حرف عطف {یَذَّکَّرُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَتَنْفَعَهُ} (ف) حرف نصب / فعل مضارع،

منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الذِّكْرى} فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{أَمَّا} حرف شرط و تفصیل {مَنِ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {اسْتَغْنى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{فَأَنْتَ} (ف) رابط جواب برای شرط / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {لَهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَصَدَّى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل / خبر (مَنْ)

{وَما} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {عَلَيْكَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {أَلاَّ} (أن) حرف نصب / (لا) حرف نفی غیر عامل {يَزَّكَّى} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَأَمَّا} (و) حرف عطف / حرف شرط و تفصیل {مَنْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {جاءَكَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {يَسْعى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَهُوَ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَخْشى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{فَأَنْتَ} (ف) رابط جواب برای شرط / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {عَنْهُ} حرف

جر و اسم بعد از آن مجرور {تَلَهَّی} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل / خبر (مَنْ)

{کَلَّا} حرف ردع {إِنَّها} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {تَذْكِرَةٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{فَمَنْ} (ف) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {شاءَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {ذَكَرَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{فِی} حرف جر {صُحُفٍ} اسم مجرور یا در محل جر {مُكَرَّمَهٍ} نعت تابع

{مَرْفُوعَهٍ} نعت تابع {مُطَهَّرَهٍ} نعت تابع

{بِأَيْدِی} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {سَفَرَهٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{كِرامٍ} نعت تابع {بَرَرَهٍ} نعت تابع

{قُتِلَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {الْإِنْسانُ} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع {ما} مبتدا تعجب {أَكْفَرَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{مِنْ} حرف جر {أَیِّ} اسم مجرور یا در محل جر {شَیْءٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {خَلَقَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو)

در تقدیر

{مِنْ} حرف جر {نُطْفَهٍ} اسم مجرور یا در محل جر {خَلَقَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَقَدَّرَهُ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{ثُمَّ} حرف عطف / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {السَّبِیلَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {یَسَّرَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{ثُمَّ} حرف عطف {أَماتَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَأَقْبَرَهُ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{ثُمَّ} حرف عطف {إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {شاءَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَنْشَرَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{کَلاَّ} حرف ردع {لَمَّا} حرف جزم {یَقْضِ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أَمَرَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری

/ (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{فَلْيَنْظُرِ} (ف) حرف استيناف / (ل) امر / فعل مضارع، مجزوم به سكون {الْإِنْسانُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {إِلى} حرف جر {طَعامِهِ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه

{أَنَّا} حرف مشبه بالفعل يا حرف نفى ناسخ / (نا) ضمير متصل در محل نصب، اسم أنّ {صَبَبْنَا} فعل ماضى، مبنى بر سكون / (نا) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / خبر أنَّ محذوف {الْماءَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {صَبًّا} مفعول مطلق يا نائب مفعول، منصوب

{ثُمَّ} حرف عطف {شَقَقْنَا} فعل ماضى، مبنى بر سكون / (نا) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {الْأَرْضَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {شَقًّا} مفعول مطلق يا نائب مفعول، منصوب

{فَأَنْبَتْنا} (ف) حرف عطف / فعل ماضى، مبنى بر سكون / (نا) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {فِيها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {حَبًّا} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب

{وَعِنَباً} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَقَضْباً} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{وَزَيْتُوناً} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَنَخْلاً} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{وَحَدائِقَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {غُلْباً} نعت تابع

{وَفاكِهَةً} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَأَبًّا} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{مَتاعاً} مفعول لأجله، منصوب {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلِأَنْعامِكُمْ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ك) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه

{فَإِذا} (ف) حرف

استینـاف / ظرف یـا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {جاءَتِ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقـدیری / (ت) تأنیث {الصَّاخَّةُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{يَوْمَ} ظرف یـا مفعولٌ فیه، منصوب یـا در محـل نصب {يَفِرُّ} فعـل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری {الْمَرْءُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {أَخِيهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{وَأُمِّهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَأَبِيهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{وَصاحِبَتِهِ} (و) حرف عطف / معطوف تـابع / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَبَنِيهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{لِكُلِّ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {امْرِئٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / خبر مقـدّم محـذوف {مِنْهُمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {يَوْمَئِذٍ} ظرف یـا مفعولٌ فیه، منصوب یـا در محـل نصب / (إذ) مضاف إلیه {شَأْنٌ} مبتـدا مؤخّر {يُغْنِيهِ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وُجُوهٌ} مبتـدا، مرفوع یـا در محـل رفع {يَوْمَئِذٍ} ظرف یـا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (إذ) مضاف إلیه {مُسْفِرَةٌ} نعت تابع

{ضاحِكَةٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {مُسْتَبْشِرَةٌ} نعت تابع

{وَوُجُوهٌ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَوْمَئِذٍ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب

یا در محل نصب / (إذ) مضاف إلیه {عَلَیْها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {غَبَرَةٌ} مبتدا مؤخّر

{تَرْهَقُها} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {قَتَرَةٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / خبر (وجوه)

{أُولئِکَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الْکَفَرَةُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الْفَجَرَةُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

AAabasa watawalla.۱

An jaahu al-aAAma.۲

Wama yudreeka laAAallahu yazzakka.۳

Aw yaththakkaru fatanfaAAahu alththikra.۴

Amma mani istaghna.۵

Faanta lahu tasadda.۶

Wama AAalayka alla yazzakka.۷

Waamma man jaaka yasAAa.۸

Wahuwa yakhsha.۹

Faanta AAanhu talahha.۱۰

Kalla innaha tathkiratun.۱۱

Faman shaa thakarahu.۱۲

Fee suhufin mukarramatin.۱۳

MarfooAAatin mutahharatin.۱۴

Bi-aydee safaratin.۱۵

Kiramin bararatin.۱۶

Qutila al-insanu ma akfarahu.۱۷

Min ayyi shay-in khalaqahu.۱۸

Min nutfatin khalaqahu faqaddarahu.۱۹

Thumma alssabeela yassarahu.۲۰

Thumma amatahu faaqbarahu.۲۱

Thumma itha shaa ansharahu.۲۲

Kalla lamma yaqdi ma amarahu.۲۳

Falyanthuri al-insanu ila taAAamihi.۲۴

Anna sababna almaa sabban.۲۵

Thumma shaqaqna al-arda shaqqan.۲۶

Faanbatna feeha habban.۲۷

WaAAinaban waqadban.۲۸

Wazaytoonan wanakhlan.۲۹

Wahada-iqa ghulban.۳۰

Wafakihatan waabban.۳۱

MataAAan lakum wali-anAAamikum.۳۲

Fa-itha jaati alssakhkhatu.۳۳

Yawma yafirru almaro min akheehi.۳۴

Waommihi waabeehi.۳۵

Wasahibatihi wabaneehi.۳۶

Likulli imri-in minhum yawma-ithin sha/nun yughneehi.۳۷

Wujoohun yawma-ithin musfiratun.۳۸

Dahikatun mustabshiratun.۳۹

Wawujoohun yawma-ithin AAalayha ghabaratun.۴۰

Tarhaquha qataratun.۴۱

Ola-ika humu alkafaratu alfajaratu.۴۲

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

چهره در هم کشید و روی گردانید، (۱)

که آن مرد نابینا پیش او آمد؛ (۲)

و تو چه دانی، شاید او به پاکی گراید، (۳)

یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد. (۴)

اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد، (۵)

تو بدو می پردازی؛ (۶)

با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو [مسؤولیتی نیست. (۷)

و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد، (۸)

در حالی که [از خدا] می ترسید، (۹)

تو از او به دیگران می پردازی. (۱۰)

زنهار [چنین مکن این [آیات پندی است. (۱۱)

تا هر که خواهد، از آن پند گیرد. (۱۲)

در صحیفه هایی ارجمند، (۱۳)

والا و پاک شده، (۱۴)

به دست فرشتگانی، (۱۵)

ارجمند و نیکوکار. (۱۶)

کشته باد انسان، چه ناسپاس است (۱۷)

او را از چه چیز آفریده است؟ (۱۸)

از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید. (۱۹)

سپس راه را بر او آسان گردانید. (۲۰)

آنگاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد. (۲۱)

سپس چون بخواهد او را برانگیزد. (۲۲)

ولی نه! هنوز آنچه را به او دستور داده، به جای نیاورده است. (۲۳)

پس انسان باید به خوراک خود بنگرد، (۲۴)

که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم؛ (۲۵)

آنگاه زمین را با شکافتنی [لازم شکافتیم؛ (۲۶)

پس در آن، دانه رویانیدیم. (۲۷)

و انگور و سبزی، (۲۸)

و زیتون و درخت خرما، (۲۹)

و باغهای انبوه، (۳۰)

و میوه و چراگاه، (۳۱)

[تا وسیله استفاده شما و دامهایتان باشد. (۳۲)

پس چون فریاد گوش خراش دررسد؛ (۳۳)

روزی که آدمی از برادرش، (۳۴)

و از مادرش و پدرش. (۳۵)

و از همسرش و پسرانش می گریزد، (۳۶)

در آن روز، هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می دارد. (۳۷)

در آن روز، چهره هایی درخشانند، (۳۸)

خندان [و] شادانند. (۳۹)

و در آن روز، چهره هایی است که بر آنها غبار نشسته، (۴۰)

[و] آنها را تاریکی پوشانده است؛ (۴۱)

آنان همان کافران بدکارند. (۴۲)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» چهره در هم کشید و روی برتافت...

«۲» از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود!

«۳» تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند،

«۴» یا متذکّر گردد و این تذکّر به حال او مفید باشد!

«۵» امّا آن کس که

توانگر است،

«۶» تو به او روی می آوری،

«۷» در حالی که اگر او خود را پاک نسازد، چیزی بر تو نیست!

«۸» امّا کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند،

«۹» و از خدا ترسان است،

«۱۰» تو از او غافل می شوی!

«۱۱» هرگز چنین نیست که آنها می پندارند؛ این [قرآن] تذکّر و یادآوری است،

«۱۲» و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد!

«۱۳» در الواح پرارزشی ثبت است،

«۱۴» الواحی والاقدر و پاکیزه،

«۱۵» به دست سفیرانی است

«۱۶» والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار!

«۱۷» مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است!

«۱۸» [خداوند] او را از چه چیز آفریده است؟!

«۱۹» او را از نطفه ناچیزی آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت،

«۲۰» سپس راه را برای او آسان کرد،

«۲۱» بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود،

«۲۲» سپس هرگاه بخواهد او را زنده می کند!

«۲۳» چنین نیست که او می پندارد؛ او هنوز آنچه را [خدا] فرمان داده، اطاعت نکرده است!

«۲۴» انسان باید به غذای خویش [و آفرینش آن] بنگرد!

«۲۵» ما آب فراوان از آسمان فرو ریختیم،

«۲۶» سپس زمین را از هم شکافتیم،

«۲۷» و در آن دانه های فراوانی رویاندیم،

«۲۸» و انگور و سبزی بسیار،

«۲۹» و زیتون و نخل فراوان،

«۳۰» و باغهای پردرخت،

«۳۱» و میوه و چراگاه،

«۳۲» تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد!

«۳۳» هنگامی که آن صدای مهیب [= صیحه رستاخیز] بیاید، [کافران در اندوه عمیقی فرومی روند]!

«۳۴» در آن روز که انسان از برادر خود می گریزد،

«۳۵» و از مادر

و پدرش،

«۳۶» و زن و فرزندانش؛

«۳۷» در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد!

«۳۸» چهره هائی در آن روز گشاده و نورانی است،

«۳۹» خندان و مسرور است؛

«۴۰» و صورتهایی در آن روز غبارآلود است،

«۴۱» و دود تاریکی آنها را پوشانده است،

«۴۲» آنان همان کافران فاجرند!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

چهره در هم کشید و روی گردانید، (۱)

از اینکه آن مرد نابینا نزد او آمد! (۲)

تو چه می دانی شاید او [در پرتو تعالیم اسلام از آلودگی] پاک و پاکیزه شود (۳)

یا متذکّر [حقایق] گردد و آن تذکر او را سود دهد؛ (۴)

اما کسی که خود را ثروتمند نشان می دهد (۵)

تو به او روی می آوری [و نسبت به وی اهتمام می ورزی] (۶)

در حالی که اگر او نخواهد خود را [از آلودگی های باطنی و عملی] پاک کند تکلیفی بر عهده تو [نسبت به او] نیست؛ (۷)

و اما آنکه شتابان نزد تو آمد (۸)

در حالی که [از پروردگارش] می ترسد، (۹)

تو [با روی گردانی] از او به دیگران می پردازی. (۱۰)

این چنین [برخوردی شایسته] نیست، بی تردید این آیات قرآن مایه پند است. (۱۱)

پس هرکه خواست از آن پند گیرد، (۱۲)

در صحیفه هایی است ارزشمند (۱۳)

بلند مرتبه و پاکیزه (۱۴)

در دست سفیرانی (۱۵)

بزرگوار و نیکوکار. (۱۶)

مرگ بر انسان، چه کافر و ناسپاس است! (۱۷)

[خدا] او را از چه چیز آفریده؟ (۱۸)

از نطفه ای [ناچیز و بی مقدار] آفریده است، پس او را [در ذات، صفات و

اندام] اندازه لازم عطا کرد. (۱۹)

آن گاه راه [هدایت، سعادت، خیر و طاعت] را برایش آسان ساخت. (۲۰)

سپس او را میراند و در گور نهاد، (۲۱)

و سپس چون بخواهد او را زنده می کند. (۲۲)

این چنین نیست [که وظیفه اش را انجام داده باشد] هنوز آنچه را به او دستور داده به جا نیاورده است. (۲۳)

پس انسان باید به خوراکش با تأمل بنگرد (۲۴)

که ما [از آسمان] آب فراوانی فرو ریختیم. (۲۵)

سپس زمین را [به صورتی سودمند] از هم شکافتیم. (۲۶)

پس در آن دانه های فراوانی رویاندیم، (۲۷)

و انگور و سبزیجات (۲۸)

و زیتون و درخت خرما.... (۲۹)

و بوستان های پر از درخت تناور و بزرگ (۳۰)

و میوه و چراگاه (۳۱)

تا مایه برخورداری شما و دام هایتان باشد..... (۳۲)

پس زمانی که آن بانگ هولناک و مهیب در رسد، (۳۳)

روزی که آدمی فرار می کند، از برادرش.... (۳۴)

و از مادر و پدرش.... (۳۵)

و از همسر و فرزندانش (۳۶)

در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند [تا جایی که نمی گذارد به چیز دیگری بپردازد.] (۳۷)

در آن روز چهره هایی درخشان و نورانی است (۳۸)

خندان و خوشحال.... (۳۹)

و در آن روز چهره هایی است که بر آنان غبار نشسته (۴۰)

[و] سیاهی و تاریکی آنان را فرا گرفته است؛.... (۴۱)

آنان همان کافران بد کارند. (۴۲)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

چرا عبوس و ترشرو گشت (۱)

چون آن مرد نابینا حضورش آمد (۲)

و تو چه میدانی ممکنست او مردی پارسا و پاکیزه صفات باشد (۳)

یا به

تعلیم رسول به یاد خدا آید و ذکر حق او را سودمند افتد مراد عبد الله مکتومست که چون حضور رسول برای تعلیم قرآن آمد جمعی اکابر کفار قریش نزد حضرت بودند حضرت از حرص بر ایمان و هدایت آنها به او توجه کامل نکرد و به صحبت مشغول بود و مرد متشخصی از امویان بر آن نابینا ترشروئی و اظهار انضجار نمودبر نکوهش او و حرمت عبد الله این آیات نازل شد (۴)

اما آنکه دارا و مغرور دنیا است (۵)

چرا تو ای رسول به او توجه کنی؟ و حریص بر ایمان او باشی (۶)

در صورتی که اگر او از کفرش به ایمان و پارسائی نپردازد بر تو تکلیفی نیست (۷)

اما آن کس که چون عبد الله مکتوم به شوق دل برای ذکر خدا به سوی تو می شتابد (۸)

و او مرد خداترس و باتقوائیست (۹)

تو از توجه به او خودداری میکنی؟ (۱۰)

این روا نیست که آیات حق برای پند و تذکر همه خلق است (۱۱)

تا هر که بخواهد پند گیرد (۱۲)

آیات الهی در صفحات مکرم یعنی لوح محفوظ یا کتب آسمانی یا قلوب پاکان نگاشته است (۱۳)

که آن صفحات بسی بلند مرتبه و پاک و منزه از خطا است (۱۴)

سپرده به دست سفیران حق و فرشتگان وحی است (۱۵)

که ملائکه مقرب عالی رتبه با حسن و کرامتند (۱۶)

ای کشته باد انسان بی ایمان چرا تا این حد کفر و عناد می ورزد (۱۷)

نمی نگرد از چه چیز خلق شده است (۱۸)

از آب نطفه بی قدری خدا بدین صورت زیبا

خلقتش فرمود (۱۹)

سپس راه خروج از نقص به کمال را بر او سهل و آسان گردانید (۲۰)

آنگاه به وقت معین او را بمیراند و به خاک قبر سپرد (۲۱)

و سپس هر وقت خواهد باز او را از قبر برانگیزد (۲۲)

چنین نیست که منکران معاد می پندارند بشر کافر چرا آنچه خدا امر کرد بجا نیاورد تا سعادت ابد یابد (۲۳)

زدمی به قوت و غذای خود به چشم خرد بنگرد (۲۴)

که ما آب باران فرو ریختیم (۲۵)

آنگاه خاک زمین بشکافتیم و انواع نباتات از آن برآوردیم (۲۶)

و حبوبات برای غذا برویانیدیم (۲۷)

و باغ انگور و نباتاتی که هر چه بدروند باز بروید (۲۸)

و درخت زیتون و نخل خرما (۲۹)

و باغها و جنگلهای پر از درختان کهن (۳۰)

و انواع میوه های خوش و علفها و مرتعها (۳۱)

تا شما آدمیان و حیوانات شما هم از آن بهره مند شوید (۳۲)

به یاد آرید آنگاه که صدای بلند و ندای مهیب قیامت بگوش همه خلق برسد (۳۳)

آن روز که از وحشت و هولناکی هر که از برادرش می گریزد (۳۴)

بلکه و از مادر و پدرش (۳۵)

و از آن و فرزندش هم میگریزد (۳۶)

در آن روز هر کس چنان گرفتارشان و کار خود است که به هیچکس نتواند پرداخت (۳۷)

آن روز طایفه ای که اهل ایمانند رخسارشان چون صبح فروزانست (۳۸)

و خندان و شادمانند (۳۹)

و رخسار گروهی گردزلود غم و اندوه است (۴۰)

و به رویشان خاك ذلت و خجلت نشسته (۴۱)

آنها کافران و بدکاران عالمند (۴۲)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام

خداوند بخشنده ی مهربان.

چهره درهم کشید و روی بر تافت. (۱)

از اینکه نابینایی به سراغ او آمد. (۲)

و تو چه دانی، شاید او در پی پاکی و پارسایی باشد. (۳)

یا پند گیرد و آن پند سودش بخشد. (۴)

امّا کسی که خود را بی نیاز می بیند. (۵)

پس تو به او می پردازی. (۶)

با آنکه اگر پاك نگردد، بر تو چیزی نیست. (۷)

و امّا کسی که شتابان نزد تو آمد، (۸)

در حالی که از خدا می ترسد، (۹)

تو از او تغافل می کنی و به دیگری می پردازی. (۱۰)

چنین نیست (که آنها می پندارند)، همانا قرآن وسیله تذکّر است. (۱۱)

پس هر کس بخواهد، آن را یاد کند و از آن پند گیرد. (۱۲)

در میان صحیفه هایی ارجمند است. (۱۳)

که بلند مرتبه و پاکیزه است. (۱۴)

به دست سفیرانی، (۱۵)

بزرگوار و نیکوکار. (۱۶)

مرگ بر این انسان (سرکش) که چه ناسپاس است. (۱۷)

(مگر خداوند) او را از چه چیز آفریده است. (۱۸)

از نطفه ای ناچیز آفریدش و سامانش بخشید. (۱۹)

سپس راه (سعادت) را برای او آسان و فراهم نمود. (۲۰)

آنگاه او را میراند و در گورش نهاد. (۲۱)

پس هر زمان که بخواهد او را برانگیزد. (۲۲)

هرگز (چنین نیست) که هنوز آنچه را که خدا به او فرمان داده، انجام نداده است. (۲۳)

پس باید انسان به غذای خود بنگرد. (۲۴)

ما آب را آن گونه که باید، (از آسمان) فرو ریختیم. (۲۵)

سپس زمین را به خوبی شکافتیم. (۲۶)

و در آن، دانه رویاندیم. (۲۷)

و نیز انگور و سبزیجات، (۲۸)

و زیتون و نخل خرما،

(۲۹)

و باغهای پردرخت، (۳۰)

و میوه و چراگاه، (۳۱)

برای برخورداری شما و چهارپایانتان. (۳۲)

پس زمانی که آن صدای هولناک در آید. (۳۳)

روزی که انسان از برادرش بگریزد. (۳۴)

و از مادر و پدرش. (۳۵)

و همسر و فرزندانش. (۳۶)

در آن روز برای هر یک از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد. (۳۷)

چهره هایی در آن روز درخشانند، (۳۸)

خندان و شادمانند، (۳۹)

و چهره هایی در آن روز، غبار (غم) بر آنها نشسته. (۴۰)

و تیرگی و سیاهی، چهره آنان را پوشانده است. (۴۱)

اینان همان کافران بدکردارند. (۴۲)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

روی درهم کشید و رخ برتافت (۱)

چون آن نابینا به سویش آمد. (۲)

و تو چه دانی شاید او به پاکی گراید - به سبب آنچه شنود -. (۳)

یا پند گیرد و آن پند سودش دهد. (۴)

اما آن که بی نیاز است - به مال و جاه -، (۵)

پس تو بدو روی می آری و به او می پردازی! (۶)

و چیست بر تو - تو را چه زیان دارد - که [آن کافر] پاکی نورزد؟ - یا: و تو را باکی نیست که او پاکی نمی ورزد -. (۷)

و اما آن که با کوشش و شتاب نزد تو آمده، (۸)

در حالی که [از خدای] می ترسد، (۹)

پس تو از او [به دیگری] می پردازی. (۱۰)

همانا این [آیات قرآن] یادآوری و پندی است - برای آدمیان -، (۱۱)

پس هر که خواهد، آن را یاد کند و پند گیرد. (۱۲)

[آنها] در دفترهایی است گرامی داشته، (۱۳)

بلند پایه و پاکیزه - از عیب و بیهوده و دروغ و از دستهای شیاطین -، (۱۴)

در دست سفیرانی (۱۵)

بزرگوار و نیکوکار. (۱۶)

مرده باد آدمی، چه کافر و ناسپاس است! (۱۷)

او را از چه چیز آفرید؟ (۱۸)

از نطفه ای آفریدش پس به اندازه اش نهاد. (۱۹)

سپس راه [به ایمان و طاعت] را برایش آسان ساخت. (۲۰)

سپس او را بمیرانید و در گور کرد. (۲۱)

سپس آنگاه که بخواهد او را برانگیزد - باز زنده گرداند -. (۲۲)

نه چنین است، که هنوز آنچه را [خدا] به او فرمان داده نگزارده و بجای نیاورده است. (۲۳)

پس آدمی باید به خوراک خود بنگرد - تا عبرت گیرد -. (۲۴)

همانا ما آب [باران] را فرو ریختیم فرو ریختنی، (۲۵)

سپس زمین را [با سر برآوردن گیاهان] بشکافتیم شکافتنی. (۲۶)

پس در آن دانه ها رویانیدیم، (۲۷)

و انگور و سبزی، (۲۸)

و درخت زیتون و خرما، (۲۹)

و بوستانهای پر درخت، (۳۰)

و میوه و علف، (۳۱)

تا برخورداری باشد برای شما و چارپایان شما. (۳۲)

پس چون آن بانگ هول انگیز [رستاخیز] بیاید، (۳۳)

روزی که آدمی از برادر خود می گریزد، (۳۴)

و از مادر و پدر خویش، (۳۵)

و از همسر و فرزندانش، (۳۶)

هر مردی از آنان را در آن روز کاری است که بدان می پردازد - کسی به دیگری نپردازد -. (۳۷)

روی هایی در آن روز تابان و درخشان است، (۳۸)

خندان و شادمان. (۳۹)

و روی هایی در آن روز بر آنها گرد نشسته است، (۴۰)

تیرگی و سیاهی آنها را فرو پوشد، (۴۱)

اینانند کافران بدکار گنه پیشه. (۴۲)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

روی را ترش کرد و سر برگردانید. (۱)

چون آن نابینا به نزدش آمد. (۲)

و تو چه دانی ، شاید که او پاکیزه شود، (۳)

یا پند گیرد و پند تو سودمندش افتد. (۴)

اما آن که او توانگر است، (۵)

تو روی خود بدو می کنی . (۶)

و اگر هم پاک نگردد چیزی بر عهده تو نیست. (۷)

و اما آن که دوان دوان به نزد تو می آید، (۸)

و می ترسد، (۹)

تو از او به دیگری می پردازی . (۱۰)

آری ، این قرآن اندرزی است، (۱۱)

پس هر که خواهد از آن پند گیرد. (۱۲)

در صحیفه هایی گرامی ، (۱۳)

بلند- قدر و پاکیزه ، (۱۴)

به دست کاتبانی ، (۱۵)

بزرگوار و نیکوکار. (۱۶)

مرگ بر آدمی باد که چه ناسپاس است. (۱۷)

او را از چه آفریده است؟ (۱۸)

از نطفه ای آفرید و به اندازه پدید آورد. (۱۹)

سپس راهش را آسان ساخت. (۲۰)

آنگاه بمیراندش و در گور کرد. (۲۱)

و آنگاه که خواهد زنده اش سازد. (۲۲)

نه ، که هنوز آنچه را به او فرمان داده بود به جای نیاورده است. (۲۳)

پس آدمی به طعام خود بنگرد. (۲۴)

ما باران را فرو باریدیم، باریدنی . (۲۵)

و زمین را شکافتیم، شکافتنی . (۲۶)

و در آن دانه ها رویانیدیم، (۲۷)

و تاک و سبزیهای خوردنی ، (۲۸)

و زیتون و نخل، (۲۹)

و باغهای پر درخت، (۳۰)

و میوه و علف، (۳۱)

تا شما و چارپایانتان بهره برید. (۳۲)

چون بانگ قیامت برآید، (۳۳)

روزی

که آدمی از برادرش می گریزد، (۳۴)

و از مادرش و پدرش، (۳۵)

و از زنش و فرزندانش. (۳۶)

هر کس را در آن روز کاری است که به خود مشغولش دارد. (۳۷)

چهره هایی در آن روز درخشانند، (۳۸)

خندانند و شادانند. (۳۹)

و چهره هایی در آن روز غبارآلودند. (۴۰)

در سیاهی فرو رفته اند. (۴۱)

اینان کافران و فاجرانند. (۴۲)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

ترشرویی کرد و روی بر تافت (۱)

از اینکه آن نابینا به نزد او آمد (۲)

و تو چه دانی چه بسا او پاکدلی ورزد (۳)

یا پندگیرد و پندش سود بخشد (۴)

اما کسی که بی نیازی نشان می دهد (۵)

[چرا] تو به او می پردازی (۶)

و اگر هم پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست (۷)

و اما کسی که شتابان به سویت آمد (۸)

و او خشیت می ورزد (۹)

تو از او به دیگری می پردازی (۱۰)

چنین نیست، آن پندآموزی است (۱۱)

هر که خواهد آن را یاد کند (۱۲)

در میان صحیفه های ارجمند است (۱۳)

که بلندمرتبه است و پاک داشته (۱۴)

به دست نویسندگانی (۱۵)

که گرامیانند و نیکان (۱۶)

مرگ بر انسان [کافر] چقدر کافرکیش است (۱۷)

مگر از چه چیزی او را آفریده است (۱۸)

او را از نطفه ای آفریده است و سر و سامان بخشیده است (۱۹)

سپس راه را بر او آسان داشته است (۲۰)

سپس او را میرانید و او را در گور کرد (۲۱)

سپس هر زمان که خواست او را برانگیزد (۲۲)

حاشا، او آنچه به او فرمان داده بود، انجام نداد (۲۳)

پس باید انسان

به خوراک خویش بنگرد (۲۴)

ما آب را به فراوانی فرو ریخته ایم (۲۵)

سپس زمین را به نیکی برشکافته ایم (۲۶)

و در آن دانه [ها] رویانده ایم (۲۷)

و نیز انگور و سبزیجات (۲۸)

و درخت زیتون و خرما (۲۹)

و بوستانهای انبوه (۳۰)

و میوه و علف (۳۱)

کالایی برای شما و برای چارپایانتان (۳۲)

چون بانگ گوشفرسا در آید (۳۳)

روزی که انسان از برادرش بگریزد (۳۴)

و از مادرش و پدرش (۳۵)

و همسرش و پسرانش (۳۶)

برای هر کس از آنان در چنین روز کاری باشد که او را از همه باز دارد (۳۷)

در چنین روز چهره هایی تابناک باشد (۳۸)

خندان و شادمان (۳۹)

و در چنین روز بر چهره هایی غبار باشد (۴۰)

تیرگی آنها را فرو گیرد (۴۱)

اینان همان کافرکیشان نافرمانند (۴۲)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

روی درهم کشید و پشت کرد (۱)

که آمدش کور (۲)

و چه دانستت شاید او پاکی جوید (۳)

یا یادآور شود پس سود دهدش یادآوردن (۴)

اما آنکه بی نیازی جست (۵)

پس تواش پذیرفتی (۶)

و نیست بر تو که او پاکی نجوید (۷)

و اما آنکه بیامدت می دوید (۸)

و او می ترسید (۹)

پس تو از او سرگرمی جستی (۱۰)

نه چنین است همانا آن است یادآوریی (۱۱)

که هر که خواهد یاد آوردش (۱۲)

در نامه هایی گرامی (۱۳)

برافراشته پاك شده (۱۴)

به دستهای پیام آورانی (۱۵)

گرامیانی نیکانی (۱۶)

کشته باد انسان چه ناسپاس است (۱۷)

از چه چیز آفریدش (۱۸)

از نطفه بیافریدش پس مقدّر داشتش (اندازه نهادش) (۱۹)

سپس راه را آماده ساختش (۲۰)

پس میرانیدش و به گور

بردش (۲۱)

سپس هر گاه خواست برون آردش (۲۲)

نه چنین است هنوز نگذارد آنچه فرمودش (۲۳)

پس بنگرد انسان بسوی خوراکش (۲۴)

که ریختیم ما آب را ریزشی (۲۵)

پس شکافتیم زمین را شکافتنی (۲۶)

پس رویانیدیم در آن دانه (۲۷)

و انگوری و خرمائی (۲۸)

و زیتونی و خرمابنی (۲۹)

و باغچه هائی پیچیده (۳۰)

و میوه ای و چمنی (۳۱)

بهره ای برای شما و برای دامهای شما (۳۲)

پس گاهی که آید خروش کرسازنده (۳۳)

روزی که گریزد مرد از برادرش (۳۴)

و مادرش و پدرش (۳۵)

و همسرش و فرزندانش (۳۶)

هر مردی از ایشان را است در آن روز کاری که به خود واداردش (۳۷)

چهره هایی است در آن روز گشوده (۳۸)

خندان شادان (۳۹)

و چهره هایی در آن روز بر آنها است گردی (۴۰)

دستخوش سازدش پریشانی (۴۱)

آنانند کافران پرده دران (۴۲)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

He frowned and turned away ۱

.when the blind man approached him ۲

,And how do you know, maybe he would purify himself ۳

!or take admonition, and the admonition would benefit him ۴

,But as for someone who is self-complacent ۵

,you attend to him ۶

.though you are not liable if he does not purify himself ۷

,But he who comes hurrying to you ۸

,[while he fears [Allah ۹

.you are neglectful of him ۱۰

No indeed! These [verses of the Qur'an] are a reminder ۱۱

—so let anyone who wishes remember it— ۱۲

,in honoured scriptures ۱۳

,exalted and purified ۱۴

in the hands of ۱۵

envoys,

۱۶ noble and pious.

۱۷ Perish man! How ungrateful is he!

۱۸ From what has He created him?

۱۹ He has created him from a drop of [seminal] fluid, and then proportioned him.

۲۰ Then He made the way easy for him;

۲۱ then He made him die and buried him;

۲۲ and then, when He wished, resurrected him.

۲۳ No indeed! He has not yet carried out what He had commanded him.

۲۴ So let man observe his food:

۲۵ We poured down water plenteously,

۲۶ then We split the earth into fissures

۲۷ and made the grain grow in it,

۲۸ and vines and vegetables,

۲۹ olives and date palms,

۳۰ and densely-planted gardens,

۳۱ fruits and pastures,

۳۲ as a sustenance for you and your livestock.

۳۳ So when the deafening Cry comes

۳۴ —the day when a man will evade his brother,

,his mother and his father ۳۵

—his spouse and his sons ۳۶

.that day each of them will have a task to keep him preoccupied ۳۷

,That day some faces will be bright ۳۸

.laughing and joyous ۳۹

,And some faces on that day will be covered with dust ۴۰

.overcast with gloom ۴۱

.It is they who are the faithless, the vicious ۴۲

ترجمه انگلیسی شاکر

(He frowned and turned (his) back, (۱

(Because there came to him the blind man. (۲

(And what would make you know that he would purify himself, (۳

(Or become reminded so that the reminder should profit him? (۴

As for him who considers

(himself free from need (of you), (۵

(To him do you address yourself. (۶

(And no blame is on you if he would not purify himself (۷

(And as to him who comes to you striving hard, (۸

(And he fears, (۹

(From him will you divert yourself. (۱۰

(Nay! surely it is an admonishment. (۱۱

(So let him who pleases mind it. (۱۲

(In honored books, (۱۳

(Exalted, purified, (۱۴

(In the hands of scribes (۱۵

(Noble, virtuous. (۱۶

(Cursed be man! how ungrateful is he! (۱۷

(Of what thing did He create him? (۱۸

(Of a small seed; He created him, then He made him according to a measure, (۱۹

(Then (as for) the way-- He has made it easy (for him) (۲۰

(Then He causes him to die, then assigns to him a grave, (۲۱

(Then when He pleases, He will raise him to life again. (۲۲

(Nay; but he has not done what He bade him. (۲۳

(Then let man look to his food, (۲۴

(That We pour down the water, pouring (it) down in abundance, (٢٥

(Then We cleave the earth, cleaving (it) asunder, (٢۶

(Then We cause to grow therein the grain, (٢٧

(And grapes and clover, (٢٨

(And the olive and the palm, (٢٩

(And thick gardens, (٣٠

(And fruits and herbage (٣١

(A provision for you and for your cattle. (٣٢

(But when the deafening cry comes, (٣٣

(The day on which a man shall fly from his brother, (٣۴

(And his mother and his father, (٣۵

(And his spouse and his son-- (۳۶

(Every man of them shall on that day have an affair which will occupy him. (۳۷

(Many) faces on that day shall be bright, (۳۸)

(Laughing, joyous. (۳۹

(And (many) faces on that day, on them shall be dust, (۴۰

(Darkness shall cover them. (۴۱

(These are they who are unbelievers, the wicked. (۴۲

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

He frowned and turned away (۱)

!because the blind man came to him (۲)

(What will make you realize that he may [yet] be purified (of disbelief (۳)

?or even reminded, and the Reminder may benefit him (۴)

,However anyone who seems indifferent (۵)

.you will attend to (۶)

!(It is not your concern whether he will purify himself (or not (۷)

Yet with someone who comes to you eagerly (۸)

,and anxiously (۹)

!you act so distracted (۱۰)

!Indeed, it serves as a Reminder (۱۱)

Anyone who wishes should remember how it (١٢)

exists] on honored pages] (١٣)

which are held aloft [for display], cleansed (١۴)

,by the hands of noble (١۵)

.virtuous scribes (١۶)

?Let man be damned! What makes him act ungrateful (١٧)

?From what sort of thing did He create him (١٨)

.From a drop of semen has He created him and proportioned him (١٩)

;Then He made the Way easy for him (٢٠)

.next He will let him die and bury him (٢١)

.Then [later on] He will raise him up again whenever He may wish (٢٢)

Of course (٢٣)

.he does not accomplish what He orders him to

!So let man look at his own food (۲۴)

;We let water pour down abundantly (۲۵)

then We split the earth right open (۲۶)

,and cause grain to sprout from it (۲۷)

,and grapes and fodder (۲۸)

olive trees, datepalms (۲۹)

and dense woodlots (۳۰)

and fruit[-trees] and pastures (۳۱)

.as an enjoyment for both you and your livestock (۳۲)

When the uproar comes (۳۳)

,on a day when man will flee from his brother (۳۴)

,his mother and his father (۳۵)

,his mate and his children (۳۶)

every last man among them will have enough concern that day to keep him (۳۷) .occupied

,Some faces will be beaming on that day (۳۸)

;laughing, rejoicing (۳۹)

,while other faces will be covered with grime on that day (۴۰)

.soot will overshadow them (۴۱)

.Those will be the shameless disbelievers (۴۲)

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

(He frowned and turned away (۱

(that the blind man came to him. (۲

(And what should teach thee? Perchance he would cleanse him, (۳

(or yet remember, and the Reminder profit him. (۴

(But the self-sufficient, (۵

(to him thou attendest (۶

(though it is not thy concern, if he dose not cleanse himself. (۷

(And he who comes to thee eagerly (۸

(and fearfully, (۹

(to him thou payest no heed. (۱۰

(No indeed; it is a Reminder (۱۱

(and whoso wills, shall remember it (۱۲

(upon pages high-honoured, (۱۳

(uplifted, purified, (۱۴

by the

(hands of scribes (۱۵

(noble, pious. (۱۶

(Perish Man! How unthankful he is! (۱۷

(Of what did He create him? (۱۸

(Of a sperm-drop He created him, and determined him, (۱۹

(then the way eased for him, (۲۰

(then makes him to die, and buries him, (۲۱

(then, when He wills, He raises him. (۲۲

(No indeed! Man has not accomplished His bidding. (۲۳

(Let Man consider his nourishment. (۲۴

(We poured out the rains abundantly, (۲۵

(then We split the earth in fissures (۲۶

(and therein made grains to grow (۲۷

(and vines, and reeds, (۲۸

(and olives, and palms, (۲۹

(and dense-tree'd gardens, (۳۰

(and fruits, and pastures, (۳۱

(an enjoyment for you and your flocks. (۳۲

(And when the Blast shall sound, (۳۳

(upon the day when a man shall flee from his brother, (۳۴

(his mother, his father, (۳۵

(his consort, his sons, (۳۶

(every man that day shall have business to suffice him. (۳۷

(Some faces on that day shall shine (۳۸

(laughing, joyous; (۳۹

(some faces on that day shall be dusty (۴۰

(o'erspread with darkness-- (۴۱

(those--they are the unbelievers, the libertines. (۴۲

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

(He frowned and turned away (۱

(Because the blind man came unto him. (۲

(What could inform thee but that he might grow (in grace) (۳

(Or take heed and so the reminder might avail him? (۴

(As for him who thinketh himself independent, (۵

(Unto him thou payest regard. (۶

Yet it is not thy

(concern if he grow not (in grace). (٧

(But as for him who cometh unto thee with earnest purpose (٨

(And hath fear, (٩

(From him thou art distracted. (١٠

(Nay, but verily it is an Admonishment, (١١

(So let whosoever will pay heed to it, (١٢

(On honored leaves (١٣

(Exalted, purified, (١۴

(Set down) by scribes (١۵)

(Noble and righteous. (١۶

(Man is (self) destroyed: how ungrateful! (١٧

(From what thing doth He create him? (١٨

(From a drop of seed. He createth him and proportioneth him, (١٩

(Then maketh the way easy for him, (٢٠

(Then causeth him to die, and burieth him; (٢١

(Then, when He will, He bringeth him again to life. (٢٢

(Nay, but (man) hath not done what He commanded him. (٢٣

(Let man consider his food: (٢۴

(How We pour water in showers (٢۵

(Then split the earth in clefts (٢۶

(And cause the grain to grow therein (۲۷

(And grapes and green fodder (۲۸

(And olive trees and palm trees (۲۹

(And garden closes of thick foliage (۳۰

(And fruits and grasses: (۳۱

(Provision for you and your cattle. (۳۲

(But when the Shout cometh (۳۳

(On the day when a man fleeth from his brother (۳۴

(And his mother and his father (۳۵

(And his wife and his children, (۳۶

(Every man that day will have concern enough to make him heedless (of others). (۳۷

(On that day faces will be bright as dawn, (۳۸

(Laughing, rejoicing at good news; (۳۹

And other faces, on

(that day, with dust upon them, (۴۰

(Veiled in darkness, (۴۱

(Those are the disbelievers, the wicked. (۴۲

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

(The (Prophet) frowned and turned away. (۱

(Because there came to him the blind man (interrupting). (۲

But what could tell thee but that perchance he might Grow (in spiritual (understanding)? (۳

(Or that he might receive admonition and the teaching might profit him? (۴

(As to one who regards himself as self-sufficient (۵

(To him dost thou attend; (۶

(Though it is no blame to thee if he grow not (in spiritual understanding). (۷

(But as to him who came to thee striving earnestly (۸

(And with fear (in his heart) (۹

(Of him wast thou unmindful. (۱۰

(By no means (should it be so)! For it is indeed a Message of instruction: (۱۱

(Therefore let who will keep it in remembrance. (۱۲

(It is) in Books held (greatly) in honor. (۱۳)

(Exalted (in dignity) kept pure and holy (۱۴

(Written) by the hands of scribes (١٥)

(Honorable and Pious and Just. (١۶

(Woe to man! what hath made him reject Allah? (١٧

(From what stuff Hath He created him? (١٨

From a sperm-drop: He hath created him and then mouldeth him in due proportions; ((١٩

(Then doth He make His path smooth for him; (٢٠

(Then He causeth him to die and putteth him in his Grave; (٢١

(Then when it is His will He will raise him up (again). (٢٢

By no means hath he

(fulfilled what Allah Hath commanded him. (۲۳

(Then let man look at his Food (and how We provide it): (۲۴

(For that We pour forth water in abundance (۲۵

(And We split the earth in fragments (۲۶

(And produce therein Corn (۲۷

(And Grapes and nutritious Plants. (۲۸

(And Olives and Dates (۲۹

(And enclosed Gardens dense with lofty trees (۳۰

(And Fruits and Fodder (۳۱

(For use and convenience to you and your cattle. (۳۲

(At length when there comes the Deafening Noise (۳۳

(That Day shall a man flee from his own brother. (۳۴

(And from his mother and his father. (۳۵

(And from his wife and his children. (۳۶

Each one of them that Day will have enough concern (of his own) to make him
(indifferent to the others. (۳۷

(Some Faces that Day will be beaming. (۳۸

(Laughing rejoicing. (۳۹

(And other faces that Day will be dust-stained; (۴۰

(Blackness will cover them: (۴۱

(Such will be the Rejecters of Allah the Doers of Iniquity. (۴۲

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

Il s'est renfrogné et il s'est détourné .۱

.parce que l'aveugle est venu à lui .۲

?Qui te dit: peut-être [cherche]-t-il à se purifier .۳

?ou à se rappeler en sorte que le rappel lui profite .۴

(Quant à celui qui se complaît dans sa suffisance (pour sa richesse .۵

.tu vas avec empressement à sa rencontre .۶

‹Or, que t'importe qu'il ne se purifie pas .۷

Et quant à celui qui vient à toi .۸

avec empressement

,tout en ayant la crainte .٩

.tu ne t'en soucies pas .١٠

– N'agis plus ainsi! Vraiment ceci est un rappel .١١

– quiconque veut, donc, s'en rappelle .١٢

,consigné dans des feuilles honorées .١٣

,élevées, purifiées .١٤

entre les mains d'ambassadeurs .١٥

.nobles, obéissants .١٦

!Que périsse l'homme! Qu'il est ingrat .١٧

?De quoi [Allah] l'a-t-Il créé .١٨

:(D'une goutte de sperme, Il le crée et détermine (son destin .١٩

;puis Il lui facilite le chemin .٢٠

;puis Il lui donne la mort et le met au tombeau .٢١

.puis Il le ressuscitera quand Il voudra .٢٢

.Eh bien non! [L'homme] n'accomplit pas ce qu'Il lui commande .٢٣

:Que l'homme considère donc sa nourriture .٢٤

,C'est Nous qui versons l'eau abondante .٢٥

puis Nous fendons la terre par fissures .٢٦

,et y faisons pousser grains .٢٧

۲۸. vignobles et légumes,

۲۹. oliviers et palmiers,

۳۰. jardins touffus,

۳۱. fruits et herbages,

۳۲. pour votre jouissance vous et vos bestiaux.

۳۳. Puis quand viendra le Fracas,

۳۴. le jour où l'homme s'enfuira de son frère,

۳۵. de sa mère, de son père,

۳۶. de sa compagne et de ses enfants,

۳۷. car chacun d'eux, ce jour-là, aura son propre cas pour l'occuper.

۳۸. ce jour-là, il y aura des visages rayonnants,

۳۹. riants et réjouis.

۴۰. De même qu'il y aura, ce jour-là, des visages couverts de poussière,

۴۱. recouverts de ténèbres.

۴۲. Voilà les infidèles, les libertins.

ترجمه اسپانیایی

۱. Frunció las cejasy volvió la espalda,

۲. porque el ciego vino a él.

۳.

,Quién sabe? Quizá quería purificarse¿

.o dejarse amonestar y que la amonestación le aprovechara .۴

A quien es rico .۵

le dispensas una buena acogida .۶

.y te tiene sin cuidado que no quiera purificarse .۷

,En cambio, de quien viene a ti, corriendo .۸

,con miedo de Alá .۹

.te despreocupas .۱۰

,No! Es un Recuerdo¡ .۱۱

,que recordará quien quiera .۱۲

,contenido en hojas veneradas .۱۳

,sublimes, purificadas .۱۴

escrito por mano de escribas .۱۵

.nobles, píos .۱۶

!Maldito sea el hombre! ¡Qué desagradecido es¡ .۱۷

?De qué lo ha creado Él¿ .۱۸

;De una gota lo ha creado y determinado .۱۹

;luego, le ha facilitado el camino .۲۰

;luego, le ha hecho morir y ser sepultado .۲۱

.luego, cuando É quiera, le resucitará .۲۲

۲۳. ¡No! No ha cumplido aún lo que Él le ha ordenado.

۲۴. ¡Que mire el hombre su alimento!

۲۵. ¡Nosotros hemos derramado el agua en abundancia;

۲۶. luego, hendido la tierra profundamente

۲۷. y hecho crecer en ella grano,

۲۸. vides, hortalizas,

۲۹. olivos, palmeras,

۳۰. frondosos jardines,

۳۱. frutas, pastos,

۳۲. para disfrute vuestro y de vuestros rebaños.

۳۳. Pero, cuando venga el Estruendo,

۳۴. el día que el hombre huya de su hermano,

۳۵. de su madre y de su padre,

۳۶. de su compañera y de sus hijos varones,

۳۷. ese día, cada cual tendrá bastante consigo mismo.

۳۸. Ese día, unos rostros estarán radiantes,

۳۹. risueños, alegres,

۴۰. mientras que otros, ese día, tendrán polvo encima,

۴۱. los cubrirá una negrura:

۴۲. ésos

serán los infieles, los pecadores.

ترجمه آلمانی

Im Namen Allahs, des Gnنdigen, des Barmherzigen.

۱. Er runzelte die Stirn und wandte sich ab,

۲. Weil ein blinder Mann zu ihm kam.

۳. Was aber lنكt dich wissen? Vielleicht wünscht er, sich zu reinigen,

۴. Oder er mchte der Lehre lauschen und die Lehre mchte ihm nützlich sein.

۵. Was den anlangt, der gleichgültig ist,

۶. Dem widmest du Aufmerksamkeit,

۷. Wiewohl du nicht verantwortlich bist, wenn er sich nicht reinigen will.

۸. Aber der, der in Eifer zu dir kommt,

۹. Und der (Gott) fürchtet,

۱۰. Den vernachlنssigst du.

۱۱. Nein! wahrlich, dies ist eine Ermahnung –

۱۲. So mge, wer da will, seiner acht haben –,

۱۳. Auf ehrwürdigen Blنttern,

۱۴. Erhabenen, lauteren,

۱۵. In den Hنnden von Schreibern,

۱۶. Edlen, tugendhaften.

۱۷. Verderben auf den Menschen! Wie undankbar ist er!

١٨. Woraus erschafft Er ihn?

١٩. Aus einem Samentropfen! Er erschafft ihn und gestaltet ihn;

٢٠. Den Weg dann macht Er leicht für ihn,

٢١. Dann lنكt Er ihn sterben und bestimmt ihm ein Grab;

٢٢. Dann, wenn Er will, erweckt Er ihn wieder.

٢٣. Nein! er hat nicht getan, was Er ihm gebot.

٢٤. So betrachte der Mensch doch seine Nahrung:

٢٥. Wie Wir Wasser in Fülle ausgieكen,

٢٦. Dann die Erde in Spalten zerteilen,

٢٧. Und Korn in ihr wachsen lassen

٢٨. Und Reben und Gemüse,

٢٩. Und den ضlbaum und die Dattelpalme,

٣٠. Und dicht bepflanzte Gنrten, ummauerte,

٣١. Und Obst und Gras,

٣٢. Versorgung für euch und für euer Vieh!

٣٣.

,ubende Ruf kommtنDoch wenn der bet

,Am Tage, da der Mensch seinen Bruder flieht .۳۴

,Und seine Mutter und seinen Vater .۳۵

,Und seine Gattin und seine Shne .۳۶

er (anderer) nicht ك Jedermann wird an jenem Tage Sorge genug haben, da . ۳۷
.achtet

,An jenem Tage werden manche Gesichter strahlend sein .۳۸

!Heiter, freudig .۳۹

,Und andere Gesichter, an jenem Tage, werden staubbedeckt sein .۴۰

.Finsternis wird sie verhüllen .۴۱

.ubigen, die FrevlerنDas sind die Ungl .۴۲

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

Si accigliò e voltò le spalle .۱

.quando il cieco venne da lui .۲

Cosa ne puoi sapere?Forse voleva purificarsi .۳

.o riflettere, affinché il Monito gli fosse utile .۴

, Quanto a colui che invece pensa di bastare a se stesso .۵

.tu ne hai maggiore premura .۶

? Cosa t'importa se non si purifica .۷

,Quanto a colui che ti viene incontro pieno di zelo .٨

,[essendo timorato [di Allah .٩

!di lui non ti occupi affatto .١٠

:In verità questo è un Monito .١١

.se ne ricordi, dunque, chi vuole .١٢

,E' contenuto] in Fogli onorati] .١٣

,sublimi, purissimi .١٤

tra le mani di scribi .١٥

! nobili, obbedienti .١٦

! Perisca l'uomo, quell'ingrato .١٧

?Da cosa l'ha creato Allah .١٨

, [Da una goccia di sperma. Lo ha creato e ha stabilito [il suo destino .١٩

, quindi gli ha reso facile la via .٢٠

;quindi l'ha fatto morire e giacere nella tomba .٢١

!infine lo resusciterà quando lo vorrà .٢٢

No, non ha adempiuto .٢٣

a quello [Allah] gli ha comandato.

۲۴. Consideri l'uomo il suo cibo:

۲۵. siamo Noi che versiamo l'acqua in abbondanza,

۲۶. poi spacchiamo la terra in profondità

۲۷. e vi facciamo germinare cereali,

۲۸. vitigni e foraggi ,

۲۹. olive e palmeti,

۳۰. lussureggianti giardini,

۳۱. frutti e pascoli,

۳۲. di cui godete voi e il vostro bestiame.

۳۳. Ma quando verrà il Fragore,

۳۴. il Giorno in cui l'uomo fuggirà da suo fratello,

۳۵. da sua madre e da suo padre,

۳۶. dalla sua compagna e dai suoi figli,

۳۷. poiché ognuno di loro, in quel Giorno, avrà da pensare a se stesso,

۳۸. ci saranno in quel Giorno volti radiosi,

۳۹. sorridenti e lieti.

۴۰. E ci saranno, in quel Giorno, [anche] volti terrei

۴۱. coperti di tenebre:

۴۲. sono i miscredenti, i peccatori.

ترجمه روسی

Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного!

۱. Он нахмурился и отвернулся

۲. от того, что подошел к нему слепой.

۳. А что дало тебе знать, – может быть, он очистится,

۴. или станет поминать увещевание, и поможет ему воспоминание.

۵. А вот тот, кто богат,

۶. к нему ты поворачиваешься,

۷. хотя и не на тебе лежит, что он не очищается.

۸. А тот, кто приходит к тебе со тщанием

۹. и испытывает страх, –

۱۰. ты от него отвлекаешься.

۱۱. Но нет! Это ведь напоминание, –

۱۲. и кто пожелает, его вспомнит, –

۱۳. в свитках почтенных,

۱۴. возвышенных, очищенных

۱۵. руками писцов

۱۶. почтенных, благих.

۱۷. Убит будь человек, как он неверен!

۱۸. Из чего Он его создал?

۱۹. – Из капли! Создал его и соразмерил,

۲۰. потом дорогу ему облегчил.

۲۱. Потом его умертвил и похоронил.

۲۲. Потом, когда пожелал, его воскресил.

۲۳. Так нет! Не совершает он того, что повелел Он!

۲۴. Пусть же посмотрит человек на свою пищу, –

۲۵. как Мы пролили воду ливнем,

۲۶. потом рассекли землю трещинами

۲۷. и взрастили на ней зерна,

۲۸. и виноград, и траву,

۲۹. и маслины, и пальмы,

۳۰. и сады густые,

۳۱. и фрукты, и растения

۳۲. на пользу вам и вашим животным.

۳۳. И когда придет оглушительный,

۳۴. в тот день, как убежит муж от брата,

۳۵. и матери, и отца,

۳۶. и подруги, и сыновей.

۳۷. У каждого мужа из них тогда – дело ему достаточное.

۳۸. Лица в тот день открытые,

.۳۹ смеющиеся, веселые,

.۴۰ и лица в тот день - на них пыль,

.۴۱ покрыл их прах.

.۴۲ Они-то - неверные и распутники.

ترجمه ترکی استانبولی

Rahman ve rahîm Allah adiyle.

۱- Yüzünü ek itti ve dndürdü.

۲- Yanna kr geldi diye.

۳- Belki o, arnacaktr, ne bilirsin?

۴- Yahut da üt alacaktr da ondan faydalanacaktr.

۵- Fakat ihtiyac olmayana gelince.

۶- Artk sen onun üstüne dü tükçe dü üyorsun.

۷- O arnmazsa sana ne?

۸- Ve fakat sana ko up gelen.

۹- Ve korkan ki i.

۱۰- Sen ondan gaflet ediyor, ona aldr bile etmiyorsun.

۱۱- ض yle deil, üphe yok ki Kur'ân, ancak bir üttür.

۱۲- Dileyen dinler üt alr.

۱۳- Büyük, erefli sayfalardadr.

۱۴- Yüceltilmi tir, artlm tr.

.Yazclarn ellerinde -۱۵

.Büyüklerdir, hayrl ve itâatlilerdir -۱۶

.Geberesice insan, ne de kâfirdir -۱۷

Onu, neden -۱۸

?yaratm tr

.Bir katre sudan; yaratm tr onu da halden hâle dndürmü tür -۱۹

.Sonra ona yolu kolaylatm tr da dünyâya getirmi tir -۲۰

.Sonra ldürmü tür onu da kabre sokmu tur -۲۱

.Sonra da dilerse diriltir onu -۲۲

.Gerçekten de insan, onun emrini tam yerine getirmedi gitti -۲۳

.Artk insan, yediine de bir baksn -۲۴

.üphe yok ki biz, bir yamurdur, yadrdkق -۲۵

.Sonra yeryüzünü bir iyice yardk -۲۶

.Derken orada tohumlar bitirdik -۲۷

.Ve üzüm ve yoncalar -۲۸

.Ve zeytin ve hurma -۲۹

.Ve çe itli büyük aaçlar bulunan bahçeler -۳۰

.Ve meyveler ve otlaklar -۳۱

.Sizin ve hayvanlarnzn faydas için -۳۲

.Derken âdetâ kulaklar sar eden o bar gelip çatt m -۳۳

.O gün, bir gündür ki ki i kaçar karde inden -۳۴

.Ve anasndan ve babasndan -۳۵

.Ve e inden ve çocuundan -۳۶

.Ve onlarn herbirinin bir derdi var ki ba kalarna bakmaya vakti bile yok -۳۷

.Nice yüzler o gün parl-parl parlar -۳۸

.Güler, sevinir -۳۹

.Ve nice yüzler o gün tozlarla bulanr -۴۰

.stlerine bir karalktr çker -۴۱

.te onlardr kâfirler, suçlular ف -۴۲

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

.Peyğəmbər) qaşqabağını töküb üzünü çevirdi) .۱

.Yanına korun (Abdullah ibn Ummi-Məktumun) gəlməsindən dolayı .۲

Nə bilirsən, bəlkə də, o (səndən islama dair soruşub öyrənəcəkləri ilə) . ۳ !təmizlənəcəkdir

!Yaxud öyüd dinləyəcək və bu öyüd ona fayda verəcəkdir .۴

Var dövlətinə güvənib sənin öyüd-nəsihətinə qulaq asmağa) ehtiyac hiss etməyənə) .۵ ,(dövlətliyə) gəldikdə

.(Sən üzünü ona tərəf çevirirsən (onun sözünə qulaq asırsan .۶

!?Onun (küfrdən) təmizlənməsindən sənə nə .۷

Yüyürə-yüyürə sənin yanına gələn .۸

,Və (Allahdan) qorxan kimsəyə gəldikdə isə .۹

!Sən ondan üz çevirirsən .۱۰

Xeyr! (Belə yaramaz, bir daha belə etmə). Həqiqətən, bu (ayələr) bir öyüd- . ١١
.nəsihətdir

.Kim istəsə, ondan öyüd alar .١٢

- Bu Qur'an Allah dərgahında) çox möhtərəm (mö'təbər) səhifələrdə) .١٣

Qədir-qiyməti) yüksək (şanı uca), tərtəmiz səhifələrdədir (Şeytan onlara toxuna) .١۴
.(bilməz

O, Allahla peyğəmbərlər arasında olan) elçi mələklərin əlləri ilə (lövhi-məhfuzdan) .١۵
.(köçürülür, yaxud o, elçi mələklərə e'tibar edilmişdir

.O mələklər ki, Allahın yanında) çox möhtərəm, (Allaha) çox müt'idirlər) .١۶

!lsün (kafir) insan! O nə nankordur? .١٧

?Bu təkəbbür onda hardandır? Allah) onu hansı şeydən yaratdı) .١٨

.Allah onu bir qətrə dəyərsiz) nütfədən yaratdı, ona biçim verdi) .١٩

.Sonra onun üçün (ana bətnindən çıxış) yolunu asanlaşdırdı .٢٠

.Sonra onu öldürüb qəbrə qoydu .٢١

.Sonra da istədiyi vaxt onu dirildəcəkdir .٢٢

.Xeyr, (insan Allahın) ona buyurduğunu hələ yerinə yetirməmişdir .٢٣

.(İnsan hələ bir yeməyinə baxsın! (Görsün ki, ona necə ruzi verdik .٢۴

.Həqiqətən, Biz yağışı bol yağdırdıq .٢۵

,(Sonra yeri gözəl yaratdıq (yaxşı yardıq .٢۶

;Belə ki, orada dən (dənli bitkilər) göyərtdik .٢٧

;Uzüm və yonca .٢٨

;(Zeytun və xurma (bağları .۲۹

;Ağacları bir-birinə) sarmaşan bağçalar) .۳۰

.Növbənöv) meyvələr və ot (ələf) yetişdirdik) .۳۱

!Bütün bunlar) sizin və heyvanlarınızın istifadəsi üçündür) .۳۲

;(Nəhayət, qulaqları kar edən (o dəhşətli səs) gələndə (İsrafil surunu çalanda .۳۳

;O gün insan qaçacaq öz qardaşından .۳۴

;Anasından, atasından .۳۵

!Zövcəsindən və oğullarından .۳۶

O gün onlardan hər birinin istənilən qədər işi olacaqdır! (Hər kəs öz hayında olacaq, .۳۷
.(heç kəs heç kəsin halından xəbər tutmayacaqdır

,O gün bir çox üzlər parlayacaq .۳۸

.Güləcək, sevinəcəkdir .۳۹

O gün bir çox üzlərə isə .۴۰

toz-torpaq qonacaq,

۴۱. Onları zülmət (yaxud his) bürüyəcəkdir.

۴۲. Onlar (pis əməllərə uyan) kafirlər, pozğunlardır!

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام ل□ کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

۱. (محمد مصطف□□) ترش رُو □وئ□ اور من□ پ□یر بی□□□

۲. ک□ ان ک□ پاس ایک نابینا آیا

۳. اور تم کو کیا خبر شاید و□ پاکیزگی حاصل کرتا

۴. یا سوچتا تو سمج□انا اس□ فائد□ دیتا

۵. جو پروا ن□ی□ کرتا

۶. اس کی طرف تو تم توج□ کرت□ □و

۷. حالانک□ اگر و□ ن□ سنور□ تو تم پر کچ□ (الزام) ن□ی□

۸. اور جو تم□ار□ پاس دو□تا □وا آیا

۹. اور (خدا س□) □رتا □□

۱۰. اس س□ تم بیرخی کرت□ □و

۱۱. دیک□و ی□ (قرآن) نصیحت □□

۱۲. پس جو چا□□ اس□ یاد رک□□

۱۳. قابل ادب ورقو□ می□ (لک□ا □وا)

۱۴. جو بلند مقام پر رک□□ □وئ□ (اور) پاک □ی□

۱۵. (ایس□) لک□ن□ والو□ ک□ □ات□و□ می□

۱۶. جو سردار اور نیکو کار □ی□

۱۷. انسان □لاک □و جائ□ کیسا ناشکرا □□

۱۸. اُس□ (خدا ن□) کس چیز س□ بنایا؟

۱۹. نطف□ س□ بنایا پ□ر اس کا انداز□ مقرر کیا

۲۰. پ□ر اس ک□ لی□ رست□ آسان کر دیا

۲۱. پ□ر اس کو موت دی پ□ر قبر می□ دفن کرایا

۲۲. پ□ر جب چا□□ گا اس□ ا□□ا ک□□ا کر□ گا

۲۳. کچ□ شک ن□ی□ ک□ خدا ن□ اس□ جو حکم دیا اس ن□ اس پر عمل ن□ کیا

۲۴. تو انسان کو چا□یئ□ ک□ اپن□ ک□ان□ کی طرف نظر کر□

۲۵. ب□ شک □م □ی ن□ پانی برسایا

۲۶. پ□ر □م □ی ن□

زمین کو چیرا پ□ا□ا

۲۷. پ□ر □م □ی ن□ اس می□ اناج اگایا

۲۸. اور انگور اور ترکاری

۲۹. اور زیتون اور ک□جوری□

۳۰. اور گ□ن□ گ□ن□ باغ

۳۱. اور میو□ اور چارا

۳۲. (ی□ سب کچ□) تم□ار□ اور تم□ار□ چارپایو□ ک□ لی□ بنایا

۳۳. تو جب (قیامت کا) غل مچ□ گا

۳۴. اس دن آدمی اپن□ ب□ائی س□ دور ب□اگ□ گا

۳۵. اور اپنی ما□ اور اپن□ باپ س□

۳۶. اور اپنی بیوی اور اپن□ بی□□ س□

۳۷. □ر شخص اس روز ایک فکر می□ □و گا جو اس□(مصروفیت ک□ لی□) بس کر□ گا

۳۸. اور کتن□ من□ اس روز چمک ر□□ □و□ گ□

۳۹. خندا□ و شادا□ (ی□ مومنان نیکو کار □ی□)

۴۰. اور کتن□ من□ □و□ گ□ جن پر گرد پ□ ر□ی □و گی

۴۱. (اور) سیا□ی چ□□ ر□ی □و گی

۴۲. ی□ کفار بدکردار □ی□

ترجمه پشتو

۱. شروع کوم د الله په نامه چ□ □□ر زیات مهربانه او پوره رحم لرونک□ د□ تند□ (وچول□) ی□ تریو ک□ او مخ ی□ و□ر□اؤ

۲. له د□ چ□ یو □وند س□□ هغه ته راغلو

۳. او تا ته □ه پته ده □ایی (ک□د□ شی) هغه پاک شی (تقوا دار شی)

۴. یا به پند واخلی او (ستا) دا پند به هغه ته □□ه ورسوی

۵. او هر □وک چ□ توان لری

۶. نو ته هغه ته مخ کو□

۷. په داس□ حال ک□□ چ□ که چر□ هغه خپل □ان پاک نه ک□و (مسلمان نه شو) نو په تا باند□ هی□ الزام نیشته

۸. او هغه □وک چ□ تا ته راشی او کو□□ کوی

۹.

او له خدایه ویریی

۱۰. نو ته له هغه مخ ر‌و (او په بل ه مشغولی)

۱۱. داس نه ده (لکه ن‌ه چ هغوی مان کوی) دا (قرآن) یو تذکر او پند د

۱۲. او هر وک چ وغوای له د (قرآنه) د پند واخلی

۱۳. په عزتمنو پاو (لوحونو) ک لیکل شو د

۱۴. هغه پا (لوحونه) چ ر قدر لری او پاک دی

۱۵. د داس سفیرانو (لیکوونکیو ملائیکو) په لاس ک

۱۶. چ لو مقام لروونکی او نیک دی

۱۷. مر د وی پد انسان، ومره کافر او ناشکره د

۱۸. هغه (انسان) ی له ۀ شی پیدا ک د

۱۹. هغه ی له نطف خه پیدا کد بیا ی اندازه کل او سم ی کل

۲۰. بیا ی ورته لار آسانه که

۲۱. بیا ی هغه م کۀ او په قبر ک ی پ ک

۲۲. بیا چ وغوای هغه به ژوند کوی

۲۳. داس نه ده (لکه ن‌ه چ هغه مان کوی) هغه تر اوسه پور د خدای حکم نه د منل

۲۴. انسان باید خپل خوراک (طعام او د هغ خلقت) ته وری

۲۵. مون له آسمانه ر اوبه راتوی ک

۲۶. بیا مو مکه ویرله

۲۷. بیا مو هغ ک ر دان زرغون ک

۲۸. انور او ره سبزی

۲۹. او □□ر خوونه او خرما

۳۰. او □□ باغونه

۳۱. او میو□ او وا□ه (یا وچ□ میو□)

۳۲. چ□ ستاسو او ستاسو د □ناورو لپاره د □□□ وسیله شي

۳۳. چ□ کله (د قیامت) سخت آواز راشي (نو کافران به په غم ک□□ □وب شي)

۳۴. هغه ور□

چ□ س□□ به له خپله وروره ت□تی

۳۵. او له خپل مور او پلاره

۳۶. او له خپل□ □□□ او □امنو (به ت□تی)

۳۷. په هغه ور□ به له هغوی □خه هر یو کس یو حالت لری چ□ په □ان به ی□ اخته کوی

۳۸. □ین□ مخونه په دغه ور□ رو□انه

۳۹. خاندیدوونکی او خوشحاله به وی

۴۰. □ین□ مخونه په دغه ور□ □رد ل□لی دی

۴۱. او د لو□ی تور هغه پ□ ک□ی دی

۴۲. هغوی هماغه فاجر کافران دی.

ترجمه کردی

١. Bi navê Yezdanê Dilovan ê Dilovîn Rûyê xwe tirş kirîye û pişta xwe (daye).

٢. Ji bo ku ewa kora hatîye.

٣. Tu çi dizanî? Bi rastî dibe ku xwe paqij bike.

۴. Yan jî şîretan bike, îdî şîret kêrî wî werin.

۵. Lê ewê, xwe hewce nabîne.

۶. Îdî tu ji bo wî ra raber dibî.

٧. Û çi ji te ra ku ewa xwe ji (filetîyê) paqij nake.

٨. Lê ewê bi lez hatîye bal te.

٩. Ji (Xuda) tirsîyaye, loma hatîye.

١٠. Îdî tu jî ji wî rû difetilînî!

.Na! (wusa nabe) loma bi rastî (Qur'an) şîretek e .۱۱

.Îdî kîjan ji vê, wê ewê şîretê hilde .۱۲

.Ewa (Qur'an a) di rûpelne rûmetdar danin .۱۳

.Bilind û paqij e .۱۴

.(Di destê balyozne (ji firêşte danin .۱۵

.Ewan (firêştan) rûmetdar û qencîkar in .۱۶

.Xwelî li meriva be, çiqas nankor in .۱۷

?Gelo) ewa (meiva) qe mêze nake, ka (Yezdan) ewa ji çi afirandîye) .۱۸

Yezdan) ewa ji aveke tîre avotek afirandîye, îdî paşê ji wî ra rûçik) .۱۹

.daye

.Paşê (Yezdan) rêya wî hêsanî kirîye .۲۰

.Paşê (Yezdan) ewa mirandî ye, îdî ewa xistîye gorê .۲۱

.(Paşê gava (Yezdan) bivê dîsa ewî zindî dike(di weşîne .۲۲

.Na! (gotina merivan nîne) bi rastî tişta (Yezdan ferman) kiribû; ewî pêk ne anîbû .۲۳

.Îdî bila meriv carekîli bal xurekê xwe ra mêze bike .۲۴

.Me ça (ji bona piranîya xwarina wî) aveke pir rijandî ye .۲۵

.Paşê me zemîn (ji bo hêşinaîyê) ça çirandî ye .۲۶

.Îdî me (di zemîn da) lub hêşîn kirîye .۲۷

.(Û (me) tirî û nefel jî (hêşîn kirîye .۲۸

.(Û me zeytûn û xurme jî (hêşîn kirîye .۲۹

.(Û (me) bostanne (darê wan) ji hev derbvaz bûyî jî (hêşîn kirîye .۳۰

.(Û (me) êmîş û mêrg jî (hêşîn kiriye .۳۱

Ji bona (ku hûn daborya xwe pêk bîn in) me evan ji bona we ûtarişê we ra pêk anî .۳۲
.ye

.Îdî gava dengê ku ji (bona) rabûna we ra te, guhan ker dike .۳۳

.Di wê royê da meriv, ji birayê xwe direv e .۳۴

.Û ji dîya xwe û ji bavê xwe jî .۳۵

.Û ji hevalê jîna xwe û zarê xwe jî .۳۶

Di wê royê da ji bona heryekê ji wan ra temtêleke wî heye, ewa îdî hewcê tiştekî .۳۷
,nabe

Di wê royê da hinek rû hene diteyîsin .۳۸

.Mizgînvanî bi hev diken in .۳۹

.Û di wê royê da hinek rû jî hene bi gemar in .۴۰

.Reşatî û taritî ewan rûyan niximandin e .۴۱

.Filene gunehkar evan bi xweber in .۴۲

ترجمه اندونزی

Sedang ia

(takut kepada (Alah).(٩

(Maka kamu mengabaikannya.(١٠

Sekali- kali jangan (demikian)! Sesungguhnya ajaran- ajaran Tuhan itu adalah suatu (peringatan,(١١) (٢

(Maka barang siapa yang menghendaki, tentulah ia memperhatikannya,(١٢) (٣

(Di dalam kitab- kitab yang dimuliakan,(١٣) (٤

(Yang ditinggikan lagi disucikan,(١٤) (٥

(Di tangan para penulis (malaikat),(١٥) (٦

(Yang mulia lagi berbakti.(١٦) (٧

(Binasalah manusia; alangkah amat sangat kekafirannya.(١٧) (٨

(Dari apakah Allah menciptakannya.(١٨) (٩

(Dari setetes mani, Allah menciptakannya lalu menentukannya.(١٩) (١٠

(Kemudian Dia memudahkan jalannya,(٢٠) (١١

(Kemudian Dia mematikannya dan memasukkannya ke dalam kubur,(٢١) (١٢

(Kemudian bila Dia menghendaki, Dia membangkitkannya kembali.(٢٢) (١٣

Sekali- kali jangan; manusia itu belum melaksanakan apa yang diperintahkan Allah (kepadanya,(٢٣) (١٤

(Maka hendaklah manusia itu memperhatikan makanannya.(٢٤) (١٥

(Sesungguhnya Kami benar- benar telah mencurahkan air (dari langit),(٢٥) (١٦

(Kemudian Kami belah bumi dengan sebaik- baiknya,(٢٦) (١٧

(Lalu Kami tumbuhkan biji- bijian di bumi itu,(٢٧) (١٨

(Anggur dan sayur- sayuran,(٢٨) (١٩

(Zaitun dan pohon kurma,(٢٩) (٢٠

(Kebun – kebun (yang) lebat,(٣٠) (٢١

(Dan buah-buahan serta rumput-rumputan,(٣١) (٢٢

(Untuk kesenanganmu dan untuk binatang- binatang ternakmu.(٣٢) (٢٣

(Dan apabila datang suara yang memekakkan (tiupan sangkakala yang kedua),(٣٣) (٢٤

(Pada hari ketika manusia lari dari saudaranya,(٣٤) (٢٥

(Dari ibu dan bapaknya,(٣٥) (٢٦

(Dari istri dan anak- anaknya.(٣٦) (٢٧

Setiap orang dari mereka pada hari itu mempunyai urusan yang cukup (menyibukkannya.(٣٧) (٢٨

(Banyak muka pada hari itu berseri- seri,(٣٨) (٢٩

(Tertawa dan gembira ria,(٣٩) (٣٠

(Dan banyak (pula) muka pada hari itu tertutup debu,(٤٠) (٣١

(Dan ditutup lagi oleh kegelapan.(٤١) (٣٢

(Mereka itulah orang- orang kafir lagi durhaka.(٤٢) (٣٣

Dengan menyebut nama Allah Yang Maha

(Pemurah lagi Maha Penyayang. (۳۴

(Apabila matahari digulung.(۱) (۳۵

(Dan apabila bintang- bintang berjatuhan,(۲) (۳۶

(Dan apabila gunung- gunung dihancurkan,(۳) (۳۷

(Dan apabila unta- unta yang bunting ditinggalkan (tidak diperdulikan),(۴) (۳۸

(Dan apabila binatang- binatang liar dikumpulkan,(۵) (۳۹

(Dan apabila lautan dipanaskan,(۶) (۴۰

(Dan apabila ruh- ruh dipertemukan (dengan tubuh),(۷) (۴۱

(Apabila bayi- bayi perempuan yang dikubur hidup- hidup ditanya,(۸) (۴۲

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

(Ia memasamkan muka dan berpaling, (۱

(Kerana ia didatangi orang buta. (۲

Dan apa jalannya engkau dapat mengetahui (tujuannya, wahai Muhammad) ? Barangkali ia mahu membersihkan hatinya (dengan pelajaran ugama yang (didapatinya daripadamu)! - (۳

Ataupun ia mahu mendapat peringatan, supaya peringatan itu memberi manfaat (kepadanya. (۴

Adapun orang yang merasa keadaannya telah cukup, tidak berhajat lagi (kepada (ajaran Al-Quran), (۵

(Maka engkau bersungguh-sungguh melayaninya. (۶

Padahal engkau tidak bersalah kalau ia tidak mahu membersihkan dirinya (dari

(keingkarannya). (۷

(Adapun orang yang segera datang kepadamu, (۸

(Dengan perasaan takutnya (melanggar perintah-perintah Allah), - (۹

(Maka engkau berlengah-lengah melayaninya. (۱۰

Janganlah melakukan lagi yang sedemikian itu! Sebenarnya ayat-ayat Al-Quran (adalah pengajaran dan peringatan (yang mencukupi). (۱۱

Maka sesiapa yang mahukan kebaikan dirinya, dapatlah ia mengambil peringatan (daripadanya. (۱۲

(Ayat-ayat Suci itu tersimpan) dalam naskhah-naskhah yang dimuliakan, - (۱۳)

(Yang tinggi darjatnya, lagi suci (dari segala gangguan), - (۱۴

(Terpelihara) di tangan malaikat-malaikat yang menyalinnya dari Lauh Mahfuz; (۱۵)

(Malaikat-malaikat) yang mulia, lagi yang berbakti. (۱۶)

(Binasalah hendaknya manusia (yang ingkar) itu, betapa besar kekufurannya? (۱۷

(Tidakkah ia memikirkan) dari apakah ia diciptakan oleh Allah? - (۱۸)

Dari air mani diciptakanNya, serta dilengkapkan keadaannya dengan persediaan (untuk bertanggungjawab; (١٩

Kemudian jalan (baik dan jahat), dimudahkan Tuhan kepadanya (untuk menimbang (dan mengambil mana satu yang ia pilih); (٢٠

(Kemudian dimatikannya, lalu diperintahkan supaya ia dikuburkan; (٢١

(Kemudian apabila Allah kehendaki dibangkitkannya (hidup semula). (٢٢

Janganlah hendaknya ia kufur ingkar lagi! Sebenarnya ia belum menunaikan apa yang (diperintahkan kepadanya. (٢٣

Kalaulah ia tidak memikirkan asal dan kesudahan dirinya), maka hendaklah manusia) (melihat kepada makanannya (bagaimana kami mentadbirkannya): (٢٤

Sesungguhnya kami telah mencurahkan hujan dengan curahan yang menakjubkan. ((٢٥

Kemudian kami belah-belahkan bumi dengan belahan yang sesuai dengan tumbuh-(tumbuhan, - (٢٦

(Lalu Kami tumbuhkan pada bumi biji-bijian, (٢٧

(Dan buah anggur serta sayur-sayuran, (٢٨

(Dan Zaitun serta pohon-pohon kurma, (٢٩

(Dan taman-taman yang menghijau subur, (٣٠

(Dan berbagai buah-buahan serta bermacam-macam rumput, - (٣١

(Untuk kegunaan kamu dan binatang-binatang ternak kamu. (٣٢

Kemudian (ingatlah keadaan yang berlaku) apabila datang suara jeritan yang (dahsyat, - (٣٣

(Pada hari seseorang itu lari dari saudaranya, (٣٤

(Dan ibunya serta bapanya, (۳۵

(Dan isterinya serta anak-anaknya; - (۳۶

Kerana tiap-tiap seorang dari mereka pada hari itu, ada perkara-perkara yang cukup (untuk menjadikannya sibuk dengan hal dirinya sahaja. (۳۷

(Muka (orang-orang yang beriman) pada hari itu berseri-seri, (۳۸

(Tertawa, lagi bersuka ria; (۳۹

(Dan muka (orang-orang yang ingkar) pada hari itu penuh berdebu, (۴۰

(Diliputi oleh warna hitam legam dan gelap-gelita. - (۴۱

(Mereka itu ialah orang-orang yang kafir, yang derhaka. (۴۲

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

.Alikunja uso na akageuza mgongo .۱

Kwa sababu .۲

.alimjia kipofu

.Na nini kitakujulisha huenda yeye atatakasika .٣

?Au atakumbuka na ukumbusho utamfaa .۴

.Ama ajionaye hana haja .۵

.Wewe ndiye unayemshughulikia .۶

.Na si juu yako kama hakutakasika .٧

.Lakini anayekukimbilia .٨

.Naye anaogopa .٩

.Wewe unampuuza .١٠

.Sivyo, hakika (Qur'an) hii (ni) mawaidha .١١

.Basi anayependa atawaidhika .١٢

.Katika kurasa zilizoheshimiwa .١٣

.Zilizotukuzwa, zilizotakaswa .١۴

.Zilizomo mikononi mwa waandishi .١۵

.Watukufu, wacha Mungu .١۶

!Ameangamia mtu, mbona anakufuru sana .١٧

?Kwa kitu gani amemuumba .١٨

.Kwa tole la manii, amemuumba na akamuwezesha .١٩

.Kisha akamfanyia njia nyepesi .٢٠

.Kisha akamuua na akamuweka kaburini .٢١

۲۲. Kisha atakapotaka atamfufua.

۲۳. Hapana, hajamaliza aliyomwamuru.

۲۴. Basi mtu atazame chakula chake.

۲۵. Hakika tumemimina maji kwa nguvu.

۲۶. Tena tukaipasuapasua ardhi.

۲۷. Kisha tukaziotesha humo mbegu.

۲۸. Na mizabibu na mboga.

۲۹. Na mizaituni na Mitende.

۳۰. Na bustani zenye miti mingi.

۳۱. Na matunda na malisho.

۳۲. Kwa manufaa yenu na wanyama wenu.

۳۳. Basi itakapokuja sauti ya nguvu.

۳۴. Siku ambayo mtu atamkimbia nduguye.

۳۵. Na Mama yake na Baba yake.

۳۶. Na mkewe na watoto wake.

۳۷. Kila mtu miongoni mwao siku hiyo atakuwa na jambo litakalo mtosha.

۳۸. Siku hiyo nyuso zitanawiri.

۳۹. Zitacheka, zitachangamka.

۴۰. Na nyuso siku hiyo zitakuwa na mavumbi juu yao.

۴۱. Giza zito litazifunika.

۴۲. Hao ndio makafiri, waovu.

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۳۲۳

(۸۰) سوره عبس مکی است و چهل و دو آیه دارد (۴۲)

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۱۶] ترجمه آیات به نام خداوند بخشنده مهربان چهره درهم کشید و روی بگردانید (۱).

که چرا آن کور نزد

وی آمد (۲).

تو چه دانی شاید او در پی پاک شدن باشد (۳).

و یا در برخورد ناگهان متذکر شده در پی پاک شدن بیفتد (۴).

اما آنکه توانگری را به رخ مردم می کشد (۵).

تو به او روی خوش نشان می دهی (۶).

فکر می کنی اگر هم پاک نشود مسئول نیستی (۷).

و اما آنکه شتابان نزد تو آمده (۸).

در حالی که از خدا می ترسد (۹).

تـــو از او تغافـــل می کنی (۱۰).

چنین مکن که این قرآن یک تذکر و یادآوری است (۱۱).

هر کس بخواهد از آن پند گیرد (۱۲).

تذکاری است در صحیفه هایی ارجمند (۱۳).

والا و پاکیزه است (۱۴).

که بدست سفیرانی نوشته شده (۱۵).

گرامی و نیکو (۱۶).

بیـان آیات [اشاره به شان نزول این آیات و غرض سوره که عبارتست از عتاب هر کس که ثروتمنـدان را بر ضـعفاء و مساکین مقدم می دارد]

روایاتی از طرق اهل سـنت وارد شـده که این آیات درباره داسـتان ابن ام مکتوم نابینا نازل شد، که روزی بر رسول خدا (ص) وارد شـد در حالی که جمعی از مسـتکبرین قریش نزد آن جناب بودند و با ایشان در باره اسـلام سـخنان سـری داشـتند، رسول خـدا (ص) از آمـدن ابن ام مکتـوم چهره در هم کشـید، و خـدای تعـالی او را مورد عتـاب قرار داد که چرا از یـک مردی تهی دست چهره در هم کردی؟ «۱».

از طرق شیعه هم روایاتی به این معنا اشاره دارد «۲».

ولی در بعضی «۳» دیگر از روایات شیعه آمده که مردی از بنی امیه نزد آن جناب بوده، و او از آمدن ابن ام مکتوم چهره درهم کشید، و آیات، در عتاب او نازل شد، که- ان شاء اللّه- بحث مفصل

این معنا در بحث روایتی آینده از نظرتان خواهد گذشت.

و به هر حال غرض سوره، عتاب هر کسی است که ثروتمندان را بر ضعفاء و مساکین از مؤمنین مقدم می دارد، اهل دنیا را احترام می کند و اهل آخرت را خوار می شمارد، بعد از این عتاب رشته کلام به اشاره به خواری و بی مقداری انسان در خلقتش و اینکه در تدبیر امورش سراپا حاجت است و با این حال به نعمت پروردگار و تدبیر عظیم او کفران می کند کشیده شده، و در آخر سخن را با ذکر قیامت و جزاء و تهدید مردم خاتمه می دهد، و این سوره بدون هیچ تردیدی در مکه نازل شده است.

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۱۴.

(۲) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۰۹.

(۳) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۴.

" عَبَسَ وَ تَوَلَّى " یعنی چهره در هم کشید و روی بگردانید.

" أَنْ جاءَهُ الْأَعْمى این جمله علت عبوس شدن را بیان می کند، و لام تعلیل در تقدیر است و تقدیر آن " لان جاءه الاعمی " است.

" وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرى این آیه حال از فاعل فعل " عَبَسَ وَ تَوَلَّى " است، و کلمه تزکی به معنای در پی پاک شدن از راه عمل صالح است. که بعد از تذکر یعنی پندپذیری و بیداری و پذیرفتن عقائد حقه دست می دهد، چون " نفع ذکری " همین است که آدمی را به تزکی دعوت می کند، یعنی به ایمان و عمل صالح می خواند.

و حاصل معنا این است که آن شخص چهره در هم کشید، و از آن شخص نابینا که نزدش آمده بود روی بگردانید، با اینکه او

خبر نداشت آیا مرد نابینا مردی صالح بود، و با اعمال صالح ناشی از ایمان خود را پاکیزه کرده بود یا نه، شاید کرده بود، و یا آمده تا با تذکر و اتعاظش به مواعظ رسول خدا (ص) بهره مند شده، در نتیجه به تطهیر خود موفق گردد.

[خبری عتاب آمیز حاکی از روی گرداندن از یک مرد نابینا و عنایت و توجه به توانگران

در این آیات چهارگانه عتاب شدیدی بکار رفته، و این شدت از این جهت بیشتر می شود که دو آیه اول در سیاق غیبت آمده، که می فهماند خدا از او روی گردانیده، رو در رو با او سخن نگفته، و دو آیه اخیر را در سیاق خطاب آورده، چون توبیخ در مخاطبه حضوری بیشتر است، و حجت و استدلال هم وقتی رو در رو گفته شود الزام آورتر است، آن هم بعد از روی گردانی، و مخصوصا با سرکوبی خود خدا و بدون واسطه غیر.

و در اینکه از آن شخص تعبیر به اعمی- کور- کرد توبیخی بیشتر استفاده می شود، برای اینکه محتاجی که به انسان مراجعه می کند اگر نابینا باشد و حاجتش هم حاجتی دینی باشد، و خلاصه ترس از خدا او را وادار کرده باشد که با نداشتن چشم به ما مراجعه کند، ما بیش از سایر مراجعه کنندگان باید به او ترحم کنیم، و بیشتر به او روی آورده مورد عطوفتش قرار دهیم، نه اینکه چهره در هم بکشیم و روی از او برتابیم.

بعضی «۱» گفته اند: بنا بر اینکه شخص مورد عتاب رسول خدا (ص)

---

(۱) روح المعانی، ج ۳۰، ص ۳۹.

باشد تعبیر از آن جناب به ضمیر غایب برای این

بوده که به قداست ساحت آن جناب اشاره کند، و بطور کنایه بفهماند گویا آن کسی که چنین عملی کرده رسول خدا (ص) نبوده، چون مثل چنین عملی از مثل آن جناب سر نمی زند، و در نوبت دوم که از آن جناب به ضمیر خطاب تعبیر کرده نیز قداست ساحت آن حضرت منظور بوده، چون همیشه اقبال بعد از اعراض، اجلال و احترامی از طرف است.

و لیکن این حرف درست نیست، چون با خطاب" أَمَّا مَنِ اسْتَغْنی فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّی ..." نمی سازد، و توبیخ در آن از توبیخ در آیه" عَبَسَ وَ تَوَلَّی" بیشتر است، و بطور قطع هیچ ایناسی هم در آن نیست.

" أَمَّا مَنِ اسْتَغْنی فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّی وَ ما عَلَیْکَ أَلَّا یَزَّکَّی" کلمات" غنی" و" استغناء" و" تغنی" و" تغانی" بطوری که راغب گفته به یک معنی می باشند «۱». پس مراد از" مَنِ اسْتَغْنی کسی است که خود را توانگر نشان دهد، و ثروت خود را به رخ مردم بکشد. و لازمه این عمل این است که بخواهد از سایرین سر و گردنی بلندتر باشد، و ریاست و عظمتی در چشم مردم داشته باشد، و از پیروی حق عارش بیاید، هم چنان که در جای دیگر فرمود:" إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی «۲» و کلمه" تصدی" به معنای متعرض شدن و روی آوردن به چیزی و اهتمام در امر آن است.

در این آیه و شش آیه بعدش اشاره مفصلی است به اینکه ملاک در آن عبوس شدن و پشت کردن چه بوده، که به خاطر آن مستوجب عتاب شده، حاصل آن این است که: تو خیلی به وضع مستکبران

و اعراض کننـد گان از پیروی حق می پردازی، و زیـاد به وضع آنهـا اعتنـاء می کنی، در حالی که اگر او نخواهـد خود را پاک کند بر تو تکلیفی نیست، و بر عکس از وضع آن کس که خود را پاک کرده و از خدا می ترسد بی اعتنایی می کنی.

" وَ ما عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى "- بعضـی «۳» گفته انـد: کلمه" مـا" نافیه است، و معنایش این است که: اگر او نخواست خود را تزکیه کند حرج و مسـئولیتی بر تو نیست، تا رهایی از آن مسئولیت تو را حریص کند به مسلمان شدن او، و غفلت ورزیدن از آنهایی که قبلا به طیب خاطر مسلمان شده اند.

بعضی «۴» گفته اند: کلمه" ما" استفهام انکاری است، و به آیه چنین معنا می دهد:

---

(۱) مفردات راغب، ماده" غنی".

(۲) انسان هر گاه خود را بی نیاز احساس کند طغیان می کند. سوره علق، آیه ۷.

(۳ و ۴) روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۱.

" چه چیز و چه مسـئولیت و ضـرری متوجه تو می شود اگر او نخواهـد خود را از کفر و فجور پاک کنـد؟ تو یک رسول بیشتر نیستی، و جز ابلاغ رسالت مسئولیتی نداری".

بعضی «۱» دیگر گفته انـد: کلمه" مـا" به معنای" لا" ی نافیه است، و معنایش این است که:" از عـدم تزکیه او از کفر و فجور باکی به خود راه نمی دهی"، و این معنا با سیاق عتابی که قبل از این آیه و قبل از قبل این آیه بود سازگارتر است.

" وَ أَمَّا مَنْ جاءَكَ يَسْعى وَ هُوَ يَخْشى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى" کلمه" سـعی" به معنـای سـرعت در دویـدن است، پس معنای آیه به حسب آنچه مقام دست می دهد این است که:

آن کس که به شتاب نزدت می آید تا بوسیله معارف دین و مواعظی که از تو می شنود خود را پاک کند،" وَ هُوَ يَخْشى در حالی که از خدا می ترسد، و خشیت خود آیت و نشانه آن است که او بوسیله قرآن متذکر شده است، هم چنان که فرمود:" ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى «۲»، و نیز فرموده:" سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشى «۳».

" فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى "- اصل کلمه" تلهی"" تتلهی" بوده، یعنی خود را بکار دیگر می زنی، و از چنین مردی که آمده که به راستی خود را اصلاح کند غافل می مانی، و اگر ضمیر" انت" را در این آیه و در آیه" فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى" و ضمیر" له" و" عنه" را در آن دو مقدم بر فعل آورده، همه برای تاکید در عتاب و تنبیه است.

" كَلَّا إِنَّها تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ" کلمه" کلا" باز داشتن از همان عملی است که به خاطر آن عتابش فرمود یعنی عبوس کردن قیافه و روی گردانی از کسی که از خدا می ترسد، و مشغول شدن و پرداختن به کسی است که خود را بی نیاز می داند.

و ضمیر در جمله" إِنَّها تَذْكِرَةٌ" به آیات قرآنی و یا به قرآن بر می گردد، و اگر آن را مؤنث آورده برای این بود که خبر آن" تذکره" مؤنث بوده، و معنای آن این است که: آیات قرآنی- و یا قرآن- تذکره است، یعنی موعظه ای است که هر پند پذیری از آن متعظ می شود، و یا تذکر دهنده ای است که اعتقاد حق و عمل حق را تذکر می دهد.

" فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ"- این قسمت، جمله ای معترضه است، و ضمیر

به قرآن و یا آنچه که ـــــــــــــــــــــــــــ

(۱) تفسیر فخر رازی، ج ۳۱، ص ۱۶.

(۲) ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی بلکه آن را برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم. سوره طه، آیه ۲ و ۳.

(۳) و بـــه زودی آنهـــا کـــه از خـــدا می ترســـند متـــذکر می شونـــد، ســـوره اعلی، آیـــه ۱۰.

قرآن تـذکر می دهـد بر می گردد، و معنـایش این است که: هر کس خواست می توانـد بیاد قرآن و یا معارفی که قرآن تـذکر می دهـد بوده باشـد، و قرآن این را تـذکر می دهـد که مردم بـدانچه فطرت به سوی آن هـدایت می کنـد منتقل شونـد، و آن، عقائد و اعمال حقه ای است که در لوح فطرت محفوظ است.

و در اینکه تعبیر فرمود به" فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ" اشاره است به اینکه در دعوت قرآن به تـذکر، هیـچ اکراه و اجباری نیست، و داعی اسـلام که این دعوت را می کنـد برای این نیست که نفعی عایـد خودش شود، تنهـا و تنها نفع آن عایـد خود متـذکر می شود، حال اختیار با خود او است.

[مقصود از اینکه در باره قرآن فرمود:" فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَهٍ ..."]

" فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَهٍ مَرْفُوعَهٍ مُطَهَّرَهٍ" در مجمع البیان گفته: کلمه" صحف" جمع صحیفه است، و عرب هر چیزی را که در آن مطلبی نوشته شـده باشـد صـحیفه می نامـد، هم چنان که کتابش هم می خوانـد، حال چه اینکه ورقه و کاغـذی باشد و یا چیز دیگری «۱».

و جمله" فی صـحف" خـبری است بعـد از خبر برای کلمه" ان"، و ظـاهر آن این است که: قرآن به دست ملا ئـکه در صـحفی متعدد نوشته شده بوده. و این ظاهر،

سخن آن مفسر «۲» را که گفته: مراد از صحف لوح محفوظ است ضعیف می سازد، چون در کلام خدای تعالی در هیچ موردی از لوح محفوظ به صیغه جمع از قبیل صحف و کتب و الواح تعبیر نشده. نظیر این قول در بی اعتباری سخن آن مفسر «۳» دیگر است که گفته: مراد از صحف، کتب انبیای گذشته است. چون این معنا با تعبیر "بِأَیْدِی سَفَرَهٍ ..." نمی سازد، زیرا ظاهر این تعبیر این است که صفت صحف باشد.

" مکرمه" یعنی معظم،" مَرْفُوعَهٍ" یعنی رفیع القدر نزد خدا،" مُطَهَّرَهٍ" یعنی پاکیزه از قذارت باطل و سخن بیهوده و شک و تناقض، هم چنان که در جای دیگر فرمود:" لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ" «۴»، و نیز در اینکه مشتمل بر سخن بیهوده نیست فرموده:" إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ" «۵»، و در اینکه مشتمل بر مطلب مورد شکی نیست، فرموده:

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۶.

(۲) تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.

(۳) تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.

(۴) نه در حال نزول مشتمل بر باطل است، و نه بعدها چیزی از معارفش باطل می شود. سوره فصلت، آیه ۴۲.

(۵) که این سخن حق است و شوخی نیست. سوره طارق، آیه ۱۳ و ۱۴.

" ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ" «۱» و در اینکه مشتمل بر مطالب متناقض نیست فرموده:" وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً" «۲».

[اشاره به اینکه ملائکه ای مخصوص، سفرای وحی و- تحت امر جبرئیل- متصدی حمل و ابلاغ آن به پیامبران بوده اند]

" بِأَیْدِی سَفَرَهٍ کِرامٍ بَرَرَهٍ" این دو جمله دو

صفت بعد از صفت هستند برای صحف، و کلمه "سفره" جمع سفیر است، و سفیر به معنای رسول است، و کلمه "کرام" صفت آن رسولان است، به اعتبار ذاتشان و "برره" صفت ایشان است به اعتبار عملشان، می فرماید: ذاتا افرادی بزرگوارند، و از نظر عمل دارای احسانند.

و معنای این چند آیه این است که: قرآن تذکره ای است که در صحف متعددی نوشته شده بود صحفی معظم و رفیع القدر، و پاکیزه از هر پلیدی و از هر باطل و لغو و شک و تناقض، و به دست سفیرانی نوشته شده که ذاتا نزد پروردگارشان بزرگوار، و در عمل هم نیکوکارند.

و از این آیات بر می آید که برای وحی، ملائکه مخصوصی است، که متصدی حمل صحف آن و نیز رساندن آن به پیامبرانند، پس می توان گفت این ملائکه اعوان و یاران جبرئیلند، و تحت أمر او کار می کنند، و اگر نسبت القای وحی را به ایشان داده، منافات ندارد با اینکه در جای دیگر آن را به جبرئیل نسبت دهد، و بفرماید: "نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلی قَلْبِكَ" «۳»، و در جای دیگر در تعریف جبرئیل بفرماید: "إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ" «۴»، بلکه همین آیه مؤید مطلب ما است، که می فرماید دستوراتش مطاع است، معلوم می شود جبرئیل برای رساندن وحی به انبیاء، کارکنانی از ملائکه تحت فرمان دارد، پس وحی رساندن آن ملائکه هم وحی رساندن جبرئیل است، هم چنان که عمل جبرئیل و اعوانش روی هم فعل خدای تعالی نیز هست، و این انتساب وحی به چند مقام نظیر مساله توفی و قبض ارواح است، که

یک جا به اعوان ملك الموت نسبت داده، و یک جا به خود او، و یک جا به خود خدای تعالی که بحث آن مکرر گذشت.

ولی بعضی «۵» از مفسرین گفته اند: مراد از کلمه" سفره" نویسندگان از ملائکه اند.

---

(۱) این کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد. سوره بقره، آیه ۲.

(۲) اگر (قرآن) از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می یافتند. سوره نساء، آیه ۸۲.

(۳) روح الامین، آن را بر قلب تو نازل کرد. سوره شعراء، آیه ۱۹۴.

(۴) این قرآن قول رسولی کریم است، و دارای قوتی است که نزد صاحب عرش مکانتی دارد، و دستوراتش مطاع و در آنجا امین خوانده می شود. سوره تکویر، آیه ۲۱.

(۵) تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.

لیکن، معنایی که گذشت روشن تر است.

و بعضی «۱» دیگر گفته اند: قاریان قرآنند، که آن را می نویسند و می خوانند، که خواننده محترم به نادرستی آن واقف است.

بحث روایتی [روایاتی حاکی از اعراض پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) از ابن ام مکتوم و نزول آیات:" عَبَسَ وَ تَوَلَّى ..."]

در مجمع البیان است که بعضی گفته اند: این آیات در باره عبد اللَّه ابن ام مکتوم فرزند شریح بن مالك بن ربیعه فهری یکی از بنی عامر بن لوی نازل شده.

و جریان چنین بوده که: وی روزی بر رسول خدا (ص) وارد شد، در حالی که آن جناب با عتبه بن ربیعه و ابو جهل بن هشام و عباس بن عبد المطلب و ابی و امیه بن خلف جلسه کرده بود، و ایشان را به دین توحید دعوت می کرد، به امید اینکه اسلام بیاورند، ابن ام مکتوم عرضه

داشت: یا رسول اللّه (ص) از قرآن برایم بخوان تا حفظ کنم، و (چون نابینا بود) مکرر آن جناب را صدا می زد، و متوجه نبود که آن جناب با آن چند نفر مشغول صحبت است، و تکرار او باعث شد که کراهت و ناراحتی در سیمای آن جناب هویدا گردید، چون ابن ام مکتوم مرتب کلام آن جناب را قطع می کرد، و رسول خدا (ص) در دل خود فکر می کرد که حالا این چند نفر که از بزرگان قریشند، می گویند پیروان او همه از قبیل ابن ام مکتوم یا کورند و یا برده اند، لذا از او روی بگردانید، و رو به آن صنادید کرد، در اینجا بود که این آیات در عتاب و سرزنش آن جناب نازل شد.

و از آن به بعد رسول خدا (ص) همواره ابن ام مکتوم را احترام می کرد، هر وقت به او بر می خورد می فرمود: مرحبا به کسی که خدای تعالی به خاطر او مرا عتاب فرمود، و آن گاه می پرسید: آیا کار و حاجتی داری؟ و دو نوبت او را در مدینه جانشین خود کرد و خود به جنگ رفت «۲».

مؤلف: سیوطی در تفسیر الدر المنثور این قصه را از عایشه و انس و ابن عباس- البته با مختصر اختلافی- نقل کرده «۳»، و آنچه صاحب مجمع البیان نقل کرده خلاصه ای از آن روایات ______________________

(۱) تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

مختلف است.

[بیان اینکه آیات عتاب به روشنی متوجه پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) نیست و نزول آن در مورد روی گرداندن

آن حضرت از ابن ام مکتوم از جهات مختلف مخدوش و مردود است

لیکن آیات سوره مورد بحث دلالت روشنی ندارد بر اینکه مراد از شخص مورد عتاب رسول خدا (ص) است، بلکه صرفا خبری می دهد و انگشت روی صاحب خبر نمی گذارد، از این بالاتر اینکه در این آیات شواهدی هست که دلالت دارد بر اینکه منظور، غیر رسول خدا (ص) است، چون همه می دانیم که صفت عبوس از صفات رسول خدا (ص) نبوده، و آن جناب حتی با کفار عبوس نمی کرده، تا چه رسد به مؤمنین رشد یافته، از این که بگذریم اشکال سید مرتضی رحمه اللّٰه علیه بر این روایات وارد است، که می گوید اصولا از اخلاق رسول خدا (ص) نبوده، و در طول حیات شریفش سابقه نداشته که دل اغنیاء را به دست آورد و از فقراء رو بگرداند.

و با اینکه خود خدای تعالی خلق آن جناب را عظیم شمرده، و قبل از نزول سوره مورد بحث، در سوره" نون" که به اتفاق روایات وارده در ترتیب نزول سوره های قرآن، بعد از سوره" اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ" نازل شده فرموده:" وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ"، چطور تصور دارد که در اول بعثتش خلقی عظیم (آن هم بطور مطلق) داشته باشد، و خدای تعالی به این صفت او را بطور مطلق بستاید، بعدا برگردد و بخاطر پاره ای اعمال خلقی، او را مذمت کند، و چنین خلق نکوهیده ای را به او نسبت دهد که تو به اغنیاء متمایل هستی، هر چند کافر باشند، و برای به دست آوردن دل آنان از فقراء روی می گردانی، هر چند که مؤمن و رشد یافته باشند؟

علاوه بر همه اینها

مگر خـدای تعـالی در یکی از سوره هـای مکی یعنی در سوره شـعراء به آن جناب نفرموده بود:" وَ أَنْـذِرْ عَشِـیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ وَ اخْفِضْ جَناحَـکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ " «۱»، و اتفاقا این آیه در سـیاق آیه" وَ أَنْذِرْ عَشِـیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ " است، که در اوائل دعوت نازل شده.

از این هم که بگـذریم مگر به آن جناب نفرموده بود:" لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ " «۲»، پس چطور ممکن است در سوره حجر که در اول دعوت علنی اسـلام نازل شـده به آن جناب دسـتور دهد اعتنایی به زرق و برق ______________________

(۱) خویشاوندان نزدیکت را انذار کن و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر. سوره شعرا، آیه ۲۷.

(۲) هرگز چشم خود را به نعمتهایی که به گروه هایی از آنها (کفار) دادیم میفکن و به خاطر آنچه آنها دارند غمگین مباش و بـــــال و پر خـــــود را برای مـــــؤمنین فرود آر. ســـــوره حجر، آیـــــه ۸۸.

زنـدگی دنیاداران نکنـد، و در عوض در مقابل مؤمنین تواضع کند، و در همین سوره و در همین سـیاق او را مامور سازد که از مشـرکین اعراض کنـد، و بفرمایـد:" فَاصْـدَعْ بِمـا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْـرِکِینَ " «۱» آن وقت خـبر دهـد که آن جنـاب بجـای اعراض از مشـرکین، از مؤمنین اعراض نموده، و به جـای تواضع در برابر مؤمنین در برابر مشـرکین تواضع کرده است! علاوه بر این زشتی عمل مذکور چیزی است که عقل به زشتی آن حکم می کند، و هر عاقلی از آن متنفر است، تا چه رسد به خاتم

انبیاء (ص)، و چنین قبیح عقلی احتیاج به نهی لفظی نـدارد، چون هر عاقلی تشـخیص می دهد که دارایی و ثروت به هیچ وجه ملاـک فضیلت نیست، و ترجیح دادن جانب یک ثروتمنـد بخاطر ثروتش بر جانب فقیر، و دل او را به دست آوردن، و به این رو ترش کردن رفتاری زشت و ناستوده است.

با در نظر گرفتن این اشکالها جواب از گفتار بعضی «۲» از مفسرین روشن می شود که گفته اند: خدای تعالی آن جناب را از این رفتار نهی نکرده مگر در این مورد، پس این کار معصیت نبوده مگر بعد از نهی اما قبل از آن، آن جناب می توانسته چنین رفتاری داشته باشد.

وجه نـادرستی این سخن این است که: اولاـ به چه دلیـل آن جناب نهی نشـده مگر در آن هنگام، نه بعـدش و نه قبلش؟ و ثانیا گفتیم این رفتـار به حکم عقل ناسـتوده است، و صـدورش از شخصـی کریم الخلق که خـدایش قبلا او را به خلق عظیم سـتوده محال است، آن هم با بیانی مطلق و بدون قید وی را ستوده و فرموده:" وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ"، علاوه بر این کلمه" خلق" به معنای ملکه راسخه در دل است، و کسی که دارای چنین ملکه ای است عملی منافی با آن انجام نمی دهد.

[روایتی دیگر حاکی از نزول آیات عتاب در مورد مردی از بنی امیه

و در مجمع البیـان، از امـام صـادق (ع) روایت آورده که فرمـوده است این آیـات در بـاره مردی از بنی امیه نـازل شـده که در حضور رسول خدا (ص) نشسته بود، ابن ام مکتوم آمد، مرد اموی وقتی او را دید قیافه اش را در هم

کشید، و او را کثیف پنداشته، دامن خود را از او جمع کرد، و چهره خود را عبوس نموده رویش را از او گردانید، و خدای تعالی داستانش را در این آیات حکایت نموده عملش را توبیخ نمود «۳».

و نیز در مجمع البیان است که از امام صادق (ع) روایت شده که فرموده:

رسول خدا (ص) هر وقت ابن ام مکتوم را ملاقات می کرد می فرمود:

---

(۱) سوره حجر، آیه ۹۴.

(۲ و ۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

مرحبا مرحبا، به خدا سوگند خدای تعالی ابدا مرا در مورد تو عتاب نخواهد کرد، و این سخن را از در لطف به او می گفت، و او از این همه لطف شرمنده می شد،" حتی کان یکف النبی (ص) مما یفعل به- حتی بسیار می شد که به همین خاطر از آمدن به خدمت آن جناب خودداری می کرد" «۱».

مؤلف: اشکالی که به این حدیث وارد است همان اشکالی است که به حدیث قبل وارد بود، و معنای اینکه فرمود:" حتی انه کان یکف ..." این است که: ابن ام مکتوم از حضور در نزد آن جناب خودداری می کرد، چون آن حضرت این سخن را بسیار می گفت، و او سخت شرمنده می شد و خجالت می کشید.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

ترجمه آیات خدا بکشد انسان را که چقدر کفرانگر است (۱۷).

مگر خدا او را از چه خلق کرده که به خود اجازه کفران می دهد (۱۸).

مبدأ خلقتش نطفه ای بوده که بعدا او را در ذات و صفات و افعال تقدیر نمود (۱۹).

و سپس راه سعادتش را آسان و فراهم کرد (۲۰).

آن گاه دچار مرگ و سپس داخل قبرش ساخت (۲۱).

و سپس

هر وقت بخواهد دوباره زنده اش می کند (۲۲).

________________ صفحه ی ۳۳۵

آیا انسانی که خلقت و تدبیر و هدایت و مردن و زنده شدنش به دست خدا است شکر او را به جای آورد؟ نه هرگز بلکه کفر و عصیان ورزید (۲۳).

پس انسان باید به غذای خود بنگرد (۲۴).

این ما بودیم که آب را به کیفیتی که انسانها خبر ندارند از آسمان فرستادیم (۲۵).

و سپس زمین را باز به کیفیتی ناگفتنی و به وسیله دانه ها شکافتیم (۲۶).

و در آن دانه ها رویاندیم (۲۷).

و انگور و سبزیجاتی (۲۸).

و زیتون و نخلی (۲۹).

و باغهای پر درخت سر به هم کرده ای (۳۰).

و میوه و چراگاه (۳۱).

تا وسیله زندگی شما و حیوانات شما باشد (۳۲).

پس وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید (۳۳).

و روزی رسد که هر کس از برادرش هم فرار می کند (۳۴).

و از مادر و پدرش (۳۵).

و از همسر و فرزندانش (۳۶).

در آن روز هر کس آن قدر گرفتار است که به یاد غیر خودش نمی افتد (۳۷).

در آن روز چهره ها دو جورند چهره هایی نورانی (۳۸).

خندان و خوشحال (۳۹).

و چهره هایی غبارآلود و اندوهبار (۴۰).

که ظلمت و کدورت از آن می بارد (۴۱).

آنان همین کافران فاجرند (۴۲).

بیان آیات در این فصل نخست انسان را نفرین می کند، و از اینکه در کفر به ربوبیت رب خود اصرار و مبالغه می ورزد تعجب می کند، و آن گاه به حدوث و بقای او اشاره نموده می فهماند که انسان نه مالك چیزی از آفرینش خویش است، و نه مالك چیزی از تدبیر امورش، بلکه خدای سبحان است که او را از نطفه ای بی مقدار آفریده و سپس اندازه گیری اش کرد، و آن گاه راه ______ صفحه ی ۳۳۶

را برایش آسان ساخت، و در

آخر هم او است که وی را می میراند، و به قبر داخلش می کند، و هر وقت که بخواهد دوباره زنده اش می سازد.

پس خدای سبحان یگانه رب و خالق و مدبر امر او است، آن هم نه تنها در حدوثش بلکه در بقایش، و تا آخرین لحظه هستی اش مدبر او است، ولی این انسان کفرانگر، فرمان او را نمی برد، و به هدایت او مهتدی نمی شود.

و اگر انسان تنها و تنها به طعامی که می خورد نگاه کند، که یکی از مظاهر تدبیر خدا، و مشتی از دریای رحمت او است، آن وقت به تدبیر وسیع پروردگارش و لطیف صنع او پی می برد، آن چنان که عقلش مبهوت شود، و هوشش از سر بدر رود، در حالی که نعمت های خدا تنها طعام نیست، و در این میان نعمت های دیگری است که از حیطه شمار بیرون است" وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها".

با این حال این عجب است که انسان تدبیر پروردگار خود را ندیده می گیرد، و شکر نعمتش را بجا نمی آورد، و راستی انسان ظلوم و کفار است، و به زودی آثار خوب و بد شکر و کفران خود را می بیند، که یا سرور و بشارت است، و یا روسیاهی و عذاب.

و این آیات بطوری که ملاحظه می کنید بیگانه از آیات گذشته نیست، هر چند بعضی ها گفته اند: علت نزول این فصل چیز دیگری بوده، ولی با بیانی که خواهد آمد اثبات خواهیم کرد که هر دو دسته سیاقی واحد دارند.

[معنای آیه:" قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ" و مراد از کفر در آن

" قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ" این جمله نفرینی است بر انسان که طبعش طبع دلدادن به شهوات،

و پیروی هوای نفس، و فراموش کردن پروردگار خود، و استکبار ورزیدن از پیروی اوامر او است.

و جمله" ما أَكْفَرَهُ" شگفت انگیزی از اصرار انسان در کفران، و پوشاندن حق صریح است، با اینکه او خودش می بیند و احساس می کند که مدبر خود نیست، و کسی جز خدای سبحان مالك تدبیر امر او نمی باشد.

پس مراد از" کفر" در این جمله مطلق حق پوشی است، که دو مصداق دارد: یکی انکار ربوبیت خدا، و یکی ترک عبادت او است، و مؤید این سخن ذیل آیه است که به جهات تدبیر ربوبی اشاره می کند البته آن جهاتی که با حق پوشی و ترک عبادت تناسب دارد. ولی بعضی «۱» از مفسرین، کفر در این آیه را به ترک شکر و کفران نعمت معنا کرده اند. و

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۷۰۳.

این توجیه هر چند در جای خود صحیح است ولی مناسب تر از نظر سیاق همان معنایی است که ما برای کفر کردیم.

در کشاف گفته جمله" قُتِلَ الْإِنْسانُ" نفرینی است بر انسان و این نفرین در اصطلاح عرب از هر نفرین دیگر شنیع تر است چون کشته شدن، بزرگترین شدائد دنیایی و رسوایی های آن است و جمله" ما اکفره" شگفت انگیزی از افراط انسان در کفران نعمت خدای تعالی است. و آن گاه گفته این دو جمله با همه کوتاهیش خشن ترین نفرینی است که به گوش عرب می خورد و غلیظترین اسلوب و پردلالت ترین کلام بر سخط و خشم گوینده است و از این دو جمله با همه تقاربی که در دو طرف آن است هیچ کلامی در مذمت دامنه دارتر از آن دیده نشده و هیچ کلامی جامع تر از آن در

ملامت یافت نمی شود «۱».

بعضی «۲» هم گفته اند که: جمله" ما أَكْفَرَهُ" استفهامیه است، و می پرسد که چه چیز انسان را کافر کرده. ولی وجه قبلی بلیغ تر است.

[نفی عذر از بشر در کفر ورزیدن و استکبارش، با بیان حقارت و ناچیزی مبدأ خلقت او و ...]

" مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ" معنای این جمله با کمکی که مقام می دهد این است که: خدای تعالی انسان را از چه چیز خلق کرده که به خود اجازه طغیان و استکبار را می دهد استکبار از ایمان و اطاعت، و اگر فاعل در فعل" خلقه" را در این جمله و در جملات بعدی حذف کرده برای این بوده که اشاره کند به اینکه فطرت هر کسی می داند که فاعل فعل خلقت و تقدیر سبیل کسی به جز خدای تعالی نیست حتی مشرکین هم به این معنا اعتراف دارند.

و اگر مطلب را در قالب استفهام آورد به این انگیزه بود که عجیب بودن مفاد" ما أَكْفَرَهُ" را تاکید کند- و چون معمولا از چیزی تعجب می شود که علت و سبب روشنی نداشته باشد- استفهام مذکور قهرا می فهماند که اولا این اصرار بشر در کفرش امری عجیب است و سپس می پرسد آیا در این خلقت عجیب علتی بوده که باعث شده اینطور در کفرش افراط کند؟

آن گاه خودش پاسخ می دهد به اینکه انسان هیچ دلیل و عذری ندارد که کفرانگری خود را مستند بدان کند چون او کسی است که از آبی پست خلق شده و چیزی از خلقت و تدبیر امور زندگی و مرگ و بعث خود را مالک نیست. و کوتاه سخن اینکه: استفهام مذکور زمینه چینی است برای پاسخی که در

جمله" مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ ..." می دهد.

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۷۰۲.

(۲) تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۵۳.

" مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ" نکره آمدن کلمه" نطفه" به منظور تحقیر آن است، یعنی از نطفه ای خوار و بی مقدارش آفریده، پس کسی که اصل و نسبش آبی چنین پشیز است، حق ندارد با کفر خود طغیان کند، و از اطاعت، استکبار بورزد.

" فقدره"- یعنی به او در ذات و صفات و افعالش قدرت و توانایی داد، پس او نباید از آن حدی که برایش مقدر شده تجاوز کند، چون تدبیر ربوبی از هر سو به وی احاطه دارد، و او نمی تواند خودش مستقلا بخواسته خود برسد، اگر خدا برایش مقدر نکرده باشد.

" ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ" ظاهر سیاق این آیات که سیاقی نفی عذر از بشر در برابر کفر و استکبارش است، این است که مراد از سبیل- آن هم بطور مطلق- راه اطاعت خدا و امتثال اوامر او باشد، و یا به عبارت دیگر راه خیر و سعادت باشد.

[اشاره به عدم منافات اینکه خلقت و تقدیر از ناحیه خدا است با مختار بودن انسان

در نتیجه آیه شریفه در معنای دفع دخل است، چون وقتی گفته می شود" مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ" ممکن است شنونده پیش خود خیال کند که وقتی خلقت و تقدیر از هر جهت به انسان احاطه دارد، دیگر انسان در افعال ذات و صفاتش اختیاری از خود ندارد، زیرا همه آنها مقدر و از پیش معین شده است، چون با تقدیر، ضروری الوجود و واجب التحقق می شود، و دیگر اختیاری برای انسان باقی نمی ماند، پس انسان در کفر و فسقش

هیچ دخالتی ندارد اگر فاسق می شود به تقدیر الهی است، و اگر کافر می شود به تقدیر او است، و انسان آنچه را که خدا خواسته و امر کرده به کرسی می نشاند، و همین به کرسی نشاندنش نیز به تقدیر الهی است، پس دیگر نباید او را در مورد هیچ عملی ملامت کرد، و دعوت دینی برای او کاری بیهوده است، چون دعوت فرع داشتن اختیار است، وقتی او از خودش اختیاری ندارد، دیگر انبیاء به چه منظوری او را دعوت کنند.

به همین جهت این شبهه را با جمله" ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ" دفع نموده و فرمود: خلقت و تقدیر هر چند که خاص خدا است، ولی این منافات ندارد با اینکه خود انسان هم اختیار داشته باشد، و به همین خاطر صحیح باشد که خدا هم در آنچه به او امر نموده از ایمان و اطاعت را که راه رسیدن یک انسان به سعادت خویش است به او یاد دهد، و از او بخواهد که به اراده و اختیار خودش چنین و چنان کند، پس فعلی که از انسان سر می زند به اختیار خودش سر می زند، ولی در عین حال همین عمل متعلق تقدیر الهی نیز هست، پس انسان در آنچه می کند هم مختار است و هم مسئول، هر چند که آنچه می کند متعلق قدر هم هست، و ما پیرامون جبر

و اختیار مکرر در ذیل آیاتی که با این مساله تناسبی داشت بحث کردیم.

بعضی «۱» گفته اند مراد از" تیسیر سبیل" این است که خدای تعالی خروج انسان از شکم مادرش را آسان کرده، و معنای عبارت:" سهل للانسان سبیل الخروج من بطن امه"

است، یعنی راه بیرون شدن انسان مخلوق از نطفه را که در شکم مادر جنین شده بود از شکم مادر آسان ساخت.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: مراد هدایت بسوی دین و روشنگری راه خیر و شر است، هم چنان که در جای دیگر فرمود:" وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ " «۳». ولی وجه قبلی بهتر است.

[مراد از اینکه فرمود خدا انسان را إقبار (دفن) کرد- ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ-]

" ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ" کلمه" اماته" به معنای تحقق دادن به مرگ انسان است، و مراد از" إقبار" دفن کردن مرده آدمی و پوشاندنش در شکم زمین است، البته این بر اساس غالب است، که عادت مردم بر آن جاری شده «۴»، و به همین جهت نسبت در گور کردن را به خدای تعالی داده، چون او (بوسیله کلاغ در داستان هابیل) هدایتشان کرده و یا به دلها الهام کرد که مردگان خود را دفن کنند پس این عمل با خدای تعالی نسبتی دارد، همانطور که به خود مردم هم نسبتی دارد.

بعضی «۵» گفته اند: منظور از اقبار این است که خدای تعالی او را صاحب قبر کرد، یعنی دستور داد زنده ها، او را دفن کنند، و با این عمل مرده او را احترام نموده، از اینکه جیفه اش متعفن شود، و مردم از بوی آن متنفر و متاذی گردند جلوگیری نموده.

لیکن وجه قبلی با سیاق آیات مناسب تر است، چون آیات در این زمینه سخن دارند که تدبیر تکوینی خدای تعالی را گوشزد کنند، نه تدبیر تشریعی او را، که یکی از آن تشریع حکم غسل و کفن و دفن اموات است.

" ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ" در مجمع البیان گفته: کلمه" انشار" به معنای

زنده کردن بعد از مرگ به منظور تصرف است، هم چنان که جامه را بعد از تا کردن و پیچیدن دوباره باز می کنند، (تا در آن

(۱) تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۴.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۹.

(۳) سوره بلد، آیه ۱۰.

(۴) و گر نه بسیاری هستند که مرده را می سوزانند، و خاکسترش را به آن رود مقدس خود می دهند، مترجم.

(۵) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۹.

تصرفی کنند) «۱» پس مراد از این جمله این است که خدای تعالی هر وقت بخواهد مردگان در قبر را مبعوث می کند، و در این تعبیر اشاره ای هم به این معنا است که روز بعث را جز خدای تعالی کسی نمی داند.

[معنای آیه:" کَلَّا لَمَّا یَقْضِ ما أَمَرَهُ" که متضمن ملامت انسان های مبتلا به کفر است

" کَلَّا لَمَّا یَقْضِ ما أَمَرَهُ" آنچه از سیاق به دست می آید این است که کلمه" کلا-" از سؤالی که از سیاق بر می خیزد ردع و جلوگیری کند، سؤالی که جمله" لَمَّا یَقْضِ ما أَمَرَهُ" به آن اشاره دارد، گویا بعد از آنکه اشاره شد به اینکه انسان مخلوقی است که از اولین لحظه وجودش تا به آخر تحت تدبیر خدای تعالی است، او است که وی را خلق می کند و تقدیر می نماید، و راه را برایش هموار می سازد، می میراند و در قبر می کند، و مجددا از قبر بیرونش می آورد، همه اینها نعمت هایی است از خدای تعالی، شخص می پرسد: حال که جریان بدین قرار است پس انسان چه باید بکند و چه کرد، آیا در برابر مقام ربوبیت خاضع گردید یا نه؟ و آیا شکر نعمت را بجای آورد

یا نه؟ در پاسخ فرموده:" کلا"، نه انسان چنین نکرد، آن گاه مطلب را چنین توضیح داد که:" لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ" هرگز آنچه را خدای تعالی دستور داد به انجام نرساند بلکه کفران و نافرمانی کرد.

پس، از آنچه گذشت روشن شد که ضمیر در" یقض" به انسان بر می گردد، و مراد از قضاء نکردن انسان، به انجام نرساندن دستورات الهی است. و بعضی «۲» گفته اند: ضمیر به خدای تعالی بر می گردد، و معنای عبارت این است که: خدای تعالی این قضاء را برای کفار نرانده که امر او را به انجام برسانند و ایمان آورده اطاعتش کنند، بلکه اگر هم به ظاهر به ایشان امر فرموده از باب اتمام حجت بوده است. ولی این وجه بعید به نظر می رسد.

و نیز این معنا روشن شد که مذمت و ملامتی که در آیه آمده متوجه انسان طبیعی است یعنی می خواهد بفرماید طبع انسان چنین است که اگر به خودش واگذار شود در کفر افراط می کند، و این همان مطلبی است که آیه زیر افاده اش می کند" إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ" «۳»، که قهرا با انسانهایی منطبق می شود که فعلا مبتلا به کفر و افراط در آن هستند، و با حق دشمنی می ورزند. و از این معنا روشن می شود اینکه از بعضی نقل شده که گفته اند:

عمومیتی که در آیه است منظور نظر است، چون هیچ انسانی چه کافر و چه مؤمن آن طور که باید

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۹.

(۲) تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۵.

(۳) سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

خدا را عبادت نکرده، و دستورات او را به انجام نرسانیده، درست نیست.

و وجه

نادرستیش این است که: ضـمیر (به حسب قواعـد عربی) به انسان بر می گردد که در صدر آیات آمده بود، و عمومیت آن هم بر حسب طبع انسان منظور است، که طبعا افراطگر در کفر است، و اما بر حسب فعلیت قهرا به انسانهایی تطبیق می کند که فعلا دارای کفر هستند.

[انسان با نظر در طعام خود (که یکی از نعم بی شمار الهی است) سعه تدبیر ربوبی را مشاهده خواهد کرد]

" فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ" ایـن جمله به شـهادت حرف" فـاء" که در اولش آمـده، متفرع بر جملات قبـل است، البته تفرع تفصـیل بر اجمال می باشـد، پس در این صورت، نظر و مطالعه انسان را پیرامون طعامی که می خورد و با آن سد رمق می کند و بقای خود را تضـمین می نمایـد لازم می داند- با اینکه نعمت طعام یکی از میلیونها نعمتی است که تدبیر ربوبی آنها را برای رفـع حوایـج بشـر در زنـدگیش فراهم کرده- و دسـتور می دهـد اگر در همین یـک نعمت مطـالعه کنـد، سـعه تـدبیر ربوبی را مشاهـده خواهد کرد، تدبیری که عقلش را متحیر و مبهوت خواهد کرد، آن وقت خواهد فهمید که خدای تعالی چقدر نسـبت به صلاح حال انسان و استقامت امر او عنایت دارد، آن هم چه عنایتی دقیق و محیط.

و مراد از انسان- بطوری که گفته شـده- «۱» غیر آن انسـانی است که نامش در اول این فصل از آیات ذکر شـد، چون مراد از آن انسـان، خصوص افرادی است که در کفر ورزیـدن مبالغه می کننـد، به خلاف انسان در آیه مورد بحث، که مامور شـده به طعام خود نظر کند، چون منظور از آن عموم انسانها است، و

همین جهت بود که دوباره کلمه" انسان" را ذکر کرد، و گر نه اگر منظور همان انسان می بود می فرمود:" فلینظر الی طعامه" یعنی همان انسان که نامش را بردیم باید به طعام خود نظر کند.

" أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا ... وَ لِأَنْعامِكُمْ" قرائتی که فعلا دائر در بین مسلمین است کلمه" أنا" را با فتحه همزه می خوانند، که بنا بر آن جمله مورد بحث بیانی تفصیلی برای تدبیر خدای تعالی می شود، که چگونه طعام انسان را می آفریند، بله البته این مرحله ابتدایی از آن تدبیر تفصیلی است، و گرنه بیان مستوفا و کامل آن خصوصیات که در نظام آفرینش طعام برقرار است، و نظام وسیعی که در همه این امور و روابط کونی که بین هر یک از آن امور و بین انسان برقرار است، چیزی نیست که بتوان

---

(۱) تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۵.

در چند آیه بیانش کرد، و عادتا از وسع و طاقت بیان بشری بیرون است.

و کوتاه سخن اینکه: کلمه" صب" در جمله مورد بحث به معنای ریختن آب از بلندی است، و منظور در اینجا فرو فرستادن بارانها بر زمین برای رویاندن گیاهان است، و بعید نیست که شامل جاری ساختن چشمه ها و نهرها نیز بشود، چون آبهای زیر زمینی هم از ذخائری است که بوسیله باران پدید می آید.

" ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا"- ظاهر این آیه این است که منظور از" شق" شکافتن زمین بوسیله جوانه گیاهانی است که از زمین سر در می آورند، و به همین جهت این جمله را با کلمه" ثم" و جمله بعدی را با حرف" فاء" به جمله" أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ"

عطف کرد.

" فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا "- ضمير در " فيها " به كلمه " ارض " بر مى گردد، و مراد از حب جنس حبوباتى است كه به مصرف غذاى انسان مى رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال اينها، و همچنين منظور از كلمه " عنب " در جمله بعدى جنس آن است، و همچنين " قضب " و غير اينها.

" وَ عِنَباً وَ قَضْباً "- عنب به معناى انگور است، ولى به درخت آن نيز عنب گفته مى شود، و شايد در اينجا منظور همين درخت انگور باشد، نظير زيتون كه هم به ميوه درخت گفته مى شود، و هم به درخت آن و كلمه " قضب " به معناى سبزيجات تر و تازه است، كه انسان آن را مى خورد. و اين كلمه در اصل به معناى قطع است، و سبزيجات را اگر قضب خوانده اند بخاطر اين است كه پى در پى قطع مى شود. بعضى هم گفته اند: منظور همه گياهانى است كه از زمين قطع مى شود، حتى علف حيوانات را هم شامل مى شود.

" وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلًا "- معناى اين دو كلمه معروف است.

" وَ حَدائِقَ غُلْباً "- كلمه " حدائق " جمع حديقه است، كه به معناى بوستانى تفسير شده كه اطرافش ديوار كشيده باشند، و كلمه " غلب " جمع غلباء است، گفته مى شود " شجره غلباء " يعنى درختى بزرگ و كلفت، پس " حدائق غلب " به معناى بوستانى است كه درختانش عظيم و كلفت باشد.

" وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا "- بعضى «۱» گفته اند: كلمه " فاكهه " به معناى مطلق ميوه ها است. و بعضى «۲» گفته اند: همه ميوه ها را شامل مى شود، الا انگور و انار را. بعضى «۳» ديگر گفته اند: اگر در بين مصاديق فاكهه، خصوص زيتون و نخل را آورد، براى اين

بود که نسبت به آن دو اعتنای ________________

(۱ و ۲ و ۳) تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۷.

بیشتری داشته، و کلمه" أب"- با تشدید" باء"- به معنای گیاه و چراگاه است.

" مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ"- کلمه" متاعا" مفعول له است، می فرماید:" ما آنچه از خوردنیها که رویاندیم برای این بود که شما را و چهار پایان را که شما به خود اختصاص داده اید، بهره مند و سیر کنیم، و اگر در این جمله از سیاق غیبت" فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ" به خطاب" کم" التفات شده، برای آن بوده که منت تدبیر خود و انعام نعمتش را تاکید کرده باشد.

" فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ" این جمله اشاره است به سرانجام آن تدبیری که در این آیات ذکر شده بود، تدبیر عام ربوبی و تدبیر خصوصیش در رابطه با انسان، و اینکه این تدبیر سرانجامش به کجا منتهی می شود، و امری که خدای تعالی به انسانها کرد تا او را بندگی کنند، آیا انسان این امر را به انجام رسانید یا خیر؟ و آن سرانجام همان روز صاخه (قیامت) است، که انسان جزای اعمال خود را دریافت می کند.

کلمه" صاخه" به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

[اشاره به شدت و سختی روز قیامت به نحوی که انسان حتی از کسان و نزدیکانش می گریزد]

" يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ" این آیه به شدت روز قیامت اشاره می کند، شدت آن روز به حدی است که اقربای انسان و نزدیکانش که یک روز طاقت فراقشان را نداشت و آنها را یاور و

بازوی خود در زندگی می پنداشت، و همواره به آنان پناه می برد، امروز از همه آنان می گریزد، برای اینکه شدت آن چنان احاطه می کند که نمی گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنایی بغیر خود کند، حال غیر خودش هر که می خواهد باشد، آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد، و بر آدمی چیره گردد، آن چنان آدمی را به خود جذب می کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می سازد.

دلیل بر این معنا آیه بعدی است که می فرماید:" لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ" یعنی برای هر فردی از ایشان، بقدر کفایت که نگذارد به چیز دیگری بیندیشد گرفتاری هست.

و بعضی در سبب فرار انسان از اقرباء و بستگان نزدیک خود در آن روز، وجوه دیگری آورده اند که چون دلیلی بر آن نبود از ایرادش صرفنظر کردیم.

" وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ" این آیه بیان می کند که در آن روز مردم به دو قسم منقسم می شوند، قسمی اهل سعادت، و قسمی دیگر اهل شقاوت، و اشاره می کند به اینکه هر یک از این دو طایفه با سیما

و قیافه اش شناخته می شود، اهل سعادت چهره هایی نورانی و درخشنده دارند، که فرح و سرور و انتظار آینده ای خوش از آن چهره ها هویداست، پس معنای" مستبشره" همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدانجا منتقل می شوند خوشحالند.

" وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ" کلمه" غبره" به معنای غبار و کدورت است، که منظور از آن سیما و نشانه های غم و اندوه است.

" تَرْهَقُها قَتَرَةٌ" یعنی سیاهی و تاریکی بر آن چهره ها نشسته. در این چهار آیه حال دو طایفه

را، با بیان حال چهره هایشان بیان کرده، چون چهره و قیافه آینه دل است، هم مسرت درونی در آن جلوه می کند و هم اندوه و گرفتاری.

" أُولئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ" یعنی این طایفه جامع بین دو صفت کفر و فجورند، کفر که کار قلب، و فجور که کار بدنی و به معنای گناهان شنیع است، و ممکن هم هست منظور از کفر، کفران نعمت ها، و منظور از فجور همان گناهان باشد، و این جمله تعریف طایفه دوم است، که اهل شقاوتند، چیزی که هست در این آیات طایفه اول یعنی اهل سعادت را به مثل چنین تعریفی توصیف نکرده، و این بدان جهت بوده که سیاق کلام و غرض اصلی، بیان حال طایفه دوم بوده، و می خواسته آن طایفه را انذار و از سرانجام وخیمی که در پیش دارند بیم دهد.

بحث روایتی [(روایاتی در باره:" قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ"، جهل ابو بکر، و عمر به معنای" ابا"، شدت روز قیامت و ...)]

در الدر المنثور است که ابن منذر از عکرمه روایت کرده که در تفسیر آیه" قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ" گفته: این آیه در شان عتبه بن ابی لهب نازل شده، که وقتی آیه" وَ النَّجْمِ إِذا هَوى را شنید، گفت: من کفر می ورزم به پروردگار نجم وقتی که فرو می ریزد، ناگزیر رسول خدا (ص) او را نفرین کرد، و در سفری که به شام می رفت شیر او را پاره کرد «۱».

و در احتجاج از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که در حدیثی طولانی در

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۱۵.

معنای" قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ" فرمود: یعنی انسان لعنت شده است

«۱».

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ" آمده که خداوند راه خیر را برای بشر آسان کرده است «۲».

مؤلف: مراد از این حدیث این است که: خدای تعالی انسان را در عملش مختار کرده، بطوری که راه سعادت و رسیدن به کمالش را آسان ساخته، همان کمالی که برای رسیدن به آن آفریده شده. پس این خبر با آن معنایی که ما در تفسیر آیه آوردیم منطبق است.

و نیز در معنای کلمه" و قضبا" در همان کتاب آمده که قضب به معنای" قت" است (گیاهی است که حیوانات علفخوار آن را می چرند) «۳».

و نیز در معنای جمله" وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا" فرموده:" أب" به معنای علف خشکی است که علفخواران می خورند «۴».

و در الدر المنثور است که ابو عبید در کتاب" فضائل" خود از ابراهیم تیمی روایت کرده که گفت: شخصی از ابو بکر صدیق پرسید:" و أبا" یعنی چه؟ در پاسخ گفت به زیر کدام آسمان و روی کدام زمین پناهنده شوم، وقتی در باره کتاب خدا چیزی بگویم که نمی دانم «۵».

و نیز در همان کتاب آمده که سعید بن منصور، ابن جریر، ابن سعد، عبد بن حمید، ابن منذر، ابن مردویه، بیهقی (در کتاب شعب الایمان)، خطیب و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته)، از انس روایت کرده اند که روزی عمر آیات" فَأَنْبَتْنا فِیها حَبًّا وَ عِنَباً وَ قَضْباً" را تا کلمه" و أبا" قرائت کرد، آن گاه گفت: همه اینها را می شناسیم، اما باید دید کلمه" أب" به چه معنا است، آن گاه چوب دستی ای که در دست داشت از دست انداخت و گفت: عمر بیهوده خودت را به

این در و آن در نزن، اگر تو معنای کلمه اب را ندانی چه گناهی داری، ای مردم بروید به دنبال کسی که از خود قرآن شما را به معنای آن هدایت کند، آن گاه عمل کنید، و وقتی چیزی از کتاب خدا را نفهمیدید آن را به پروردگار کتاب واگذارید «۶».

و نیز در آن کتاب آمده که عبد بن حمید، از عبد الرحمن بن یزید روایت کرده که گفت: مردی از عمر پرسید: معنای کلمه " و أبا" چیست؟ همین که دید حضار مجلس به دادن جواب پرداختند، شلاق خود را گرفته به آنان حمله ور شد «۷».

---

(۱) احتجاج، ج ۱، ص ۳۷۲.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

(۳ و ۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۶.

(۵ و ۶ و ۷) الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۱۷.

مؤلف: این حدیث می خواهد بگوید عمر مردم را از بحث پیرامون معارف قرآن و حتی تفسیر الفاظ آن، منع می کرد.

و در ارشاد مفید آمده که روایت شده شخصی از ابو بکر از کلام خدای عز و جل که فرموده:" وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا" پرسید: ابو بکر معنای کلمه" أب" از قرآن را ندانست، در پاسخ گفت کدام آسمان و کدام زمین مرا پناه می دهد و یا چه خاکی به سر کنم اگر در باره قرآن چیزی بگویم که بدان علم ندارم، اما کلمه" فاکهه" که معنایش را همه می دانیم، و اما کلمه" أب" را من نمی دانم خدا داناتر است.

این سخن به امیر المؤمنین (ع) رسید فرمود: سبحان اللَّه چطور نمی داند که کلمه" أب" به معنای علف و چریدنیها است؟ و اینکه خدای تعالی در این آیه می خواهد

نعمت هایی را که به خلقش داده، و از آن جمله آنچه غذای آنان و غذای چهار پایان ایشان است که بوسیله آن هم جانشان زنده می ماند، و هم جسمشان نیرو می گیرد، به رخ آنان بکشد «۱».

و در مجمع البیان است که از عطاء بن یسار از سوده همسر رسول خدا (ص) روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: مردم پا برهنه و لخت. و ختنه نشده محشور می شوند و عرق آن چنان از ایشان می ریزد که حتی تا نرمه گوشها می رسد، می گوید عرضه داشتم: یا رسول اللَّه (ص) خاک بر سرم آیا در آن روز مردم لخت و عریان به یکدیگر نگاه می کنند؟ فرمود: در آن روز مردم به هیچ چیز جز گرفتاری خود نمی اندیشند و نمی پردازند، آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:" لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ" «۲».

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ" فرموده: یعنی شغلی است که از هر شغل دیگری بازش می دارد «۳».

---

(۱) ارشاد مفید، ص ۱۰۷، ط بیروت.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۰.

(۳) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۶.

تفسیر نمونه

این آیات اجمالا نشان می دهد که خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر اینکه فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حقطلبی مقدم داشته است ، اما این شخص مورد عتاب کیست ؟ در آن اختلاف نظر است :

مشهور در میان مفسران عامه و خاصه این است که :

عده ای از سران قریش مانند عتبه بن ربیعه ، ابوجهل ، عباس بن عبد المطلب ، و جمعی دیگر، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و

آله و سلّم) بودند و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود و امید داشت که این سخنان در دل آنها مؤ ثر شود (و مسلما اگر اینگونه افراد اسلام را می پذیرفتند گروه دیگری را به اسلام می کشاندند و هم کارشکنیهای آنها از میان می رفت و از هر دو جهت به نفع اسلام بود) در این میان ((عبد الله بن ام مکتوم)) که مرد نابینا و ظاهرا فقیری بود وارد مجلس شد،

و از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد، و پیوسته سخن خود را تکرار می کرد و آرام نمی گرفت ، زیرا دقیقا متوجه نبود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با چه کسانی مشغول صحبت است .

او آنقدر کلام پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را قطع کرد که حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ناراحت شد، و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت : این سران عرب پیش خود می گویند پیروان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نابینایان و بردگانند، و لذا رو از ((عبدالله)) برگرداند، و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

در این هنگام آیات فوق نازل شد (و در این باره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مورد عتاب قرار داد) رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از این ماجرا ((عبدالله)) را پیوسته گرامی می

داشت ، و هنگـامی که او را می دیـد می فرمود: مرحبـا بمن عـاتبنی فیه ربی : ((مرحبـا به کسـی که پروردگارم به خاطر او مرا مورد عتاب قرار داد)) و سپس به او می فرمود: ((آیا حاجتی داری آنرا انجام دهم ؟)) و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دو بار او را در غزوات اسلامی در مدینه جانشین خویش قرار داد. <۲>

شـاءن نزول دومی که برای آیـات فوق نقل شـده این است که این آیات درباره مردی از ((بنی امیه)) نازل شـده که نزد پیامبر نشسـته بود، در همان حال ((عبـدالله بن ام مکتوم)) وارد شد، هنگامی که چشـمش به ((عبدالله)) افتاد خود را جمع کرد، مثل اینکه می ترسـید آلوده شود و قیافه درهم کشـیده و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق عمل او را نقل کرده ، و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است ، این شاءن نزول در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است . <۳>

محقق بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی این شاءن نزول را پذیرفته است .

البته در آیه چیزی که صـریحا دلالت کند که منظور شـخص پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) است وجود ندارد تنها چیزی که می توانـد قرینه ای بر این معنی باشد خطابهایی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می گوید: ((کسی که پیوسته (برای شنیدن آیات خدا) به سرعت سراغ تو می آید، و از خدا می ترسد، تو از او غافل می شوی !))

این چیزی است که بهتر

از هر کس در مورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می تواند صادق باشد.

ولی به گفته مرحوم ((سید مرتضی)) قرائنی نیز در این آیات وجود دارد که نشان می دهد منظور شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست از جمله اینکه :

((عبوس بودن)) از صفات پیامبران مخصوصا پیغمبر اسلام نیست ، او حتی نسبت به دشمنان خود با چهره گشاده سخن می گفت ، تا چه رسد به مؤ منان حقیقت جو.

دیگر اینکه پرداختن به اغنیا و غافل شدن از فقرای حق طلب با اخلاق آن حضرت که در آیه ۴ سوره ((ن)) به آن اشاره شده و انک لعلی خلق عظیم : ((تو اخلاق عظیم و برجسته ای)) داری هرگز نمی سازد، (بخصوص اینکه معروف است سوره ((ن)) قبل از سوره عبس نازل شده است). <۴>

ولی به فرض که شاءن نزول اول واقعیت داشته باشد این مطلب در حد ترک اولایی بیش نیست : و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی شود.

زیرا ((اولا)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هدفی جز نفوذ در سران قریش ، و گسترش دعوت اسلام از این طریق ، و درهم شکستن مقاومت آنها، نداشت .

((ثانیا)) چهره درهم کشیدن در برابر یک مرد نابینا مشکلی ایجاد نمی کند چرا که او نمی بیند، به علاوه عبد الله بن ام مکتوم نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود زیرا که هنگامی که می شنود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با گروهی مشغول

صحبت است نباید سخن او را قطع کند.

ولی از آنجا که خداوند اهمیت فوق العاده ای به محبت و ملاطفت کردن با مؤ منان مستضعف حقیقت طلب می دهد همین مقدار بی اعتنایی را در برابر این مرد مؤ من برای پیامبرش نمی پسندد و او را مورد عتاب قرار می دهد، اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر، اگر به این آیات از زاویه حقانیت و عظمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نگاه کنیم ، می بینیم در سرحد یک معجزه است ، چرا که رهبر بزرگ اسلام در کتاب آسمانی خود آنچنان مسؤ ولیت برای خود ذکر می کند که حتی کوچکترین ترک اولی ، یعنی بی اعتنایی مختصری نسبت به یک مرد نابینای حق طلب ، را مورد عتاب خداوند می بیند، این دلیل زنده ای است بر اینکه این کتاب آسمانی از سوی خدا است و او پیامبر صادق است ، مسلما اگر این کتاب از سوی خداوند نبود چنین محتوایی نداشت .

و عجبتر اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق روایتی که در بالا آوردیم هر وقت ((عبد الله بن ام مکتوم)) را می دید به یاد این ماجرا می افتاد و او را بسیار احترام می کرد.

و از سوی دیگر این آیات می تواند بیانگر فرهنگ اسلام در بر خورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر نابینای مؤ منی را بر آن همه اغنیا و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می شمرد، این به خوبی نشان می دهد که اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است .

در

پایان این سخن بار دیگر تکرار می کنیم که مشهور در میان مفسران

گرچه شاءن نزول اول است ولی بایـد اعتراف کرد که در خود آیه چیزی که صـریحا دلیل بر این معنی باشـد که منظور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است وجود ندارد.

سوره عبس

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۴۲ آیه است

محتوای سوره عبس

سـوره ((عبس)) در عین کوتـاهی ، از مسائـل مختلف و مهمی بحث می کنـد، و تکیه خاصـی روی مسـاءله ((معـاد)) دارد، و محتوای آن را در پنج موضوع می توان خلاصه کرد:

۱ - عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقتجو برخورد مناسبی نداشت .

۲ - ارزش و اهمیت قرآن مجید.

۳ - کفران و ناسپاسی انسان در برابر نعمتهای خداوند.

۴ - بیان گوشه ای از نعمتهای او در زمینه تغذیه انسان و حیوانات برای تحریک حس شکرگزاری بشر.

۵ - اشاره به قسمتهای تکان دهنده ای از حوادث قیامت و سرنوشت مؤ منان و کفار در آن روز بزرگ .

نامگذاری آن به این نام به تناسب نخستین آیه سوره است .

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسـلام (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قراء سوره ((عبس)) جاء یوم القیامه و وجهه ضاحک مستبشر: ((کسی که سوره ((عبس)) را بخواند روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است)). <۱>

تفسیر :

عتاب شدید به خاطر بی اعتنایی به نابینای حق طلب

با توجه به آنچه در شاءن نزول آیات گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می رویم

.

نخست می فرماید:

((چهره درهم کشید، و روی برتافت)) (عبس و تولی).

((از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود)) (ان جاءه الاعمی).

((تو چه می دانی شاید او در جستجوی ایمان و پاکی و تقوی باشد؟!)) (و ما یدریک لعله یزکی).

((یا از شنیدن سخنان حق متذکر شود و این تذکر به حال او مفید باشد)) (او یذکر فتنفعه الذکری).

و اگر صددرصد پاک و با تقوی نشود لااقل از تذکر پند می گیرد و بیدار

می شود، و این بیداری در او اجمالا اثر می گذارد. <۵>

سپس این عتاب را ادامه داده ، می افزاید: اما آنکه خود را بی نیاز و غنی می داند (اما من استغنی).

((تو به او رو می آوری و توجه می کنی !)) (فانت له تصدی).

و اصرار به هدایت او داری در حالی که او گرفتار غرور ثروت ، و خود خواهی است ، غروری که منشاء طغیان و گردنکشی است همانگونه که در آیه ۶ - ۷ سوره علق آمده است ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی ((انسان طغیان می کند از اینکه خود را غنی می بیند)). <۶>

((در حالی که اگر او راه تقوی را پیش نگیرد و ایمان نیاورد چیزی بر تو

نیست)) (و ما علیک الا یزکی).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است ، خواه از آن پند گیرند یا ملال بنا براین به خاطر اینگونه افراد نمی توانی نابینای حق طلب را نادیده بگیری ، یا آزرده خاطر سازی ، هر چند هدف تو هدایت این گردنکشان باشد.

بار دیگر تاءکید و عتاب را از سر می گیرد، و همچنان به

صورت خطاب می فرماید: ((اما کسی که به سراغ تو می آید، و تلاش برای هدایت و پاکی دارد)) (و اما من جاءک یسعی).

((و از خدا ترسان است)) (و هو یخشی). <۷>

و همین انگیزه ترس از خداوند او را به دنبال تو فرستاده ، تا حقایق بیشتری بشنود و به کار بندد، و خود را پاک و پاکیزه کند.

((تو از او غافل می شوی و به دیگری می پردازی)) (فانت عنه تلهی) <۸> تعبیر به ((انت)) (تو) در حقیقت اشاره به این است که مثل تویی سزاوار نیست از چنین انسان حقطلبی لحظه ای غافل شوی و به دیگری بپردازی

هر چند هدفت از پرداختن به دیگران نیز هدایت آنها باشد، چرا که در محاسبه اولویتها، اولویت از آن این گروه مستضعف پاکدل است .

به هر حال این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد یا غیر او بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصا از طبقات مستضعف قائل است .

و به عکس موضعگیری تند و خشنی در برابر آنها که بر اثر وفور نعمت الهی ، مست و مغرور شده اند دارد، تا آنجا که خدا راضی نمی شود به خاطر پرداختن به آنان کمترین رنجشی در این قشر مستضعف حق طلب پیدا شود.

دلیل آن نیز روشن است ، زیرا همیشه این گروه پشتیبان مخلص اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در مشکلات ، و ایثارگر میدانهای نبرد و شهادت بوده اند، همانگونه که امیر مؤ منان علی

(علیه السلام) در فرمان معروف مالك اشتر می فرماید: و انما عماد الدین و جماع المسلمین و العده للاعداء العامه من الامه ، فلیکن صغوك لهم و میلك معهم : ((ستون دین ، و سرمایه اجتماع مسلمین ، و نیروی ذخیره در برابر دشمنان ، تنها همین توده مردمند، لذا باید به سخنان آنها گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنها معطوف داری)). <۹> تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد

در تعقیب آیات گذشته که در آن سخن از سرزنش کسی آمده بود که نسبت به نابینای حقطلبی کم توجهی نموده بود، در این آیات به مساءله اهمیت قرآن مجید و مبدا پاك آن و تاءثیرش در نفوس پرداخته ، می فرماید:

((هرگز این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما)) (کلا).

((چرا که این آیات وسیله ای است برای تذکر و یادآوری خلق خدا)) (انها تذکره).

نیازی به این نیست که از مستضعفان پاکدل غافل شوی ، و به افراد متنفذ و مغرور روی آوری .

این احتمال نیز وجود دارد که جمله ((کلا انها تذکره)) <۱۰> پاسخی باشد به تمام تهمتهای مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که گاه شعرش می خواندند، و گاه سحر، و گاه نوعی کهانت ، قرآن می گوید: هیچیك از این نسبتها صحیح نیست ، بلکه این آیات وسیله ای است برای بیداری و یادآوری و آگاهی و ایمان و دلیل آن در خودش نهفته است ، چرا که هر کس به آن نزدیك می شود - جز معاندان لجوج این اثر را در خود احساس می کند.

سپس می

افزاید: ((هر کس بخواهد از آن پند می گیرد)) (فمن شاء ذکره). <۱۱>

این تعبیر هم اشاره ای است به اینکه اکراه و اجباری در کار نیست ، و هم دلیلی است بر آزادی اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم بر قبول هدایت نگیرد نمی تواند از آیات قرآن بهره گیرد.

((سپس می افزاید: این کلمات بزرگ الهی در صحائف (الواح و اوراق) باارزشی ثبت است)) (فی صحف مکرمه).

((صحف)) جمع ((صحیفه)) به معنی ((لوح)) یا ((ورقه)) و یا چیز دیگری است که در آن مطلبی را می نویسند، و این تعبیر نشان می دهد که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در الواحی نوشته شده بود، و فرشتگان وحی آن را با خود می آورند، الواحی بسیار گرانقدر و پر ارزش .

و اینکه بعضی گفته اند منظور از این ((صحف)) کتب انبیای پیشین است ، ظاهرا با آیات قبل و بعد سازگار نیست ، همچنین اینکه گفته شده منظور از آن ((لوح محفوظ)) است آن نیز مناسب به نظر نمی رسد، زیرا ((صحف)) به صورت صیغه جمع در مورد ((لوح محفوظ)) به کار نرفته است .

((بعد می فرماید: این صحائف و الواح ، والاقدر و پاکیزه است)) (مرفوعه مطهره)

بالاتر از آن است که دست نااهلان به سوی آن دراز شود، و یا قادر بر تحریف آن باشند، و پاکتر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند، و نیز پاک است از هرگونه تناقض و تضاد و شک و شبهه .

از

این گذشته ((این آیات الهی در دست سفیرانی است)) (بایدی سفره).

((سفیرانی والامقام ، و مطیع و فرمانبردار و نیکوکار)) (کرام برره).

((سـفره)) (بر وزن طلبه) جمع ((سافر)) از ماده ((سـفر)) (بر وزن قمر) در اصل به معنی پرده برداری از چیزی است ، و لـذا به کسی که میان اقوام رفت

و آمد دارند تا مشـکلات آنها را حل کنند و از مبهمات پرده بردارند ((سـفیر)) گفته می شود، به شـخص نویسنده نیز سافر می گویند چرا که پرده از روی مطلبی بر می دارد.

بنابراین منظور از ((سفره)) در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.

بعضـی گفته اند: منظور از ((سفره)) در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن ، و علما و دانشمندانی هستند که این آیات او را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می دارند.

ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد چرا که در این آیات سخن از زمان نزول وحی و عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است نه از آینده .

ولی در حـدیثی از امام صادق (علیه السـلام) می خوانیم که فرمود: الحافظ للقرآن العامل به مع السـفره الکرام البرره : ((کسـی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمانبردار الهی خواهد بود)). <۱۲>

این تعبیر به خوبی نشان می دهـد که حافظان و مفسـران و عاملان به قرآن در ردیف این سـفره و همگام آنها هسـتند، نه اینکه خود آنها می باشند و این یک واقعیت است که وقتی این دانشمندان و حافظان کاری شبیه

فرشتگان و حاملان وحی انجام دهند در ردیف آنها قرار می گیرند.

به هر حال از مجموع این گفتار استفاده می شود که تمام کسانی که در راه حفظ قرآن و احیای آن می کوشند مقامی والا همچون مقام فرشتگان ((کرام برره)) دارند.

((کرام)) جمع ((کریم)) به معنی ((عزیز و بزرگوار)) است ، و اشاره به

عظمت فرشتگان وحی در پیشگاه خداوند و بلندی مقام آنها است ، و گاه گفته شده این تعبیر اشاره به پاکی آنها از هر گونه گناه می باشد، همانگونه که در آیه ۲۶ - ۲۷ سوره انبیاء در توصیف فرشتگان آمده است : بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون : ((آنها بندگان گرامی حقند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و اوامر او را پیوسته اجرا می کنند)).

((برره)) جمع ((بار)) (مثل طالب و طلبه) از ماده ((بر)) در اصل به معنی وسعت و گستردگی است ، و لذا به صحراهای وسیع ((بر)) (به فتح با) گفته می شود، و از آنجا که افراد نیکوکار وجودی گسترده دارند، و برکات آنها به دیگران می رسد به آنها ((بار)) گفته شده .

البته منظور از نیکوکاری در آیه مورد بحث اطاعت فرمان الهی و پاکی از گناه می باشد.

و به این ترتیب خداوند فرشتگان را به سه وصف توصیف کرده است : نخست اینکه آنها سفیران و حاملان وحی اویند، و دیگر اینکه ذاتا عزیز و گرانمایه اند، و سومین وصف پاکی اعمال آنها و اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است .

سپس می افزاید: ((با وجود اینهمه اسباب هدایت الهی که در صحف مکرمه

به وسیله فرشتگان مقرب خداوند، با انواع تذکرات ، نازل شده ، باز هم این انسان سرکش و ناسپاس تسلیم حق نمی شود مرگ بر این انسان ، چقدر کافر و ناسپاس است ؟!)) (قتل الانسان ما اکفره). <۱۳>

((کفر)) در اینجا ممکن است به معنی عدم ایمان ، و یا به معنی ناسپاسی و کفران ، و یا به معنی هر گونه ستر و پوشش حق باشد، و مناسب همین معنی جامع است ، چرا که در آیات قبل سخن از اسباب هدایت و ایمان بود، و در آیات بعد سخن از انواع نعمتهای پروردگار است .

به هر حال منظور از تعبیر ((مرگ بر این افراد)) معنی کنایی آن یعنی اظهار شدت غضب و تنفر نسبت به اینگونه افراد کافر و ناسپاس است .

و از آنجا که سرچشمه سرکشیها و ناسپاسیها غالبا غرور است برای درهم شکستن این غرور در آیه بعد می فرماید: خداوند این انسان را از چه چیز آفریده ؟! (من ای شی ء خلقه).

او را از نطفه ای ناچیز و بیارزش آفرید، و سپس او را موزون ساخت و در تمام مراحل اندازه گیری نمود (من نطفه خلقه فقدره).

چرا این انسان به اصل خلقت خود نمی اندیشد؟! و ناچیز بودن مبدا اصلی خود را فراموش می کند، وانگهی چرا قدرت خداوند در آفرینش این موجود بدیع از آن نطفه ناچیز را نمی نگرد؟ که دقت در همین آفرینش انسان از نطفه و اندازه گیری تمام ابعاد وجودی او، اعضاء پیکرش ، استعدادهایش و نیازهایش خود بهترین دلیل برای خداشناسی و معرفه الله است .

جمله ((قدره

)) از مـاده ((تقـدیر)) به معنی انـدازه گیری و موزون ساختن است ، زیرا می دانیم در ساختمان وجود انسان بیش از بیست نوع فلز و شـبه فلز بـه کـار رفته که هر کـدام از نظر کمیت و کیفیت انـدازه معینی دارد، که اگر کم و بیشـی در آن رخ دهـد نظـام وجود انسان به هم می ریزد، از این گذشته کیفیت

ساختمان اعضاء بـدن ، و تناسب و ارتباطهای آنها با یکـدیگر، اندازه های دقیقی دارد، و نیز اسـتعدادها و غرائز و امیالی که در فرد انسان ، و در مجموعه جهان بشریت ، نهفته است ، باید طبق حساب خاصی باشد تا سعادت بشر را تاءمین کند.

خداوند کسـی است که تمام این اندازه گیریها را در آن نطفه بی ارزش انجام داد، نطفه ای که به قدری کوچک است که اگر به تعداد تمام افراد انسانها از سـلول اصـلی حیات که شـناور در آب نطفه است در یکجا جمع شود بیش از یک انگشـتانه را پر نمی کند.

آری در چنین موجود خرد صغیر اینهمه بدایع و نقوش را ترسیم کرد و به ودیعت نهاد.

بعضی نیز ((تقدیر)) را به معنی ((آماده ساختن)) معنی کرده اند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((تقـدیر)) ایجاد قـدرت در این نطفه ناچیز است ، چه بزرگ است آن خـدایی که این موجود ضـعیف را اینهمه قـدرت و توانایی بخشـید که می تواند آسـمان و زمین و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار دهد، و همه نیروهای محیط خود را مسخر فرمان خویش سازد. <۱۴>

جمع میان این سه تفسیر نیز ممکن است .

در ادامه همین سخن

می افزاید: ((سپس راه را برای او آسان ساخت)) (ثم السبیل یسره).

راه تکامل پرورش جنین در شکم مادر، و سپس راه انتقال او را به این دنیا سهل و آسان نمود.

از عجائب تولد انسان این است که قبل از لحظات تولد آن چنان در شکم

مادر قرار دارد که سر او به طرف بالا ـ و صورتش به پشت مادر و پای او در قسمت پایین رحم است ، ولی هنگامی که فرمان تولد صادر می شود ناگهان واژگونه می گردد سر او به طرف پایین می آید، و همین موضوع امر تولد را برای او و مادرش سهل و آسان می کند، البته گاهی بچه هایی هستند که از طرف پا متولد می شوند و مشکلات زیادی برای مادر ایجاد می کنند.

بعد از تولد نیز در مسیر نمو و رشد جسمی در دوران کودکی ، و سپس نمو و رشد غرائز، و بعد از آن رشد در مسیر هدایت معنوی و ایمان ، همه را از طریق عقل و دعوت انبیاء برای او سهل و آسان ساخته است .

چه جمله جامع و جالبی است که در عین فشردگی به همه این مسائل اشاره می کند ((ثم السبیل یسره)).

این نکته نیز قابل توجه است که می فرماید: ((راه را برای انسان آسان ساخت)) و نمی فرماید: ((او را مجبور بر پیمودن این راه کرد و این خود تاءکید دیگری بر مساءله آزادی اراده انسان و اختیار است)).

سپس به مرحله پایانی عمر انسان بعد از پیمودن این راه طولانی اشاره می فرماید: ((بعد او را می راند و در قبر پنهان نمود)) (ثم

اماته فاقبره).

مسلما ((اماته)) (میراندن) کار خدا است ، ولی مساءله پنهان ساختن در قبر به ظاهر کار انسان است ، اما از آنجا که عقل و هوش لازم برای این کار، و همچنین وسائل دیگر را خداوند فراهم ساخته این کار به او نسبت داده شده است .

بعضی نیز گفته اند منظور از نسبت دادن این کار به خدا این است که او برای انسان قبری آفریده و آن دل خاک است ، و بعضی نیز این جمله را به معنی حکم تشریعی و دستور الهی درباره دفن کردن اموات دانسته اند.

و به هر حال یکی از احترامات خداوند نسبت به نوع بشر همین برنامه دفن اجساد آنها است ، چرا که اگر راهی برای دفن وجود نداشت ، و یا دستوری در این زمینه صادر نشده بود، و جسد آدمی روی زمین می ماند و متعفن می گشت و سپس طعمه حیوانات درنده و پرندگان می شد، ذلت و خواری عجیبی بود، بنابراین الطاف الهی نه تنها شامل حال انسان در حیات دنیا است که بعد از مرگ نیز مشمول الطاف او است .

از این گذشته دستور به دفن کردن بدن مردگان (بعد از غسل و کفن و نماز) دستوری است الهام بخش که مرده انسانها باید از هر نظر پاک و محترم باشد تا چه رسد به زنده آنها!

این نکته نیز قابل توجه است که مساءله مرگ در این آیه نیز در عداد نعمتهای الهی ذکر شده ، و اگر دقت شود مطلب همین گونه است ، چرا که اولا مرگ مقدمه ای است برای آسودگی از رنجهای این جهان

، و انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده تر، و ثانیا مرگ نسلهای موجود سبب می شود که جا برای نسلهای آینده گشوده شود، و نوع انسان طی نسلها تداوم و تکامل یابد، و در غیر این صورت چنان عرصه بر انسانها تنگ می شد که زندگی کردن در روی زمین غیر ممکن بود.

جالب اینکه همین معنی ضمن اشاره لطیفی در سوره الرحمن آیات ۲۶ تا ۲۸ نیز آمده است آنجا که می فرماید: کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام فبای آلاء ربکما تکذبان : ((تمام کسانی که روی زمین زندگی می کنند می میرند، تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند، پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!))

مطابق این آیات مرگ یکی از نعمتهای بزرگ خدا است .

آری دنیا با تمام نعمتهایش زندانی است برای مؤ من ، و خروج از این

دنیا آزاد شدن از این زندان است ، و از این گذشته نعمتهای فراوان الهی گاه برای گروهی مایه غفلت و بی خبری می شود، و یاد مرگ پرده های غفلت را می درد و از این نظر نیز نعمتی است و هشداری ، از همه گذشته زندگی دنیا اگر ادامه یابد مسلما ملال آور و خسته کننده است ، نه همچون زندگی آخرت که سرتاسر نشاط و خوشدلی است . <۱۵>

بعد به مرحله رستاخیز انسانها پرداخته ، می افزاید: ((سپس هر زمان که بخواهد او را زنده و برای حساب و جزا محشور می کند)) (ثم اذا شاء انشره).

((انشره)) از ماده ((انشار)) به معنی

گستردن بعد از جمع کردن است ، و این تعبیر جالبی است که نشان می دهد با مرگ زندگی انسان به کلی جمع می شود و در رستاخیز در محیطی بزرگتر و عالیتر گسترش می یابد.

قابل توجه اینکه در مساءله مردن و در قبر پنهان شدن تعبیر به ((مشیت الهی)) شده است ، ولی در اینجا می گوید: هر وقت خدا بخواهد او را زنده می کند، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که هیچکس از تاریخ وقوع این حادثه بزرگ (قیام قیامت) آگاه نیست ، و تنها او است که می داند، ولی در مورد مرگ به طور اجمال معلوم است که انسان بعد از پیمودن یک عمر طبیعی خواه ناخواه می میرد.

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: با اینهمه مواهب الهی نسبت به انسان از آن روز که به صورت نطفه ای بی ارزش بود تا آن روز که قدم در این

دنیا گذارد، و راه خود را به سوی کمال طی کرد و سپس از این دنیا می رود و در قبر نهان می گردد باز این انسان راه صحیح خود را پیدا نمی کند ((چنین نیست که او می پندارد، او هنوز فرمان الهی را انجام نداده است)) (کلا ـ لما یقض ما امره). <۱۶>

تعبیر به ((لما)) که معمولا ـ برای نفی توام با انتظار می باشد اشاره به این است که با اینهمه مواهب الهی و اینهمه وسائل بیداری که در اختیار بشر قرار داده انتظار می رود که او در راه امتثال اوامر الهی جدی و کوشا باشد، ولی تعجب است که

هنوز این وظیفه را انجام نداده .

در اینکه منظور از ((انسان)) در اینجا چه اشخاصی هستند؟ دو تفسیر وجود دارد:

نخست اینکه منظور انسانهایی هستند که در مسیر کفر و نفاق و انکار حق و ظلم و عصیان گام بر می دارند، به قرینه آیه ۳۴ سوره ابراهیم که می فرماید: ان الانسان لظلوم کفار ((انسان بسیار ظالم و کافر و ناسپاس است)).

تفسیر دیگر این است که همه انسانها را شامل می شود چرا که هیچکس (اعم از مؤ من و کافر) حق عبودیت و بندگی و اطاعت خدا را آنچنان که شایسته مقام با عظمت او است انجام نداده آن گونه که گفته اند:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد! انسان باید به غذای خود بنگرد!

از آنجا که آیات قبل سخن از مساءله معاد می گفت ، و آیات آینده نیز با صراحت بیشتری از این مساءله سخن می گوید، به نظر می رسد که آیات مورد بحث به منزله دلیلی است برای مساءله معاد که از طریق بیان قدرت خداوند بر همه چیز، و همچنین احیای زمینهای مرده به وسیله نزول باران که خود نوعی معاد در عالم گیاهان است ، امکان رستاخیز را اثبات می کند.

در ضمن چون این آیات از انواع غذاهایی که خدا در اختیار انسان و چهار پایان قرار داده سخن می گوید حس شکرگزاری انسان را برمی انگیزد و او را به شناخت منعم و معرفت الله دعوت می کند.

نخست می فرماید: ((انسان باید به غذای خویش بنگرد که چگونه خداوند آن

را آفریده است ؟)) (فلینظر الانسان الی طعامه). <۱۷>

نزدیکترین اشیاء خارجی به انسان غذای او است که با یک دگرگونی جزء بافت وجود او می شود، و اگر به او نرسد به زودی راه فنا را پیش می گیرد، و به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذایی آن هم موادی

که از طریق گیاهان و درختان ، عائد انسان می شود تکیه کرده است .

روشن است که منظور از نگاه کردن تماشای ظاهری نیست ، بلکه نگاه به معنی دقت و اندیشه در ساختمان این مواد غذایی ، و اجزاء حیاتبخش آن ، و تاءثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد، و سپس اندیشه در خالق آنها است .

و اینکه بعضی احتمال داده اند مراد نگاه ظاهری است ، نگاهی که باعث تحریک غده های بزاقی دهن ، می شود، در نتیجه کمک به هضم غذا می کند بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آیه به قرینه آیات قبل و بعد اصلا در مقام بیان اینگونه مسائل نیست ، منتها بعضی از دانشمندان غذاشناس که قرآن را تنها از زاویه محدود مسائل شخصی خود می نگرند طبیعی است چنین پنداری درباره آیه فوق داشته باشند.

بعضی نیز معتقدند که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی این است که انسان هنگامی که بر سر سفره می نشیند دقیقا بنگرد که آنها را از چه راهی تهیه کرده ؟ حلال یا حرام ؟ مشروع یا نامشروع ؟ و به این ترتیب جنبه های اخلاقی و تشریعی را مورد توجه قرار دهد.

در بعضی از روایات که از معصومین نقل شده

نیز آمده است که منظور از ((طعام)) در اینجا ((علم و دانشی)) است که غذای روح انسان است ، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته ؟ از جمله از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: ((علمه الذی یاخذه عمن یاخذه ؟)). <۱۸>

نظیر همین معنی از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است . <۱۹>

بدون شک معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد مشروحا ذکر شده ، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می توان استفاده کرد، چرا که انسان ترکیبی است از روح و جسم ، همانگونه که جسم

او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است .

و جایی که انسان باید در غذای جسمانیش دقیق شود، و سرچشمه آن را که باران حیاتبخش است طبق آیات بعد بشناسد باید در غذای روحانی خود نیز دقت بخرج دهد که از طریق باران وحی بر سر زمین قلب پاك پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل می گردد، و از آنجا در سینه های معصومین (علیهم السلام) ذخیره می شود و همچون چشمه های جوشانی در صفحه قلوب جاری می گردد، و انواع میوه های لذتبخش ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی را پرورش می دهد.

آری انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای روحانی او است کجا است مبادا از سرچشمه آلوده ای تغذیه شود و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند.

و

نیز از طریق قیاس اولویت می توان مساءله ((حلال و حرام)) و مشروع و نامشروع را به وسیله ((دلالت التزامی)) از آیه استفاده کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که هم ((طعام)) در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد، و هم ((نگاه کردن)) و بنابراین تفسیرهای سه گانه فوق در آن جمع می گردد.

در اینکه منظور از ((انسان)) در اینجا چه کسی است ؟ ناگفته پیدا است که همه انسانها را شامل می شود، اعم از مؤ من و کافر، همه باید به این مواد غذایی و شگفتیها و اسرار نهفته در آنها بنگرند، تا افراد بی ایمان راه حق را پیدا کنند و افراد مؤ من بر ایمانشان افزوده شود.

و به راستی هر یک از مواد غذایی : میوهها، دانه های غذایی سبزیها، برای خود دنیای شگفت انگیزی دارد که مدتها می توان روی آن مطالعه کرد، و درسهایی از آن آموخت که در تمام عمر به ما روشنایی و بینش می دهد.

سپس به شرح تفصیلی این مواد غذایی و منابع آن پرداخته ، می فرماید: ((ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم)) (انا صببنا الماء صبا).

((صب)) به معنی ((فرو ریختن آب است از طرف بالا)) و در اینجا منظور نزول باران است ، و تعبیر به ((صبا)) در آخر آیه برای بیان تاءکید و فراوانی این آب می باشد

آری آب که مهم ترین مایه حیات است همواره به مقدار فراوان به لطف پروردگار از آسمان نازل می شود، و می دانیم تمام نهرها، و چشمهها، و قناتها، و چاه های آب ، ذخائر آبی خود

را از باران می گیرنـد، و مایه اصـلی همه آنها باران است که ((اگر باران به کوهسـتان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی)).

بنـابراین به هنگـام مطالعه ((مواد غـذایی)) قبل از هر چیز انسان به نظام بارش باران متوجه می شود، که چگونه دائما آفتاب بر سطـح دریاها می تابـد، و ابرها از آن برمی خیزنـد، و بادها آنها را بحرکت در می آورنـد، سـپس به خاطر دور شـدن از سـطح زمین ، و قرار گرفتن در منطقه سـرد جوی بار دیگر تبـدیل به آب شده ، و فرو می ریزند آبی زلال و پاک و خالی از هر گونه املاح مضـر و آلودگی ، آن هم به صورت قطرات کوچـک ، یا دانه های نرم برف که به آرامی بر زمین می نشـیند، و جـذب زمین و گیاهان و درختان می شود.

بعد از ذکر موضوع آب که یکی از ارکان مهم رویش گیاهان است ، به سـراغ رکن مهم دیگر یعنی ((زمین)) می رود، و می افزاید: ((سپس زمین را از هم شکافتیم)) (ثم شققنا الارض شقا).

بسیاری از مفسران گفته اند که این شکافتن اشاره به شکافتن زمین به وسیله جوانه های گیاهان است ، و به راستی این یکی از عجائب است که جوانهای با آنهمه

نرمی و لطـافت خاکهـای سـخت را می شـکافد، و گـاه در کوهسـتانها از لابلاـی سـنگها عبور کرده ، سـر بیرون می آورد، چه قدرت عظیمی خالق بزرگ در این جوانه لطیف آفریده است که می تواند این چنین قدرتنمایی کند؟!

بعضی نیز احتمال داده اند که منظور شکافتن زمین به وسیله شخم زدن انسانها،

یا حتی به وسیله کرمهایی است که نوعی عمل شخم زدن را تواءم با اعمال حیاتی دیگر در زمین انجام می دهند!

درست است که شخم زدن کار انسان است ، ولی از آنجا که تمام وسائل آن را خدا در اختیار او گذاشته ، به خداوند نسبت داده شده است .

تفسیر سومی که برای این تعبیر به نظر می رسد و از جهاتی ترجیح دارد این است که منظور از شکافتن زمین خرد شدن سنگهای سطح آن است .

توضیح اینکه : در آغاز سطح زمین را قشر عظیمی از سنگها پوشانده بود، بارانهای سیلابی پی در پی فرو باریدند، و سنگها را شکافتند، ذرات آن را جدا کردند و در قسمتهای گود زمین گستردند، و به این ترتیب توده خاک قابل زراعت تشکیل شد، و هم اکنون نیز سیلابها قسمتی از آنها را در خود حل کرده به دریا می ریزند، اما خاکهای جدیدی که به وسیله برف و باران مجددا تشکیل می شود جای آن را می گیرد، و گرنه انسان گرفتار کمبود خاک زراعتی می شد!

به این ترتیب آیه اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است که نشان می دهد اول بارانها فرو می بارند، و سپس زمینها شکافته می شوند و آماده زراعت می گردند، نه تنها در روزهای نخست این عمل صورت گرفته که امروز نیز ادامه دارد.

این تفسیر از آنجا که مساءله ((انبات)) و رویاندن گیاه در آیه بعد ذکر می شود مناسبتر به نظر می رسد.

جمع میان هر سه تفسیر نیز بعید نیست .

بعد از ذکر این دو رکن اساسی یعنی ((آب)) و ((خاک)) به

هشت قسمت از از روییدنیها که از ارکان اساسی غذای انسان یا حیوانات است اشاره کرده ، می فرماید: ((سپس ما در زمین دانه فراوانی رویاندیم)) (فانبتنا فیها حبا).

دانه های غذایی که مایه اصلی تغذیه انسان و انواع حیوانات است ، دانه هایی که اگر یکسال بر اثر خشکسالی قطع شود قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرا می گیرد، و انسانها همه در زحمت فرو می روند.

تعبیر به ((حبا)) به صورت ((نکره)) در اینجا دلیل بر بیان عظمت ، و یا تنوع انواع این دانه ها است ، و اینکه بعضی آن را تفسیر به خصوص ((گندم)) و ((جو)) کرده اند دلیلی بر آن نیست ، چرا که این تعبیر همه حبوبات را شامل می شود.

و در مرحله بعد می افزاید: ((همچنین انگور و سبزی بسیار)) (و عنبا و قضبا)

ذکر ((عنب)) (انگور) از میان تمام میوهها به خاطر مواد غذایی و حیاتی فراوانی است که در این میوه نهفته شده ، و آن را به صورت یک غذای کامل در آورده است (توجه داشته باشید که ((عنب)) هم به ((انگور)) گفته می شود و هم به ((درخت انگور)) و در آیات قرآن بر هر دو اطلاق شده ، ولی در اینجا مناسب همان انگور است).

((قضب)) (بر وزن جذب) در اصل به معنی سبزیهایی است که آن را در نوبتهای مختلف می چینند، و در اینجا به معنی انواع سبزیهای خوردنی است ، و ذکر آن به دنبال انگور دلیل بر اهمیت این ماده غذایی است .

که در علم غذاشناسی امروز فوق العاده روی آن تکیه می

شود.

گـاه کلمه ((قضب)) به معنی قطع کردن و چیـدن ، و واژه ((قضـیب)) به معنی شـاخه درخت آمـده ، و ((سـیف قـاضب)) به معنی شمشیر قاطع است .

از ابن عباس نقل شـده که منظور از ((قضب)) در اینجا ((رطب)) است که آن را از درخت می چیننـد، ولی این تفسـیر بسـیار بعید به نظر می رسد، چرا که در آیه بعد اشاره جداگانه به مساءله رطب شده است .

بعضـی نیز احتمال داده انـد که ((قضب)) به معنی میوه های بوته ای باشـد (ماننـد خیار و هندوانه و مانند آنها) و یا ریشه هـای گیاهی (مانند هویج و پیاز و کلم).

ولی بعیـد نیست که قضب در اینجا معنی گسترده ای داشـته باشد که هم سبزیهای خوردنی را شامل شود، و هم میوه های بوته ای و هم ریشه های غذایی را.

سپس می افزاید: ((و زیتون و نخل فراوان)) (و زیتونا و نخلا).

تکیه روی این دو میـوه نیز دلیلش روشن است چرا که امروز ثـابت شـده که هم ((زیتـون)) و هم ((خرمـا)) از مهم ترین مـواد غذایی نیروبخش و مفید و سلامت آفرین است .

و در مرحله بعد می افزاید: ((و باغهایی پر درخت (با انواع میوه های رنگارنگ))) (و حدائق غلبا).

((حدائق)) جمع ((حدیقه)) به معنی باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد، و در اصل به معنی قطعه زمینی است که دارای آب است ، این واژه از ((حدقه)) چشم گرفته شده که دائما آب در آن جاری است .

و از آنجا که اینگونه باغها معمولا باغهای میوه است می تواند

اشاره ای به

انواع میوه های بهشتی بوده باشد.

((غلب)) (بر وزن قفل) جمع ((اغلب)) و ((غلباء)) به معنی گردن کلفت است ، و در اصل از ماده غلبه گرفته شده ، و در اینجا به معنی درختان بلند و تنومند است .

سپس می افزاید: ((و میوه و چراگاه)) (و فاکهه و ابا).

((اب)) (با تشدید باء) به معنی گیاهان خودرو و چراگاهی است که آماده چریدن حیوانات و یا چیدن گیاهان باشد، و در اصل معنی ((آمادگی)) را می بخشد، و از آنجا که اینگونه چراگاهها آماده بهره برداری است به آن ((اب)) گفته شده .

بعضی نیز گفته اند منظور از ((اب)) میوه هایی است که قابل خشک کردن و ذخیره نمودن برای زمستان است ، به مناسبت اینکه همیشه آماده بهره برداری است .

بسیاری از مفسران اهل سنت و شیعه در ذیل این آیه نقل کرده اند که روزی عمر بر منبر بود و این آیات را تلاوت کرد، سپس گفت : همه اینها را ما می شناسیم اما ((اب)) چیست ؟ نمی دانم ، سپس عصایی را که در دست داشت رها کرد و گفت : به خدا سوگند که این یکنوع تکلف است ، چه اشکالی دارد معنی ((اب)) را ندانی ! شما از چیزی از کتاب الله پیروی کنید که برای شما تبیین شده ، و به آن عمل نمایید و آنچه را نمی دانید و نمی فهمید موکول به پروردگار کنید!. <۲۰>

این نشان می دهد که او مفهوم کلمه ((اب)) را چیز پیچیده ای می دانست ، در حالی که

با مراجعه به متون لغت روشن می شود که مطلب پیچیده ای نیست .

و عجب اینکه در در المنثور آمده است که همین سؤ ال را از ابو بکر

کرده انـد، او گفت من اگر در کتاب خدا چیزی را بگویم که نمی دانم کدام آسـمان بر سـر من سایه می افکند، و کدام زمین حاضر است مرا بپذیرد؟.

درست است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت از این دو حدیث نتیجه گرفته اند که هیچکس نباید در مورد مسائلی که آگاه نیست ، مخصوصا در کتاب الله ، سـخنی بگوید، ولی بالاخره جای این سؤ ال باقی است که چگونه کسـی که به عنوان پیشوا و خلیفه مسـلمین می خواهـد حکومت کنـد از مفهوم لغتی که در متن قرآن مجیـد آمـده و چنـدان پیچیدگی ندارد آگاه نباشد؟ اینها همه دلیل بر این است که باید در هر عصر و زمان رهبری الهی در میان مردم بوده باشد که از تمام مسائل شرع آگاه و از هر اشتباه و خطایی مصون و معصوم باشد.

و لـذا در ذیل حـدیثی که مرحوم ((مفیـد)) در ((ارشاد)) آورده است می خوانیم : هنگامی که این ماجرا به گوش امیر مؤ منان علی (علیه السـلام) رسـید، فرمود: سبحان الله اما علم ان الاب هو الکلاء و المرعی و ان قوله تعالی : و فاکهه و ابا اعتداد من الله بانعـامه علی خلقه ، فیمـا غـذاهم به ، و خلقه لهم و لانعامهم ، مما تحیی به انفسـهم و تقوم به اجسادهم : ((عجیب است ، آیا او نمی دانست که ((اب)) به معنی گیاهان خودرو و چراگاه است ، و

اینکه جمله ((و فـاکهه و ابـا)) عنایتی است از سوی خداونـد نسـبت به بنـدگانش در آنچه از مواد غـذایی به آنها داده ، و برای آنان و چهارپایانشان آفریده ، از چیزهایی که مایه حیات و قوام جسم آنها است ؟!. <۲۱>

در اینجـا این سؤ ال پیش می آیـد که در آیـات گذشـته بعضـی از میوهها بالخصوص مطرح شـده بود، و در اینجا میوه به طور کلی مطرح شـده ، و از این گذشـته در آیه قبـل که سـخن از باغهـا می گفت ظـاهرا نظر به میوه های باغها داشت ، چگونه بار دیگر میوه در اینجا مطرح شده است ؟

در پاسـخ می گوییم : اما اینکه بعضـی از میوهها بالخصوص ذکر شـدهماننـد انگور و زیتون و خرما (به قرینه درخت نخل) به خـاطر اهمیت فوق العـاده ای است که از میـان میوهها دارنـد، <۲۲> و امـا اینکه چرا فـاکهه (میوه) جـداگانه از ((حـدائق)) (باغهـا) ذکر شـده ؟، ممکن است به خـاطر این باشـد که باغها منافع دیگری غیر از میوه نیز دارنـد، منظره زیبا، طراوت و هوای سالم و مانند آن از این گذشـته برگ بعضی از درختان و ریشه و پوست بعضی دیگر، جزء مواد خوراکی هستند (مانند چای و دارچین و زنجبیـل و امثال آن) به علاوه برگهای بسـیاری از درختان خوراک مناسبی برای حیوانات است و می دانیم آنچه در آیات فوق آمده ، هم خوراک انسان را شامل می شود، هم خوراک حیوان را.

و لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است ، می افزاید: ((تا وسیله بهره گیری شما و چارپایانتان

باشد)) (متاعا لكم و لانعامكم).

((متاع)) هر چیزى است كه انسان از آن متمتع و بهرهمند مى شود.

مواد غذايى سالم

آنچه در اين آيات آمـده بود، هشت نوع از مواد غذايى براى انسان و چارپايان بود، و جالب اينكه همه آنها، غذاهاى گياهى و نباتى است ، اين به خاطر اهميتى است كه ((گياهان)) و ((حبوبات)) و ((ميوهها)) در تغـذيه انسان دارند، بلكه غذاى حقيقى انسان همينها است ، و غذاهاى حيوانى در درجه بعد قرار دارد و

به مقدار كمتر.

آنچه در اينجا قابل توجه است اينكه : علم غذاشناسى امروز كه يكى از علوم گسترده و مهم است و براى خود دنياى وسيعى با چشم انـدازهاى وسـيعترى را مجسم مى كند، در حقيقت شـرحى است بر آنچه در اين آيات آمده ، و عظمت قرآن را منعكس مى كند، مخصوصا موادى كه در آيات بالا روى آن تكيه شده هر يك از ديدگاه علم غذاشناسى ، بسيار مهم و با ارزش است .

به هر حال دقت در اين امور، انسان را به عظمت خالق آنها، و الطاف و محبتهاى او نسبت به نوع بشر آشناتر مى سازد.

آرى دقت در غـذاى جسم ، و سـپس در غـذاى روح ، هم از نظر محتـوى و ساختمـان ، و هم از نظر طرق اكتسـاب ، مى تواند آدمى را در مسير معرفه الله و تهذيب نفس و خودسازى پيش برد، آرى ((آدمى بايد در غذايش به دقت بنگرد)) و چه پر معنى است همين يك جمله كوتاه. صيحه رستاخيز

بعد از ذكر قسمت قابل توجهى از مواهب الهى و نعم دنيوى ، به بيان معاد و

گوشه ای از حوادث رستاخیز و سرنوشت مؤ منان و کافران می پردازد، تا از یکسو اعلام کند که این مواهب و متاع هر چه باشد زود گذر است و نقطه پایانی دارد، و از سوی دیگر وجود اینها دلیلی است بر قدرت خداوند بر همه چیز و بر مساءله معاد.

می فرماید: ((هنگامی که آن صدای مهیب و گوشخراش (صیحه رستاخیز) بیاید کافران و مجرمان در اندوه و ندامت عمیقی فرو می روند)) (فاذا جائت الصاخه). <۲۳>

((صاخه)) از ماده ((صخ)) در اصل به معنی صوت شدیدی است که نزدیک است گوش انسان را کر کند، و یا به راستی گوش را کر می کند، و در اینجا اشاره به ((نفخه دوم صور)) است ، همان صیحه عظیمی که صیحه بیداری و حیات می باشد، و همگان را زنده کرده ، به عرصه محشر دعوت می کند.

آری این صیحه چنان عظیم و تکان دهنده است که انسان را از همه چیز جز خودش و اعمالش و سرنوشتش غافل می کند.

و لذا بلا فاصله بعد از آن می افزاید: ((در آن روز که انسان از برادر خود فرار می کند)) (یوم یفر المرء من اخیه).

همان برادری که با جان برابر بود و همه جا به یاد او بود و در فکر او، امروز به کلی از او گریزان می شود

و همچنین ((از مادر و پدرش)) (و امه و ابیه).

((و زن و فرزندانش)) و صاحبته و بنیه).

و به این ترتیب انسان نزدیکترین نزدیکانش را که برادر و پدر و مادر و زن و فرزند هستند نه فقط فراموش می

نماید بلکه از آنها فرار می کند، و این نشان می دهد هول و وحشت محشر آنقدر زیاد است که انسان را از تمام پیوندها و علائقش جدا می کند.

مادری که به او عشق می ورزید.

پدری که سخت مورد احترام او بود.

همسری که شدیدا به او محبت داشت .

و فرزندانی که میوه قلب و نور چشمان او محسوب می شدند.

بعضی گفته اند منظور فرار از برادران و پدران و مادران و همسر و فرزندانی است که راه ایمان و تقوا و اطاعت خدا را نپیمودند، او از آنها فرار می کند مبادا به سرنوشتشان گرفتار شود.

بعضی نیز گفته اند این فرار به خاطر آن است مبادا اینها حقوقی به گردن او داشته باشند و از او مطالبه کنند، و او از ادای آن عاجز باشد.

در میان این سه تفسیر، تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، گرچه جمع میان آنها نیز بی مانع است .

در این که چرا نخست از برادر، و بعد مادر، سپس پدر، و بعد همسر، و در آخرین مرحله سخن از فرزندان به میان آمده ؟ بعضی معتقدند به خاطر این است که در تمام اینها از مرحله پایین تر به مرحله بالاتر منتقل می شود و مقتضای بلاغت همین است که نخست بگوید انسان از برادرش می گریزد، بعد از مادر و پدر، و بعد از همسر و فرزندان .

ولی با توجه به این که همه مردم در مورد علاقه و رابطه با این پنج گروه یکسان نیستند گاه برادر نقش مهمتری در زندگی انسان دارد بیشتر مورد علاقه او است ، و گاه همسر، و گاه فرزند، و لذا نمی

توان یک قاعده کلی در اینجا به دست داد.

البته برای اهمیت پیونـد انسـان بـا هر یک از این گروه پنجگانه مطالب بسیاری می توان گفت ولی چنان نیست که بطور مطلق بتوان یکی را بر دیگری

از تمـام جهـات - مخصوصـا به شـکلی که در آیه آمـده است ترجیـح داد، بنـابراین ترتیب فوق روی حساب ترتیب در اهمیت نیست

در آیه بعد دلیل این فرار را بیان کرده ، می فرماید: ((در آن روز هر کدام از آنها وضـعی دارد که او را کاملا به خود مشـغول می سازد)) (لکل امرء منهم یومئذ شان یغنیه).

تعبیر به ((یغنیه)) (او را بی نیاز می سازد) کنایه ظریفی است از این حقیقت که در آن روز آنقدر انسان به خود مشغول است ، که به دیگری نمی پردازد و حوادث بقدری شدید و هولناک است که برای اشغال تمامی فکر و قلب او کافی است .

در حـدیثی آمده است که بعضـی از خاندان پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) از آن حضـرت سؤ ال کردند که آیا در روز قیامت انسان به یاد دوست صمیمیش می افتد؟

در جواب فرمود: ((ثلاثه مواطن لا یـذکر (فیها) احـد احدا عند المیزان حتی ینظر ایثقل می زانه ام یخف ؟ و عند الصـراط حتی ینظر ایجوزه ام لا؟ و عند الصـحف حتی ینظر بیمینه یاخذ الصـحف ام بشماله ؟ فهذه ثلاثه مواطن لا یذکر فیها احد حمیمه و لا حبیبه و لا قریبه و لا صدیقه ، و لا بنیه و لا والدیه و ذلک قول الله تعالی : لکل امرء منهم یومئذ شان یغنیه))

سه موقف است که

هیچکس در آنها به یاد هیچکس نمی افتد: اول پای میزان سنجش اعمال است تا ببینند آیا میزانش سنگین است یا سبک ؟ سپس بر صراط است تا ببینند آیا از آن می گذرد یا نه ؟ و سپس به هنگامی است که نامه های اعمال را به دست انسانها می دهند تا ببینند آن را به دست راستش می دهند یا دست چپ ؟ این سه موقف است که در آنها کسی به فکر کسی نیست ،

نه دوست صمیمی ، نه یار مهربان ، نه افراد نزدیک ، نه دوستان مخلص ، نه فرزندان ، و نه پدر و مادر، و این همان است که خداوند متعال می فرماید: در آن روز هر کسی به قدر کافی به خود مشغول است . <۲۴>

سپس به چگونگی حال مؤ منان و کافران در آن روز پرداخته می گوید: ((صورتهایی در آن روز گشاده و نورانی است)) (وجوه یومئذ مسفره).

((خندان و مسرور است)) (ضاحکه مستبشره)

((و صورتهایی در آن روز غبارآلود است)) (و وجوه یومئذ علیها غبره)

((و دود تاریکی آن را پوشانده)) (ترهقها قتره).

((آنها همان کافران فاجرند!)) (اولئک هم الکفره الفجره).

((مسفره)) از ماده ((اسفار)) چنانکه قبلا هم نیز گفته ایم به معنی آشکار شدن و درخشیدن است ، همانند طلوع سپیده صبح در پایان شب تاریک .

((غبره)) (بر وزن غلبه) از ((غبار)) به معنی باقی مانده خاکی است که از زمین بر خاسته و بر چیزی نشسته

((قتره)) (بر همان وزن) در اصل از ماده ((قتار)) (بر وزن غبار) به معنی دودی است که

از چوب یا چیزی دیگری برمی خیزد، بعضـی از ارباب لغت آن را نیز به معنی غبار تفسـیر کرده اند، اما جمع میان این دو تعبیر در آیات

فوق نشان می دهد که این دو واژه دارای دو معنی متفاوت است .

((کفره)) و ((فجره)) (بر همـان وزن) جمع ((کـافر)) و ((فاجر)) است که اولی اشاره به افراد فاسـد العقیـده و دومی اشاره به افراد فاسد العمل است .

از این آیات به خوبی استفاده می شود که در صحنه قیامت آثار عقائد و اعمال سوء انسانها در چهره هایشان نمایان می گردد.

ضمنا تعبیر به وجوه به خاطر این است که رنگ صورت بیش از هر چیزی می تواند بیانگر حالات درونی باشد، هم ناراحتیهای فکر و روحی و هم ناراحتیهای جسمانی .

به هر حال گروهی در آنجا خندان و مسـرورند، چهره هایشان گشاده و نورانی است ، روشنایی ایمان و پاکی عمل در صورت آنها موج می زند، ((و رنگ رخساره آنها خبر از سر درون می دهد)).

بر عکس گروهی که تـاریکی کفر و زشتی اعمالشـان در چهره هایشـان نمایان است ، گویی گرد و غبار سـیاهی بر صورتشان نشسـته ، و هاله ای از دود آن را در خود فرو برده ، آثار غم و انـدوه و رنج و درد از صورتهایشان می بارد، و اصولا همانگونه کـه در آیه ۴۱ سوره رحمـان آمـده ((یعرف المجرمون بسـیماهم)) ((گنهکاران با سـیمایشان شـناخته می شونـد)) در آن روز رنگ چهرهها برای شناخت انسانها کافی است .

راه خودسازی

تعبیراتی که در آیات کوتاه و پر طنین این سوره آمده برنامه جامعی برای خودسازی است :

۱ -

از یکسو به انسان دستور می دهد که برای درهم شکستن کبر و غرور به آغاز آفرینش خود باز گردد، و ببیند چگونه از نطفه بی ارزشی آفریده شده ؟ و می دانیم یکی از بزرگترین موانع راه خودسازی همین کبر و غرور است .

۲ - از سوی دیگر هدایتهای الهی را به عنوان بهترین زاد و توشه این راه معرفی می کند، اعم از هدایتهایی که از طریق وحی و رهنمودهای انبیاء و اولیاء سر چشمه می گیرد، و هدایتهایی که از طریق عقل و بررسی قوانین و نظامات عالم تکوین حاصل می شود.

۳ - سپس به انسان دستور می دهد که به غذای جسمانیش خوب بنگرد، چشمانش را بگشاید و ببیند این خالق رحیم و مهربان چگونه انواع مواد غذایی دانهها و میوهها را از این خاک تیره برای او آفریده ، و در برابر ربوبیتش سر تعظیم فرود آورد نه تنها به ساختمان تکوینی این مواد غذایی بنگرد، بلکه چگونگی تحصیل آن را نیز مورد توجه قرار دهد چرا که غذای پاک و حلال یکی از پایه های مهم خودسازی است .

۴ - به طریق اولی باید به غذای روحش بنگرد که از کدامین سر چشمه تراوش کرده سر چشمه ای پاک یا آلوده ؟ چرا که تعلیمات ناسالم و تبلیغات گمراه کننده همچون غذای مسمومی است که حیات معنوی انسان را به خطر می افکند.

عجب اینکه بعضی از مردم در مورد غذای جسم بسیار سختگیر و موشکافند، ولی در غذای روحشان بی اعتنا، هر کتاب فاسد و مفسدی را میخوانند، به هر گونه تعلیمات گمراه کننده گوش فرامی دهند، و برای

غذای روحشان هیچ قید و شرطی قائل نیستند.

در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ما لی اری الناس اذا قرب الیهم الطعام لیلا تکلفوا اناره المصابیح ، لیبصروا ما یدخلون بطونهم ، و لا یهتمون بغذاء النفس ، بان ینیروا مصابیح البابهم بالعلم ، لیسلموا من

لواحق الجهاله و الذنوب ، فی اعتقاداتهم و اعمالهم :

((برای چیست که می بینم مردم را هنگامی که در شب طعامی نزدشان حاضر کنند حتما چراغ می افروزند تا ببینند چه غذایی در شکم خود وارد می سازند؟ ولی به غذای روحشان اهمیت نمی دهند، و چراغ عقل را به وسیله علم روشن نمی سازند، تا از عوارض جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال سالم بمانند)). <۲۵>

نظیر همین معنی را فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) فرموده : عجبت لمن یتفکر فی ماکوله ، کیف لا یتفکر فی معقوله ، فیجنب بطنه ما یؤ ذیه ، و یودع صدره ما یردیه : ((عجب دارم از آنها که به غذای جسم خود می اندیشند، اما در غذای روح دقت نمی کنند، خوراک زیانبار را از شکم خود دور می دارند، اما قلب را با مطالب مهلک آکنده می کنند)). <۲۶>

۵ - بعد به خاطر بیاورد که صیحه گوشخراش محشر همه را از خواب مرگ بیدار می کند، و انسان را در برابر اعمالش قرار می دهد و آنچنان اوضاع محشر هولناک است که انسان عزیزترین عزیزانش را فراموش می کند، باید بیندیشد آیا امروز کاری می کند که در آن روز چهره ای خندان و مسرور و نورانی داشته باشد، یا

چهره ای زشت و عبوس و تاریک ؟ و از هم اکنون خود را برای آن روز آماده کند

خداوندا! به ما توفیق خودسازی مرحمت کن .

پروردگارا! ما را از غذای جانپرور روحی محروم مفرما.

بار الها! پیش از صیحه محشر ما را از خواب گران بیدار نما.

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره این سوره در سال دوّم از بعثت فرود آمده است. بجاست پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آیات آن به شناسنامه اش بنگریم:

۱ - نام این سوره این سوره مبارکه این گونه آغاز می گردد:

عَبَسَ وَ تَوَلَّی أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی چهره درهم کشید و روی گردانید، که آن نابینا آمد.

نام این سوره «عبس» می باشد که از نخستین آیه آن برگرفته شده است.

پاره ای نیز این سوره را سوره «سَفَره» به معنی «سفیران»، خوانده اند، که از آیه ۱۵ برگرفته شده است.

۲ - فرودگاه آن این سوره در مکّه و در کنار کهن ترین معبد توحید و تقوا بر قلب پاک پیامبر فرود آمده است.

۳ - شمار آیات و واژه های آن از دیدگاه بیشتر مفسران و محدثان این سوره دارای ۴۲ آیه است، امّا همین آیات و واژه ها را برخی ۴۱ آیه و پاره ای چهل آیه می دانند.

این سوره از ۱۳۳ واژه و ۵۳۳ حرف ساخته شده است.

۴ - پاداش تلاوت این سوره از پیامبر گرامی آورده اند که در این مورد فرمود:

من قراء سوره عبس، جاء یوم القیامه و وجهه ضاحک مستبشر.(۴۸)

کسی که سوره «عبس» را بخواند در روز رستاخیز در حالی وارد محشر می گردد که چهره اش خندان و شادان

است.

از حضرت صادق آورده اند که:

و من قرأ سوره عبس و تولی و ... کـان تحت اللّٰه من الجنـان و فی ظل اللّٰه و کرامته فی جنانه و لایعظم ذلک علی ربّه عزوجّل. (۴۹)

هر کس سوره «عبس» و «کُوّرت» را بخوانـد در زیر عرش خـدا و در بوسـتان هـا و باغهای پر طراوت و زیبا، و در سایه لطف و کرامت او، و در بهشت پر نعمت او خواهد بود، و این کار بر پروردگارش بزرگ نیست.

۵ - دورنمـایی از مفـاهیم این سوره گروهی از سـردمداران قریش در حضور پیـامبر بودنـد که نابینـایی وارد شـد، و بـا ورود و نشســتن او، یکی از آنـان چهره درهـم کشـید؛ چراکـه خـود را بـه خـاطر داشـتن زر و زور دارای حقـوق و امتیـازات ویژه می پنـداشت. آن گـاه بود که این سوره فرود آمـد و ضـمن انتقـاد از آن سـبک وآن فرهنـگ برتری طلبـانه همه را به ارزش هـای انسانی و اخلاق و تربیتی رهنمون گردید و این مفاهیم را طرح کرد:

اصل نقد و نقد پذیری در قرآن،

شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا،

با این همه وسایل هدایت و راهیابی چرا ناسپاسی و کفرانگری؟

باید به حقجویان و کمال طلبان بها داد نه اصلاح ناپذیران،

اصل اختیار و حق انتخاب.

۱ - چهره درهم کشید و روی گردانید،

۲ - که آن نابینا نزد او آمد.

۳ - و [تو ای چهره درهم کشیده چه می دانی، شاید او به پاکی گراید [و اصلاح پذیرد]،

۴ - یا اندرز گیرد و آن اندرزگیری او را سود بخشد.

۵ - امّا آن کس که بی نیازی جست،

۶ – تو به او روی می آوری؟!

۷ – با این که اگر پاکی نجوید، [چیزی بر عهده تو نیست.

۸ – و اما آن کس که شتابان نزد تو آمد،

۹ – در حالی که [از خدا] می ترسید،

۱۰ – تو از او غفلت می ورزی و به دیگران سرگرم می گردی؟!

۱۱ – نه، چنین نیست؛ بی گمان این [قرآن اندرزی [جاودانه است.

۱۲ – پس هر که بخواهد، از آن پند گیرد.

۱۳ – در نامه هایی ارزشمند [ثبت شده است،

۱۴ – که بلند مرتبه و پاکیزه است.

۱۵ – به دست نویسندگانی،

۱۶ – گرانقدر و شایسته کردار [نوشته شده است .

۱۷ – کشته باد انسان! چه چیز اورا [در برابر خدا] ناسپاس ساخته است؟!

۱۸ – [خدا] او را از چه چیزی آفرید؟

۱۹ – او را از نطفه ای [ناچیز] آفرید و اندازه مقررش بخشید.

۲۰ – سپس راه [رشد و کمال را برای او آسان ساخت.

۲۱ – آن گاه او را به مرگ رساند و در گورش نهاد.

۲۲ – سپس هرگاه بخواهد او را بر می انگیزد.

۲۳ – نه، این گونه نیست [که او می پندارد]؛ او هنوز آنچه را که [خدا]به وی دستور داده، به انجام نرسانده است.

نگرش بر واژه ها

تصدی: به معنی رو به روی چیزی ایستادن و به او توجه کامل کردن آمده است؛ نظیر توجّه و تعرض ماهی گیران به آب.

صحف: جمع «صحیفه» به معنی نامه یا هر نوشته دیگری نظیر کتاب و ورقه نازک یا نوشته بر روی پوست آمده است.

سَفَره: در مورد نویسندگان کتاب های حکمت و فلسفه به

کار می رود. این واژه جمع می باشـد، بسان «کسـبه» و مفرد آن «سافر» آمـده، بسان کاسب. این واژه از ماده «سَـِفر» در اصل به معنی پرده برداری از روی گفتـار و سـخن، و روشـن سـاختن آن اسـت. به همین تنـاسب به زنی که پرده از چهره بر گیرد، می گوینـد: «سـفرت المرئه». و به کسـی که میان دو فرد یا گروه و یا دو کشور رفت آمـد می کنـد تا دیـدگاه آنان را به یکـدیگر برساند و صلح و آشتی پدید آورد «سفیر» می گویند و کارش را ایجاد صلح و آشتی.

بَرَرَه: این واژه از ریشه «بر» در اصل به مفهوم وسعت و گستردگی است، به همین جهت به بیابانهای پهناور «بَرّ» می گویند. و به همین تناسب به کار شایسـته و سودبخش که گسترش دهنـده دوستی هاست، «بَرّ» گفته اند، و به انجام رسان آن «بارّ» که مفرد «برره» است. به گندم نیز که سود همگان در گسترش تولید آن است، «بُّر» می گویند.

اقبره: در گورش قرار داد. واژه «قبر» که جمع آن «اقبـار» می باشـد، به معنی مکـانی است که مرده را در آن می گذارنـد. واژه «قابر» به کسی گفته می شود که مرده را با دست خود به خاک می سپارد.

انشـار: این واژه به معنی گسـتردن لبـاس یـا هر چیزی پس از جمع کردن آن آمـده، و به همین تنـاسب به مفهوم زنـده سـاختن مردگان و گردآوردن آنان در آستانه رستاخیز آمده است.

شأن نزول از دیـدگاه گروهی از مفسـرین، آغازین آیات آین سوره در مورد مردی به نام عبـداللّٰه فرزند «ام مکتوم» فرود آمد، که داستانش این گونه است:

گروهی از سردمداران قریش بسان «عتبه»، «ابوجهل» و عباس در حضور پیامبر نشسته

بودند و آن حضرت با ظرافت و ریزه کاری، آنان را به توحیدگرایی و پروا فرا می خواند و نبض مجلس را در دست گرفته بود وامید هدایت آنان را داشت، که عبداللّه وارد شد و پس از سلام در کنار سران قوم نشست.

او از پیامبر خواست تا آیاتی از قرآن را بر او بخواند و تفسیر کند و در این مورد شتاب و اصرار ورزید. آن بنده خدا که نابینا و فردی عادی بود و از شرایط مجلس و حساسیت آن خبر نداشت، کار اصرار و شتاب را به جایی رساند که رشته سخن پیامبر را گسست و او را آزرده خاطر ساخت؛ چرا که آن بزرگوار در اندیشه هدایت چهره های مؤثر مکّه بود و به همین دلیل هم از او روی گردانید وبه گفتار خویش با سران مکّه ادامه داد. درست آن گاه بود که این آیات بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد و از سوی خدا مورد خطاب و عتابی لطیف و سازنده از سوی دوست قرار گرفت.

پس از این رویداد هرگاه پیامبر آن مرد را می دید می فرمود: مرحباً بمن عاتبنی ربی.... درود بر کسی که پروردگارم مرا به خاطر او مورد عتاب قرار داد. آن گاه از او دلجویی می کرد و مورد لطف قرارش می داد، و دوبار هم پس از آن جریان او را به هنگام رفتن به میدان جهاد به جانشینی خود در اداره مدینه گماشت.

«انس» در وصف او می گوید: او را در جنگ قادسیه دیدم که با این که از نظر چشم هایش سخت مشکل داشت زره بر تن و پرچمی در دست داشت.

مرحوم سید مرتضی اندیشمند نامدار شیعه می گوید:

۱ – آنچه از آیات دریافت می گردد گزارش از رویـدادی است که روی داده، امّا هیچ دلیلی نیست که نشاندهنده این دیدگاه باشد که منظور آیه پیامبر است.

۲ – افزون بر این از آیات چنین دریافت می گردد که مخاطب آیات پیامبر گرامی نیست، چرا که در این آیات فردی که مورد عتـاب قرار گرفتـه اسـت، بـه عنـوان «عبـوس» وصـف می گردد، در حـالی که آن بزرگـوار نمـونه درخشـان اخلاـق انسـانی و خوشـرویی و خـوش خـویی بود، و خـدا در وصف او فرمود: انّـک لعلی خلق عظیم(۵۰) به راستی که تو ای پیـامبر! به اخلاـق والایی آراسته ای.

و نیز مهر و مدارای آن حضـرت و بشـر دوستی و مردم خواهی اش را از رازهای موفقیت و پیشـرفت او در دعوت آسـمانی اش عنـوان سـاخت و روشـنگری فرمـود که به برکت مهری سـرشار از سوی خـدا قلب او کـانون عشق مردم است و از تنـدخویی و سنگدلی و نیز پرداختن به زورداران و غفلت از محرومان کمال جو سـخت به دور می باشد. فبما رحمه من اللّه لنت لهم...(۵۱) با این وصف چگونه می توان گفت که این آیات در مورد آن حضرت فرود آمده است؟

۳ – از امـام صادق آورده انـد که فرمود: در آن نشـست یکی از سـردمداران بنی امیه، هنگامی که «عبـداللّه» نزد او نشـست، به دلیل نابینایی و فقرش از او روی گردانید و رو ترش کرد و آیات در نکوهش کار او فرود آمد.

امّـا اگر شأن نزول نخست و خبر آن درست هم باشـد، باز هم چیزی در حـد یک ترک اولی است و نه بیشتر؛ چراکه چهره در هم کشیدن در برابر یک نابینا چیزی نیست

که مشکلی پدید آورد، مگر نه این که «عبداللّٰه» نابینا بود و نمی دید؟ افزون بر آن او رعایت ادب مجلس و حساسیت شرایط را نکرده و هدف پیامبر را که تنها ارشاد اصلاح ناپذیران و شکستن اتحاد و تعصب و یکدندگی شوم آنان بر ضد اسلام و قرآن بود به خطر افکنده بود؟

آری، اگر شأن نزول را هم درست بدانیم این عتاب و خطاب سرشار از مهر و ظرافت هشداری است تا پیامبر را بیشتر از همگان و همیشه به کرامت اخلاقی توجّه دهد، و به همگان روشن سازد که دلجویی و توجّه بیشتر به مردم کمال جو در جهت استوار ساختن ایمانشان بهتر از تلاش و کوشش در جهت اصلاح پذیری کفرگرایان و خودکامگان و طمع بستن به هدایت آنان است.

«جبایی» می گوید: اگر داستان فرود درست باشد، نشانگر آن است که چهره درهم کشیدن، پس از هشدار خدا و فرود آیه در این مورد نارواست و ربطی به پیش از آن ندارد.

و به باور پاره ای، «عبداللّٰه» ادب مجلس و گفت گو با پیامبر را رعایت نمی کرد و آن حضرت در اندیشه ادب آموزی به او بود، نه این پندار که آن انسان والا و بشر دوست و آن تجسم اخلاق پاک و مترقی به سردمداران شرک و استبداد به خاطر زر و زورشان نگریست و یا به آن نابینا به دلیل محرومیت اش توجه نکرد و خدای فرزانه او را به این جهت مورد عتاب قرار داد، هرگز.

از امام صادق آورده اند که: پیامبر مهر و اخلاق از آن پس هرگاه «عبداللّٰه» را می دید، می فرمود: مرحباً، مرحباً، لا واللّٰه، لا یعاتبنی اللّٰه فیک ابداً... نه، هرگز، به

خـدای سوگنـد دیگر خـدا مرا دربـاره تـو مورد عتـاب قرار نخواهـد داد. و به گونه ای به او مهر می ورزیـد و او را گرامی می داشت که او از شرمندگی کمتر به حضور پیامبر و مجلس او شرفیاب می شد.

تفسیر

بایـد به جقجویان بها داد نه اصـلاح ناپـذیران این سوره مبارکه پس از یاد و نام پرشـکوه و الهام بخش خدا این گونه آغاز می گردد:

عَبَسَ وَ تَوَلّٰی

چهره درهم کشید و روی برگردانید.

که آن نابینا نزد او آمد.

أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی

و تو ای کسـی که چهره درهم می کشـی، چه می دانی شاید او به پاکی و پاکیزگی گراید و اصلاح پذیرد، و به برکت اخلاق و عملکرد مترقی و آموزه های تو به سوی خـدا بال گشاید و خویشـتن را بسازد، و آن اندرزهای قرآن و اندرزپذیری اش او را در دین و دنیایش سودبخش افتد.

أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری

گفتنی است که در این خطاب و عتاب تفکرانگیز، مهر و لطفی ویژه نهفته است، چرا که از سویی خدای مهربان کمترین ترک «اولی» را به بنده برگزیده اش نمی بخشد و نقد می کند، و آن تجسم صداقت و پاکی نیز در معجزه جاودانه اش به صـراحت و روشـنی تحسین برانگیزی آن را می آورد، و از دگر سو جالب است که واژه غایب به کار می رود و نه مخاطب و نمی فرماید: تو ای پیامبر! رو ترش کردی.

آن گاه در ادامه سخن می فرماید:

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنی

امّا آن کسی که بی نیازی می جوید و در جامعه به ثروت و قدرت بادآورده اش می نازد،

تو هم به او روی می آوری و به او توجه می کنی؟

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی

و این در حالی است که اگر او پاکی و اصلاح نپذیرد و ایمان نیاورد چیزی بر عهده تو نیست، و گناه اصلاح ناپذیریش به گردن خود اوست.

وَ ما عَلَیْکَ أَلاَّ یَزَّکّی

سپس خطاب و عتاب ادامه می یابد که:

وَ أَمَّا مَنْ جاءَکَ یَسْعی امّا آن کسی با شور و شوق نزد تو می آید و برای آگاهی و ایمان و آموزش و عملِ شایسته شتاب می کند...

و در همان حال از خدا ترسان است...

وَ هُوَ یَخْشی

تو از او غفلت می ورزی و به امید اصلاح پذیری و هدایت دیگران به آنان سرگرم می شوی؟

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی

در آیه بعد هشدار می دهد که:

کَلاَّ

نه، هرگز چنین کاری درست نیست و دیگر تکرار مکن و از آن برای همیشه سخت دوری جو.

إِنَّها تَذْکِرَهٌ

تو در دعوت خویش نباید در اندیشه و اندوه حق ناپذیری زورمداران باشی، نه، هرگز، چراکه این قرآن و آیات روشنگر آن برای مردم کمال طلب و ترقی خواه اندرزی جاودانه است.

پس هرکس خواست و شایسته بود، می تواند از آن پند گیرد و اصلاح پذیرد.

فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ آیه شریفه نشانگر آزادی و حق انتخاب برای انسان در اندیشه و عقیده و دین و مذهب است، و نشان می دهد که هم جبرگرایان در بیراهه اند و هم تحمیل گران و خودکامگان.

و نیز نشانگر این نکته است که پس از این هشدار دیگر روی ترش کردن ناپسند و نابخشودنی است، امّا پیش از فرود این آیه تنها ترک «اولی» است و بس.

و در شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا می فرماید:

فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَهٍ

این واژه ها و آیه های گرانقدر قرآن، در نامه ها و نوشته هایی ارزشمند به ثبت رسیده است.

از دیـدگاه «ابن عبـاس» منظور این است که: این قرآن در نوشـته هـا و نـامه های پرشـکوه نزد خـداست و در لوح محفوظ ثبت است.

امّا از دیدگاه برخی منظور همه کتابهای آسمانی است که به پیامبران فرو فرستاده شده است.

و می فرماید:

مَرْفُوعَهٍ مُطَهَّرَهٍ

این نامه ها و نوشته ها، بلند مرتبه هستند و بسیار گرانقدر.

به باور برخی منظور این است که در آسـمان هفتم قرار دارند. امّا از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که: خدای فرزانه این ها را از دسترس دست های پلید و ناپاک دور داشته است.

از دیـدگاه پاره ای منظور این است که خـدا آن را از هر ناپاکی و پلیـدی به دور داشـته است؛ و از دیدگاه پاره ای دیگر از هر تناقض و تضاد و شبهه ای؛ چرا که در برترین مکان و در دست فرشتگان اوست.

افزون بر این آیه ها و نامه های آسمانی در دست سفیران گرانقدر خداست.

بِأَیْدِی سَفَرَهٍ

به باور «ابن عباس» این قرآن و آیات نورانی آن در دست فرشتگانِ نویسنده است.

امّا به باور «قتاده» منظور از «سفیران» تلاوت گران راستین قرآن هستند که آن را می خوانند و می نویسند.

از امام صادق آورده اند که فرمود:

الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الکرام البرره.(۵۲)

آن حافظ قرآنی کـه ضــمن حفـظ آیـات آن، بـه مقررات عادلانه و انسـانی اش عمـل نمایـد، بـه همراه فرشـتگان نویسـنده و نیکوکردار قرآن خواهد بود.

آن گاه در گرامیداشت آنان می فرماید:

كِرامٍ بَرَرَةٍ

همان سفیران گرانقدر و شایسته کرداری که فرمانبردار پروردگارند.

از دیدگاه پاره ای منظور این است

که: همان سفیران گرانقدری که خود را برتر از گناه و زشتی می دانند و می دارند و هماره نیکوکار و شایسته کردارند.

«مقاتل» می گوید: قرآن شریف در شب قدر از لوح محفوظ به فرشتگان نویسنده وحی در آسمان دنیا فرود آمد؛ آن گاه فرشته وحی آن را، به صورت تدریجی بر قلب پاک پیامبر فرود آورد.

در ادامه آیات در هشداری سخت و تکاندهنده به کفرگرایان و انکارگران قرآن می فرماید:

قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ

عذاب و نفرین بر این انسان ناسپاس! چه چیزی او را در برابر خدا به کفرانگاری کشانده است؟

از دیدگاه پاره ای پیام و هشدار آیه متوجه هر انسان ناسپاس و حق ناپذیر است.

امّا از دیدگاه پاره ای دیگر منظور یکی از سردمداران شرک و بیداد، به نام «امیهبن خلف» یا «ابولهب» می باشد، چراکه پس از فرود سوره مبارکه «نجم» یکی از آن دو، نعره برآورد که: او به پروردگار ستاره فروزان کافر است. به همین دلیل قرآن روشنگری می کند که با وجود این همه دلیل و برهان بر وجود خدا و یکتایی ذات پاک و بی همتای او، و با این همه وسایل هدایت و اصلاح، چگونه این انسان در گمراهی پای می فشارد و ناسپاسی می کند!

از دیدگاه «مقاتل» و «کلبی» در آغاز آیه، «ما» پرسشی است و می پرسد: راستی چه چیزی او را گمراه ساخته است؟ و این بیان نشانگر آن است که اگر انسان درست بیندیشد و بر کران تا کران هستی نیک بنگرد و به فطرت پاک خویش باقی بماند و خردمندانه رفتار کند، با این همه اسبات نجات و وسایل هدایت و راهیابی به سوی حق و این نعمت های

متنوع و بی شمار، راه و موجبی برای گمراهی و ناسپاسی نیست.

آن گاه به انسان های ناسپاس و مغرور توجه می دهد که آیا به راستی از یاد برده اند که خدای توانا آنان را چگونه و از چه چیزی آفریده است.

مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ راستی خدا او را از چه چیزی آفرید؟

قالب و چهره آیه شریفه پرسشی است، امّا مفهوم آن تقریر و بیان می باشد، و منظور این است که: چرا این انسان ناسپاس، به اصل آفرینش خویش نمی نگرد که خدا او را از چه چیزی آفرید، تا آفرینش شگفت انگیز خود او باعث بیداری و هشیاری او گردد و او را به یکتایی خدا راه نماید.

سپس در بیان روشن تر همان اصل می فرماید:

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ او را از نطفه ای بی مقدار و ناچیز آفرید و به صورت گوناگون در آورد و اندازه مقررش بخشید، و به او نعمت شنوایی و بینایی و دیگر اعضا و اندام ها ارزانی داشت، و رزق و روزی و عمر و جوانی و حالات و شرایط گوناگونی را برای او مقرر فرمود.

و در همین مورد می افزاید:

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ سپس راه رشد و اوج به سوی کمال و جمال را برای او آسان ساخت.

به باور گروهی منظور این است که: آن گاه پس از آفرینش او از نطفه ای بی مقدار، راه را برای بیرون آمدن از شکم مادر و ولادت را برای او آسان ساخت؛ چراکه کودک در تالار وجود مادر به گونه ای است که سر او به طرف بالا و پاهای او به طرف پاهای مادر است، و دست توانای آفرینش به هنگام ولادت

او را بر می گرداند، و از سوی سر به خارج راه می نماید و ولادت را بر او آسان می سازد.

امّا به باور گروهی منظور این است که: سپس راه شایسته کرداری و کمال طلبی و یا گناه و گمراهی را، با ارزانی داشتن قدرت مقایسه و انتخاب برای او هموار ساخت.

با این بیان آیه مورد بحث بسان این آیه است که می فرماید: و هدیناه التجدین.(۵۳) و دو راه حق و باطل را به او نمایاندیم.

سپس در اشاره به پایان زندگی او در دنیا می فرماید:

ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ سپس او را به پایان زندگی رساند و با پدیده مرگ به حیات او پایان داد و در دل خاک نهانش ساخت.

به باور پاره ای سرانجام او را میراند و در دل خاک جای داد تا طعمه درندگان و پرندگان نگردد. امّا به باور «ابو عبیده» دستور به خاک سپاری او را داد.

در آیه بعد در اشاره به رستاخیز انسان ها می فرماید:

ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ سپس هنگامی که خواست او را برای حسابرسی و دریافت پاداش و کیفر کارش در دنیا بر می انگیزد.

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ نه، این گونه نیست که او می پندارد. او هنوز در برابر نعمت های بی شماری که خدا به او ارزانی داشته، حق سپاس ارزانی دارنده آنها را به جا نیاورده و پروردگارش را آن گونه که باید خالصانه نپرستیده و فرمان او را نبرده است.

به باور «مجاهد» پیام این آیه جهانشمول است و هشدارای است به همگان؛ چرا که هیچ کس در این جهان نمی تواند آن گونه

که شایسته و بایسته است سپاس نعمت های او را گذارد و او را بپرستد.

پرتوی از آیات به باور ما قرآن در آیات روشنگری که از کنارشان عبور کردیم به نکاتی چند که بسیار دقیق و زندگی ساز و شخصیت پرداز است توجه می دهد:

۱ - اصل نقد و نقدپذیری بسیاری از قرآن پژوهان به هنگام تلاوت و ترجمه و تفسیر آغازین آیات سوره عبس، تلاش می کنند تا به گونه ای شأن نزول و داستان فرود آنهارا، که به ظاهر به پیشوای گرانقدر توحید نظر دارد، یا نپذیرند و یا به گونه ای توجیه کنند.

به باور ما هرگز نیازی به این کار نیست، چرا که اگر منظور این آیات پیامبر گرامی باشد، و شأن نزول هم همان گونه باشد که ترسیم شد، تازه افتخاری بر افتخارات قرآن و پیامبر و انسان های کمال جو افزون می گردد، این گونه و با این بیان:

الف - تازه این درس را می دهد که اصل نقد اندیشه ها و عملکردها که از رازهای ترقی و رشد و کمال فرد و خانواده و جامعه ها و تمدن هاست و اینک از افتخارات نظام های مردم سالار و مترقی است، در قرآن شریف در پایه ای از اهمیت قرار دارد که خدا ناچیزترین ترک «اولی» را از محبوب ترین بنده اش نمی پذیرد و در قالب عتاب و خطابی اندیشاننده و درس آموز چون و چرا می کند و مورد نقد قرار می دهد.

ب - درس جالب دیگر نقدپذیری شگفت آور پیامبر است که با آن معنویت و اخلاق والایش به گواهی قرآن، به گونه ای که در روایت آمده است، نه تنها این نقد را می پذیرد که تا پایان عمر «عبداللّٰه» -

که موجب و باعث این نقد شده است – او را گرامی می دارد و از او تجلیل می کند، تا به همگان درس دهد که انتقادگر و حق گو و هر آن چه و هر آن کس که باعث یادآوری و تذکر و نقد گردد، باید گرامی داشته شود و نه تحقیر و سرکوب گردد و بدون دلیل درست و به صورت خودسرانه به بند و زندان و دخمه های انفرادی و وحشتناک کشیده شود.

ج – افزون بر این، این عتاب و خطاب همان گونه که بر پیامبر وحی می گردد، با نهایت صداقت و امانتداری حفظ می شود و نه سانسور و یا تحریف و یا کتمان حقیقت، آیا این ها افتخار نیست؟!

۲ – شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا

نکته دوّم در این آیات توجّه دادن انسان ها به شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خداست، و قدرشناسی و پاسداشت آن از سوی ما انسان ها باید این گونه باشد

۱ – به صورت دریافت درست پیام آن، به دور از هر نادرستی و ناپاکی و خرافه بافی و با ذهن و مغز سنگواره ای ویا با برخورد ابزاری با آن.

۲ – آن گاه ارائه جاذبه ها و زیبایی ها و ظرافت های مفاهیم آن به بندگان خدا، با زبان مهر و محبت، نه زبان خشونت و بی رحمی و خرافه و خرد ستیز و در تضاد با حقوق و آزادی انسان و حق حاکمیت او بر سر نوشت خویش .

۳ – و سرانجام عمل به پیام عدالت خواهانه و حریت طلبانه و بشر دوستانه آن در همه ابعاد، و نه گزینشی و بی قواره و بدون برنامه و خردورزی و خردمندی و آگاهی به

زمان و شرایط.

از این زاویه است که امام صادق فرمود: الحافظ للقرآن العامل به مع السّفره الکرام البرره(۵۴) فرد و جامعه و نظامی که قرآن را حفظ نمایـد و به راستی خالصانه و به دور از سوداگری بـدان عمل کنـد، با سـفیران گرانقدر و نیکو کردار خدا خواهد بود؛ نه کسـانی که تنهـا آن را بخواننـد و چاپ کننـد و زینت و زیور دنیای خویش و یا ابزار سـلطه و سرکوب سازنـد، و یا با تاریک اندیشی و اوهام، چهره ای گریزاننده و خرد ستیز از آن بسازند و به نمایش نهند!

۳ - با این همه نعمت ها و وسایل هدایت، ناسپاسی چرا؟

قرآن در این آیـات پس از تـوجه دادن انسـان به آفرینش شـگفت انگیز خویش و مراحـل گونـاگون آن، و آن گـاه یـادآوری نعمت هـای بی شـمار خـدا به انسان، از او می پرسـد که: راستی با این همه نعمت ها و وسایل هـدایت و اصـلاح و خودسازی، ناسپاسی و بیداد چرا؟

۴ - اصل اختیار و حق انتخاب و سرانجام روشنگری می کند که با این همه نعمت های مادی و معنوی که به انسان ارزانی شده است، و این همه وسایل بیداری و راهیابی و هدایت که بر سر راه او نصب گردیده، او از نعمت آزادی اندیشه و مقایسه و حق سنجش و حق گزینش برخوردار است، به همین جهت بایـد او را در این راه بـا مهر و مـدارا و روشـنگری و دلیـل و برهان قانع کننـده و خردپـذیر، در انتخـاب درست یـاری کرد، و جـایی برای تحمیـل و اجبـار و خشونت در کلاـم و عمل در این راه نمی گذارد؛ ای کاش تاریک اندیشان و خشونت طلبان

این را در می یافتند و بذر خشونت و ترور و پایمال ساختن حقوق و کرامت بندگان خدا را نمی افشاندند. ۲۴ – پس انسان باید به خوراک خود [نیک بنگرد.

۲۵ – ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم.

۲۶ – آن گاه زمین را [با رویش گیاهان به خوبی شکافتیم.

۲۷ – و در آن دانه رویانیدیم،

۲۸ – و [نیز] انگور و سبزی،

۲۹ – و درخت زیتون و خرما،

۳۰ – و بوستان هایی از درختان انبوه،

۳۱ – و میوه و چراگاه،

۳۲ – تا برای شما و دامهایتان وسیله بهره وری باشد.

۳۳ – پس هنگامی که آن فریاد گوش خراش در رسد،

۳۴ – روزی که انسان از برادرش می گریزد،

۳۵ – و از مادر و پدرش،

۳۶ – و همسر و پسرانش،

۳۷ – در آن روز هر یک از آنان کاری دارد که او را به خود مشغول داشته است.

۳۸ – در آن روز چهره هایی درخشانند،

۳۹ – خندان و شادمانند.

۴۰ – و چهره هایی هستند که در آن روز بر آنها غباری [از اندوه نشسته است.

۴۱ – تاریکی [وحشتناکی آنها را می پوشاند.

۴۲ – اینان همان کفرگرایان بدکردارند.

نگرشی بر واژه ها

حدیقه: به بوستان مشخص و محدود گفته می شود. جمع آن «حدایق» است.

غُلب: به درخت تنومند و بلند گفته می شود. این واژه از ماده «غلبه» برگرفته شده، و جمع آن «اغلب» و «غلباء» آمده است.

قضب: انواع سبزی خوردنی هایی که مرتب چیده می شود.

اَبّ: به چراگاه و علف ها و گیاهانی گفته می شود که برای چرانیدن دام ها آماده است.

شاعر می گوید: ...

ولنا الأبّ بها والمكرع و ما در آنجا چراگاه و نخلستانی در کنار آب داریم.

صّاخه: گوش خراش. این واژه از ریشه «صخ» به معنی خروش و صدای بسیار ناهنجاری است که گوش را کر می کند.

قتره: به دود سیاه و غلیظ گفته می شود و «باد سیاه» نیز که بسان دود است «قتار» گفته اند.

تفسیر

روزی که هر کس از دیگری می گریزد

در آیات پیش خدای فرزانه از آفرینش انسان و نعمت های بی شمارش در این مورد سخن گفت، اینک از رزق و روزی انسان سخن به میان می آورد تا او در این مورد بیندیشد و به انواع نعمت هایی که در این مورد به او ارزانی گردیده است، بنگرد تا شاید به خود آید و به جای ناسپاسی و کفرانگری و بیداد به سپاس نعمت ها و ارزانی دارنده آنها روی آورد و راه توحید گرایی و پروا را بر گزینند.

پیش از هر چیز می فرماید:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ انسان باید به انواع غذاها و میوه های لذت بخشی که می خورد و از آنها نیرو می گیرد و لذت می برد بنگرد، و نیک بیندیشد که چگونه پدیدآورنده هستی آن ها را از دل خاک پدید آورده و برای رزق و روزی بندگان آماده ساخته است؟ و نیز بیندیشد که چگونه به او قدرت و آگاهی بهره وری از آنها را داده است؟

آن گاه در اشاره ای اندیشاننده و گذرا به چگونگی پدید آوردن آنها می فرماید:

أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا

ما نعمت آب را به صورت بارشی فراوان از آسمان فرو ریختیم.

و می فرماید:

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا

از پی آن زمین را برای رویش روییدنی ها آن گونه که

لازم بود شکافتیم، و گلها و گیاهان و دانه ها و درختان را رویانیدیم.

و می افزاید:

فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا

سپس در کران تا کران زمین دانه های غذایی و نباتی را برای مصرف و انبارکردن رویانیدیم.

و نیز انگور و سبزی را پدید آوردیم.

وَ عِنَباً وَ قَضْباً

بدین سان انگور را به خاطر خواص و منافع بسیارش به صورت جداگانه نام می برد.

از دیدگاه برخی واژه «قضب» به معنی رطب نارسی است که یکی پس از دیگری بر زمین می افتد و علوفه دام ها می شود؛ امّا به باور گروهی به معنی انواع سبزیها می باشد، که به تدریج و در نوبت های مختلف چیده می شود و مصرف می گردد.

و در آیه بعد می فرماید:

وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً

و نیز درخت زیتون و خرمای فراوان رویانیدیم.

واژه «نخلاً» جمع «نخله» به معنی درخت خرما آمده، و زیتون نیز چیزی است که با فشردن آن روغن زیتون پدید می آید.

و می افزاید:

وَ حَدائِقَ غُلْباً

و بوستان هایی از درختان انبوه را رویانید ؟

واژه «حدائق» جمع «حدیقه» به معنی بوستان محدود و مشخص با درختان بلند و تنومند آمده است.

«مجاهد» می گوید: واژه «غلباً» به معنی باغی است که از درختان بسیار و تنومند پدید آمده است.

و نیز انواع و اقسام میوه ها و چراگاه ها را رویانید، که خودتان از میوه ها بهره می برید و دامهایتان نیز از چراگاه ها.

وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا

به باور پاره ای چراگاه برای دام ها بسان میوه ها برای انسان هاست.

و سرانجام در این مورد می افزاید:

مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ تا برای شما و چارپایان شما وسیله بهره وری و برخورداری باشد.

خروش گوش خراش رستاخیز

پس از توجّه دادن خردمنـدان و خردورزان عالم به اساسـی ترین نعمت ها و وسایل و امکانات زنـد گی، که هر کدام نمایشـگر قدرت بی کران و حکمت وصف ناپذیر خداست؛ اینک در اشاره به رسـتاخیز و رویدادهای تکاندهنده و مسئولیّت آفرین آن می فرماید:

فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ

پس هنگامی که آن خروش گوش خراش طنین افکند...

از دیدگاه پاره ای بسان «ابن عباس» منظور «صیحه» و خروش تکاندهنده در آسـتانه رستاخیز است که به گونه ای گوش ها را می خراشد که نزدیک است کر کند.

امّا از دیدگاه برخی دیگر، بدان جهت از آن خروش تکاندهنده به «صّاخّه» تعبیر می گردد، که به گوش همگان می رسد.

آن گاه در اشاره به هنگامه طنین انداز شدن آن خروش می فرماید:

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ آن خروش روزی خواهد بود که انسان از برادر خویش می گریزد...

سپس می فرماید:

وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ و از مادر و پدرش فرار می کند.

و می افزاید:

وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ و نیز از همسر و پسرانش...

آری، آن روز شـرایط به گونه ای است که هر کس در انـدیشه رهایی و نجات خویش است، و به عزیزترین کسان خویش هم توجه نشان نمی دهد، و هر کس از دیگری روی می گرداند و می گریزد، اگرچه همین انسان در دنیا در نهایت مهر و صـفا به آنها مهر می ورزید و در اندیشه آسایش و راحتی آنان بود.

از دیـدگاه گروهی او بدان دلیل از همه می گریزد که می ترسد آنان حقوق پایمال شده خویش را از او بخواهند، و از بیدادی که در حق آنان روا داشته است به بارگاه خدا شکایت برند.

و به باور پاره ای دیگر

بدان دلیل از نزدیک ترین کسان خود می گریزد که نیک می داند که هیچ کس نمی تواند برای او کاری انجام دهد.

و نیز ممکن است که فرد توحیـدگرا و با ایمان بدان دلیل که نزدیکانش کفرگرا و ظالم بودند و اهل آتشـند، بدانها ننگرد و یا به عکس.

و باز در بیان دلیل این گریز از همه می فرماید:

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ در آن روزِ تکاندهنـده هر کدام از انسان ها کاری دارد که سـخت سـرگرم آن است و دیگر هرگز فرصت اندیشه کار دیگری را ندارد و نمی تواند در مورد سرنوشت دیگران فکر کند.

از پیامبر گرامی در این مورد آوره انـد که: آن روز بزرگ مردم به صورت پابرهنه و عریان و ناتوان از گورها بر می خیزنـد، و از شـدت حرارت سـیلاب عرق از سـر و روی آنـان سـرازیر است، و به پرده گوش هـا می رسـد. بانویی گفت: ای پیامبر خـدا! چگونه مردم بدون پوشش و لباس برانگیخته می شوند، آیا چشمشان به اندام های دیگری نمی افتد؟

فرمود: آن روز هر کس در انـدیشه گرفتـاری و رهـایی خویش است به گونه ای که حتی به بـدن هـای برهنه و عریان هم نمی نگرد، و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت...

در ادامه آیات در اشاره به گروه های مختلف مردم و حال و روز مردم توحیدگرا و شایسته کردار می فرماید:

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ

در آن روز چهره هایی درخشان و فروزانند...

و به خاطر پاداش شکوهباری که دریافت داشته و به نجات و نیک بختی نایل آمده اند، خندان و شادمانند.(۵۵)

ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ

امّا در برابر آنان، آن روز چهره هایی نیز وارد صحرای محشر می گردند که بر آنها

غبار اندوه و گرفتاری نشسته و بسیار درهم هستند.

وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ

و تاریکی هراس انگیزی آنها را می پوشاند.

تَرْهَقُها قَتَرَةٌ

واژه «قتره» به معنی دود سیاهی است که از آتش بر می خیزد.

به باور «زیدبن اسلم» واژه «غبره» به معنی چیزی است که از آسمان به طرف زمین می آید و انسان را در بر می گیرد؛ امّا «قتره» چیزی است که از زمین به سوی آسمان زبانه می کشد.

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث که پایان بخش این سوره است می فرماید:

أُولئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ

اینان همان کسانی هستند که در قلمرو اندیشه و نظر کفرگرا و حق ناپذیرند، و در قلمرو عمل نیز، بدرفتار و بیداد پیشه و قانون ستیز.

پاره ای بسان فرقه «خوارج» بر این آیات استدلال کرده اند که انسان یا با ایمان است و یا کفرگرا؛ چراکه این آیات مردم را بر دو دسته تقسیم می کند و آنان را در برابر هم قرار می دهد، که عبارتند از مردم با ایمان و کفرگرا، و گروه سومی را به رسمیت نمی شناسد که مؤمنان گناهکار باشند؛ بر این باور نمی توان گروه سومی را پذیرفت که با چهره های زرد و یا رنگ دیگری وارد صحرای محشر گردند.

پرتوی از آیات ۱ - با این قدرت بی کران چرا نتواند رستاخیز را پدید آورد؟

در آیات تکاندهنده و اندیشاننده ای که گذشت قرآن نخست به پرتوی از قدرت بی کران خدا در پدید آوردن زنجیره ای از نعمت ها برای انسان توجه می دهد که عبارتند از:

انواع و اقسام خوردنی ها و نوشیدنی ها یا غذای جسم،

غذای روح و جان یا اندیشه ها و فرهنگ ها و آیین ها و کتاب ها،

به نعمت آب که چگونه از آسمان به صورت باران فرو می ریزد،

به نعمت خاک که با چه شگفتی و شکوهی در دل خویش دانه ها و میوه ها و انواع سبزیجات و ... را می رویاند و می پرورد،

به دانه های شگفت انگیز غذایی و نباتی و دارویی،

به انگور و خواص ویژه آن،

به انواع و اقسام سبزیها و گیاهان و گل های روح بخش،

به زیتون و روغن زیتون،

به خرمابن و خود خرما و خواص آن،

به باغ ها و بوستان های سرسبز و پر طراوت و زیبا و پر نعمت روی زمین،

به درختان تنومند،

به انواع میوه ها،

به چراگاه ها و علفزارها،

به هدف از آفرینش این نعمت ها و ...

آری قرآن نخست به این ها توجه می دهد، آن گاه می پرسد: چرا آن قادر توانا نتواند رستاخیز را پدید آورد و پاداش و کیفر نیکان و ظالمان را بدهد؟ راستی چرا نتواند؟(۵۶)

۲ - گوشه ای از رویدادهای روز رستاخیز

رویدادهای رستاخیز، هم بسیار است و هم تکاندهنده و تفکرانگیز.

گوشه ای از رویدادهای سهمگین آن روز، گریز و فرار انسان از نزدیک ترین کسان خویش است، و از این گروه ها می گریزد:

از برادر که یار و یاور انسان است،

از مادر که سمبل عشق و مهر است،

از پدر که اصل وجود انسان از اوست،

از همسر که شریک عشق و زندگی است،

از فرزند که پاره ای از وجود اوست، چرا که آن روز گرفتاری ها به گونه ای او را احاطه می کند که تنها در اندیشه نجات خویش است.

و نیز بدان جهت می گریزد که می ترسد آنان حقوق خود را بخواهند.

و یا به خاطر این که می داند از کسی کاری ساخته

نیست.

و یا بدان دلیل که راه ها و صف های خوبان و ستمکاران و نواندیشان و تاریک اندیشان سیاهکار از هم جداست.(۵۷)

از پیامبر آورده اند که فرمود:

ثلاثه مواطن لا یذکر فیها احدا حداً: عند المیزان حتی نیظر ایثقل میزانه ام یخف؟ و عند الصراط حتی ینظر ایجوزه ام لا؟ و عند الصحف حتی ینظر بیمنه یأخد الصحف ام بشماله؟ فهذه ثلاثه مواطن لایذکر فیها احد حمیمه و لا حبیبه و لا قریبه و لا صدیقه، و لابنیه و لا والدیه(۵۸)

در روز رستاخیز در سه توقف گاه است که هیچ کس به یاد دیگری نخواهد بود:

۱ - در پای میزان سنجش عملکردها، تا بنگرد که میزان عملکرد شایسته اش سنگین است و یا سبک؟

۲ - در برابر «صراط»، تا دریابد از آن می گذرد یا به دوزخ سقوط می کند؟

۳ - و به هنگام دریافت نامه های عمل، تا ببیند به دست راست او می دهند یا دست چپ؟ آری، در این سه جا کسی در اندیشه دیگری نیست و دوست صمیمی، یار پر مهر، نزدیکان و بستگان، دوستان پراخلاص، فرزندان، و پدر و مادر را فراموش می کند، و بدانها توجه نمی کند؛ چرا که هر کس در اندیشه رهایی خویش است و آن گاه به تلاوت این آیه پرداخت که:ه لکل امرءٍ منهم یومئذ شأن یغنیه(۵۹)

۳ - چهره های نورافشان و تیره و تار

و آخرین نکته این است که در این آیات خدای فرزانه انسان ها را از نظر سرانجام و سرنوشت به دو گروه تقسیم می کند، که عبارتند از:

۱ - کسانی که در زندگی به راستی توحیدگرا بودند و حقوق بشر را رعایت نمودند که با چهره ای

نورافشان وارد صحرای محشر می گردند.

۲ – و پایمال کنندگان مقررات خدا و حقوق و آزادی و کرامت بشر که روسیاه و تیره بخت خواهند بود.(۶۰)

تفسیر اطیب البیان

سوره عبس ، غرض سوره :توبیخ و عتاب کسانی که ثروتمندان را بر ضعفاء و مساکین مؤمنین مقدم می دارند و اهل دنیا را احترام می کنند و اهل آخرت را خوار می شمارند، و اشاره به خلقت انسان وحقارت اودربرابر ساحت عظمت الهی و انذار و تهدید انسان از قیامت .

(۱) (عبس و تولی):(چهره در هم کشید و روی گردانید)

(۲) (ان جاءه الاعمی):(از اینکه مرد کوری نزد او آمد)

(۳) (و ما یدریک لعله یزکی):(تو چه می دانی شاید او تزکیه شده باشد)

(۴) (او یذکر فتنفعه الذکری):(و یا در برخورد متذکر شده و آن تذکر به او نفع برساند)ظاهرا مردی از بنی امیه در نزد رسولخدا ص بود که ابن مکتوم نابینا وارد شد و درجنب او نشست ، او از ورود وی ناراحت گردید، و چهره درهم کشید و روی گردانید،آیه شریفه با توبیخی شدید می فرماید: او از آمدن شخص نابینا ناراحت شد، با اینکه خبرنداشت که آیا آن نابینا مردی صالح بود و با اعمال صالح ناشی از ایمان ، خود را پاکیزه کرده بود یا نه ، شاید تزکیه شده بود و یا آمده بود تا با تذکر و گوش دادن به مواعظرسولخدا ص بهره مند شده و به تطهیر خود موفق گردد.

(۵) (اما من استغنی):(اما آنکه اظهار توانگری و بی نیاز می کند)

(۶) (فانت له تصدی):(تو به او روی خوش نشان می دهی)

(۷) (و ما علیک الا یزکی

):(فکر می کنی اگر هم پاک نشود، مسئول نیستی)

(۸) (و اما من جاءک یسعی):(و اما آنکه شتابان به نزد تو آمده)

(۹) (و هو یخشی):(در حالیکه از خدا می ترسد)

(۱۰) (فانت عنه تلهی):(تو از او تغافل می کنی)در توضیح ملاک آن عبوس شدن و اعراض ، خطاب به آن شخص عبوس ،می فرماید:تو بسیار به وضع مستکبران و اعراض کنندگان و توانگرانی که توانگری خود را به رخ مردم می کشند و اظهار ریاست می کنند، توجه می کنی و زیاد به وضع آنهااهتمام و اعتناء می کنی ، در حالیکه اگر آنها نخواهند خود را پاک کنند، بر تو تکلیفی نیست ، تا رهایی از آن مسئولیت تو را حریص کند به مسلمان شدن او و باعث شود که ازوضع کسانی که قبلا با طیب خاطر مسلمان شده اند غفلت کنی و از وضع آنکس که خودرا پاک کرده و از خدا می ترسد بی اعتناء باشی و کسی را که با شتاب به نزد پیامبر ص می آید تا بوسیله معارف دین و مواعظی که از پیامبر می شنود خود را پاک کند و از خدامی ترسد، به امرش توجهی نداشته باشی و خود را بکار دیگر مشغول سازی .

(۱۱) (کلاانها تذکره):(چنین مکن ، همانا این قرآن یک تذکر و پند است)

(۱۲) (فمن شاء ذکره):(برای هر کس که بخواهد از آن پند گیرد)

(۱۳) (فی صحف مکرمه):(تذکری در صحیفه های ارجمند)

(۱۴) (مرفوعه مطهره):(که والا و پاکیزه است)

(۱۵) (بایدی سفره):(وبدست سفیرانی نوشته شده)

(۱۶) (کرام برره):(گرامی و نیکو)آنگاه می فرماید: نه اینچنین

رفتاری درست نیست ، همانا این آیات قرآن تذکره وموعظه ایست که هر پندپذیری از آن متعظ می شود و تذکر دهنده ایست که اعتقاد حق وعمل حق را تـذکر می دهـد، و هر کس خواست می توانـد به یاد قرآن و معارف آن باشد وقرآن این مطلب را تـذکر می دهـد که مردم بـدانچه فطرت بسوی آن هـدایت می کنـد، منتقل شونـد و آن عقایـد و اعمال حقه ایست که در لوح فطرت محفـوظ است ، بنـابراین دردعـوت و تـذکر قرآن اکراه و اجبـاری نیست و نفع پـذیرش آن تنهـا عایـد خـود انسـان می شود.در ادامه می فرماید: قرآن در صـحفی نوشـته شده که در نزد خدا عظیم القدر و رفیع المنزلت است و از هر باطل و سـخن بیهوده و شـک و تنـاقض ، پـاکیزه و مطهر است .و این صـحائف متعـدد (۳۷)بـدست رسولانی بزرگوار و محسن نوشـته شده ، ملائکه مخصوصـی که هم در نزد پروردگارشان ذاتا بزرگوارنـد و هم در عمل نیکوکار می باشـندو ایشان مسـئولیت حمل آن صحف و رساندن آن به پیامبران را به عهده دارند و این ملائکه احتمالا اعوان و یاران جبرئیل در امر القاء وحی هستند.

(۱۷) (قتل الانسان ما اکفره):(خدا بکشد انسان را، چقدر کفران پیشه است)

(۱۸) (من ای شی ء خلقه):(مگر خدا ا ورا از چه خلق کرده که به خود چنین اجازه ای می دهد؟)

(۱۹) (من نطفه خلقه فقدره):(مبدأخلقتش نطفه ای بوده که بعدااوراتقدیرنمود)

(۲۰) (ثم السبیل یسره):(و سپس راه سعادتش را آسان و فراهم کرد)

(۲۱) (ثم اماته فاقبره):(آنگاه او را دچار مرگ نمود و سپس او را وارد

قبرساخت)

(۲۲) (ثم اذا شاء انشره):(و سپس هر وقت که بخواهد او را زنده می کند)

(۲۳) (کلا لما یقض ما امره):(اما آیا شکر خدا را به جا آورد؟ نه بلکه کفر و عصیان ورزید) این آیه در مقام نفرین است به انسان که طبیعتش دل دادن به شهوات و فراموشی پروردگار خود و استکبار ورزیدن از اوامر اوست ، می فرماید: خدا انسان را بکشد،چقدر کفر می ورزد؟ و کفر در اینجا مطلق حق پوشی است و دو مصداق دارد: یکی انکار ربوبیت خدا و دیگر، ترک عبادت او، به گونه ای که تدبیر خود را به غیر خدا نسبت دهد و منکر ربوبیت خداوند شود، در ادامه می فرماید: مگر انسان از چه چیزی خلق شده و در خلقت او چه علتی بوده که باعث شده او اینطور کفر بورزد و استکبار کند؟ اواز نطفه ای حقیر و بی ارزش آفریده شده و سپس خداوند او را در ذات ، صفات وافعالش تقدیر نموده و به او قدرت و توانایی داده ، پس او نباید از حد بندگی پروردگارش تجاوز کند، چون تدبیر ربوبی از هر سو به او احاطه دارد و او نمی تواندبدون تقدیر الهی مستقلا به خواسته خود برسد.و همه افعال و اعمال او توسط خدا تقدیر شده ، اما در عین حال این امر مستلزم جبرنیست ، چون هر فعلی که از انسان سر می زند به اختیار خود اوست و خدا راه خیر وسعادت را به او نمایانده و پیمودنش را برای او آسان و فراهم کرده و این خود اوست که با اختیار یا سوء اختیار

راه خود را در زندگی انتخاب می کند، پس انسان در قبال اعمال خود مسئول است ، اگر چه که اعمال او به تقدیر الهی نیز بستگی دارد، و در ادامه می فرماید: خداست که پس از طی دوران زندگی زمینی ، انسان را می میراند و سپس انسانهای دیگر را هدایت می کند که جسد او را در زمین دفن کنند(۳۸).و سپس همین خداست که هر وقت اراده کند انسان را بعد از مرگ و به منظور تصرف مجددا زنده می سازد، با این همه این انسان که از اولین لحظه وجودش تا به آخرین مرحله آن تحت تدبیر خدای تعالی است ، به جای آنکه در برابر مقام ربوبیت الهی خاضع شود و لوازم عبودیت را به جا آورد و نعمات او را شکر گزارد، هرگز دستورات الهی رابه انجام نرساند، بلکه کفران ونافرمانی کرد، پس شأن این آیات این است که می خواهدطبیعت انسان را ملامت و مذمت کند و بفرماید: طبع انسان چنین است که اگربه خودش وانهاده شوددرکفرافراطمی کند.

(۲۴) (فلینظر الانسان الی طعامه):(پس انسان باید در غذای خود بنگرد)

(۲۵) (انا صببناالماء صبا):(این ما بودیم که آب باران را به نحوی شگفت ازآسمان فرستادیم)

(۲۶) (ثم شققنا الارض شقا):(و سپس زمین را با گونه ای ناگفتنی بوسیله دانه هاشکافتیم)

(۲۷) (فانبتنافیها حبا):(و در آن دانه ها رویاندیم)

(۲۸) (و عنبا و قضبا):(و انگور و سبزیجاتی)

(۲۹) (و زیتونا و نخلا):(و زیتون و نخلی)

(۳۰) (و حدائق غلبا):(وباغهای پر درخت و انبوهی)

(۳۱) (و فاکهه و ابا):(و میوه و چراگاهی)

(۳۲) (متاعا لکم و لانعامکم):(تا وسیله زندگی شما و چهار

پایانتان باشد)می فرماید: با اینکه خداوند، هزاران نعمت به انسان ارزانی کرده ،اما شایسته است که انسان با نظر و مطالعه دقیق پیرامون طعامی که می خورد و با آن سد جوع می کندبیاندیشد و اگر همین یک نعمت را مطالعه کند، سعه تدبیر پروردگارش را در خواهدیافت و عقل او حیران و مبهوت می گردد و متوجه می شود که خدای تعالی چقدر نسبت به صلاح حال انسان و استقامت امر او عنایت داشته و به همه احوال او احاطه دارد(۳۹).سپس در توضیح چگونگی آفرینش طعام و شرح آن می فرماید: این ماییم که آب باران را بر زمین فرو می فرستیم و چشمه ها و نهرها را در آن جاری می سازیم و زمین رابوسیله جوانه گیاهان می شکافیم و سپس انواع دانه ها مانند گندم و جو و ... را از زمین بیرون می آوریم و انواع انگور و سبزیجات مختلف و نیز درخت زیتون و درخت خرماو بوستانهای محصور با درختان ستبر و عظیم و انواع میوه ها و مراتع و چراگاهها را پدیدمی آوریم ، و همه این روییدنیها برای آنست که شما و چهارپایانتان را بهره مند ساخته واطعام کنیم و شما با آنها زندگیتان را تداوم بخشید، و پروردگاری که شما را آفریده ، وامور شما را تدبیر کرده و شما را روزی می دهد، مدبر امر چهارپایانتان نیز هست ، اوست که آنها را برایتان مسخر کرده .

(۳۳) (فاذا جاءت الصاخه):(وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید)

(۳۴) (یوم یفر المرء من اخیه):(روزی که هر کس از برادرش هم فرار می کند)

(۳۵) (و امه و ابیه):(و

از مادر و پدرش)

(۳۶) (و صاحبته و بنیه):(و از همسر و فرزندانش)

(۳۷) (لکل امری ء منهم یومئذ شان یغنیه):(در آن روز هر کس آنقدر گرفتاراست که به فکر دیگری نمی افتد)در اینجا به سرانجام آن تدبیر عام ربوبی اشاره می کند که امر قیامت است و انسانها درآن نشأت جزای اعمال خود را دریافت می کنند.می فرماید: وقتی که صیحه شدیدی که از شدتش گوشها کر می شود،(یعنی همان نفخه صور)فرا برسد، درآن روز، شدت به قدری است که انسان اقربا و نزدیکان خود را که یک لحظه در دنیا طاعت فراقشان را نداشت و آنها را پشت و پناه خود می دانست و درگرفتاریها به آنان پناه می برد، فراموش می کند و حتی از آنها می گریزد، چون شدت وگرفتاری آنچنان انسان را احاطه می کند و هر فردی آنقدر گرفتاری دارد که نمی تواند به چیز دیگری بیاندیشد، بنابراین همین گرفتاری به خود و شدت آن انسان را از اندیشیدن به دیگران کفایت می کند.

(۳۸) (وجوه یومئذ مسفره):(چهره هایی در آن روز نورانی هستند)

(۳۹) (ضاحکه مستبشره):(خندان و مسرور)

(۴۰) (و وجوه یومئذ علیها غبره):(و چهره هایی غبار آلود و اندوهبار)

(۴۱) (ترهقهاقتره):(به گونه ای ظلمت و کدورت از آنها می بارد)

(۴۲) (اولئک هم الکفره الفجره):(آنان همین کافران فاجرند)می فرماید،در روز قیامت مردم به دو گروه تقسیم می شوند: اهل سعادت و اهل شقاوت و هر یک از این دوگروه از چهره و سیمایشان شناخته می شوند.اهل سعادت چهره هایی نورانی و درخشان دارند که فرح و شادمانی و انتظار آینده ای خوش و سعادتمند

ازچهره هایشان هویـداست و به دلیل همین بشارت خندان هسـتند.و اهل شـقاوت چهره های غبار گرفته و کدر دارند که نشانه هـای غم و انـدوه در آن آشـکار است و سـیاهی و تـاریکی بر چهره هایشـان نشسـته ، و این گروه جـامع بین دو صـفت کفر و فجورنـد، که کفر متعلق به قلب و اعتقـاد، و فجور متعلق به بـدن و عمـل است ومنظور از آن ارتکـاب گناهان شـنیع می باشـد، شایـد هم منظور از کفر، کفران نعمـات ومنظور از فجور مطلق گناهـان باشـد، و این عبـارت تعریف اهـل شـقاوت و طائفه دوم است و اینکه گروه سـعادتمند را تعریف ننمود و از طـائفه اولی نـام نبرد، به جهت آنست که سـیاق کلام انـذار مردم از عاقبت وخیم طائفه دوم بوده است .

تفسیر نور

بر اساس روایات اهل سنّت، شخصی به نام عبداللّه بن امّ مکتوم که فردی نابینا بود، به مجلس پیامبر وارد شد، در حالی که آن حضرت با بزرگان قریش همچون ابوجهل و عُتبه جلسه داشت و آنان را به اسلام دعوت می کرد. او که نابینا بود و حاضران را نمی دید، مکرّر از پیا

بر می خواست که قرآن بخواند تا او حفظ کند.

لذا نوعی کراهت و ناراحتی در چهره آن حضرت ظاهر شد. در اینجا بود که آیات اولیه سوره عبس نازل شد و آن حضرت را مورد عتاب و سرزنش قرار داد.

البتّه در آیات مورد بحث، دلالت روشنی بر اینکه شخص عبوس کننده، پیامبر بوده است وجود ندارد و روایات اهل سنّت، آن را مطرح کرده است. امّا در روایتی که از امام صادق علیه السلام رسیده، این آیات در شأن مردی از بنی

امیّه نازل شده که در محضر پیامبر بوده و به

گام ورود ابن مکتوم، چهره درهم کشید و روی بگرداند.<۷۳۵>

مرحوم سیّد مرتضی در کتاب متشابه القرآن، روایات اهل سنّت را مردود دانسته و با استناد به دیگر آیات قرآن می فرماید:

خداوند اخلاق پیامبر را ستوده و درباره او فرموده است: <<انّک لعلی خلق عظیم>><۷۳۶> تو دارای خلق نیکو و بزرگوارانه هستی ودر دو مورد آن حضرت را به تواضع در برابر مؤمنان سفارش نموده است: <<واخفض جناحک للمؤمنین>><۷۳۷>، <<واخفض جناحک لمن اتّبعک من المؤم

ن>><۷۳۸>

علاوه بر آنکه اگر پیامبر چنین اخلاقی داشت، بر اساس آیات دیگر قرآن، اصولاً در تبلیغ توفیقی نداشت. چنانکه خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید: <<لو کنت فظّاً غلیظ القلب لانفضّوا من حولک>><۷۳۹> اگر تندخو و خشن بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند.

ده آیه انتقاد به خاطر چهره درهم کشیدن و عبوس کردن در برابر نابینایی که برای او خنده و ترشرویی فرقی ندارد، نشان دهنده حساسیت اسلام در برخورد با طبقه محروم است.

مراد از <<مَن إستغنی>> یا بی نیازی مالی است که باعث می شود شخص خود را برتر از دیگران بداند و یا بی نیازی از ارشاد و هدایت است که شخص، دیگران را گمراه و منحرف ببیند. البتّه جمع میان هردو نیز ممکن است، یعنی شخص در اثر ثروت زیاد، گرفتار غرور شده و به سخ

حق دیگران گوش فراندهد.

۱- نقص عضو نشانه نقص شخصیّت نیست. (احترام نابینایان و معلولین و افراد ناقص الخلقه لازم است.) <<عبس و تولّی أن جائه الاعمی>>

۲- ارزش اخلاق به خاطر کمال ذاتی آن است، نه خوشایند دیگران. (نابینا که عبوس کننده را نمی بیند تا شاد یا ناراحت شود.) <<عبس

و تولّی أن جائه الاعمی>>

۳- اسلام با روحیه استکبار و تحقیر دیگران مخالف است. <<ما یدریک لعلّه یزّکی>>

۴- به ظاهر افراد نمی توان قضاوت کرد. (گاهی نابینا، از افرا بینا طالب تر است) <<الاعمی... لعلّه یزّکی >

۵ - میزان پـذیرش افراد جامعه متفاوت است. در برابر ارشاد و دعوت پیامبر، گروهی تزکیه می شونـد و گروهی در حـدّ تذکّر سود می برند. <<یزّکّی او یذکّر>>

۶- تذکّر دادن، بی نتیجه نیست و اثر خود را می گذارد. <<یذّکر فتنفعه الذکری >

۷- اصل، ایمان انسان هاست نه ثروت و سرمایه آنها. <<امّا من استغنی امّا من... یخشی>>

۸ - پیامبر مسئول ارشاد مردم است نه اجبار آنان. <<و ما علیک ألاّ یزکّی >

۹- احساس بی نیازی محکوم است. جمله <<امّا من استغنی>> در مقام انتقاد است.

۱۰- احساس بی نیازی و خود را کامل و بی نیاز دانستن، سبب محروم شدن از تزکیه است. <<من استغنی .. اَلاّ یزکّی >

۱۱- طبقه محروم با سرعت به سراغ اسلام می آیند. <<جاءک یسعی >

۱۲- خشیت درونی با تلاش و حرکت بیرونی باید توأم باشد. <<یسعی و هو یخشی >

۱۳- راه خودسازی، درک محضر پیامبر و یا استاد ربّانی است. <<جاءک یسعی >

۱۴- در شیوه تبلیغ برخورد دوگانه با فقیر و غنی جایز نیست. <<فانت له تصدّی - فانت عنه تلهّی >

«صُحف» جمع «صحیفه» به معنـای مکتوب است. «سـفره» جمع «سـافر» به معنـای کاتب است، چنانکه «اسـفار» جمع «سِـفر» به معنای کتاب است. «برره» جمع «بارّ» به معنای نیکو کار است.<۷۴۰>

مراد از «سـفره»، سـفیران و رسولان وحی، یعنی فرشتگانی هستند که وحی الهی را به پیامبران می رسانند و این فرشتگان، یاران جبرئیل و تحت امر او هستند که قرآن درباره او

می فرماید: <<انّه لقول رسول کریم... مطاع ثمّ امین>><۷۴۱> راه خدا هم آسان است و هم زمینه ف

ی و فکری و فقهی دارد.

۱- آیات قرآن مایه تذکّر و عامل بیداری فطرت بشری است. <<انَّها تذکره>>

۲- مقام و مرتبه قرآن برتر از دسترسی نااهلان و تحریف و تغییر آنان است. <<مرفوعه مطهّره>>

۳- قرآن را باید در جایگاه بلند قرار داد. <<مرفوعه>>

۴- قرآن باید از هر آلودگی حفظ شود. <<مطهّره>>

۵ - در دعوت قرآن، اکراه و اجباری نیست و هرکس بخواهد با اختیار خودش آن را می پذیرد. <<فمن شاء ذکره>>

۶- آنچه را خداوند تکریم کرده ما نیز باید تکریم کنیم. <<صحف مکرّمه>>

۷- قرآن کریم را، فرشتگان کرام به پیامبر می رسانند. <<صحف مکرّمه... بایدی سفره کرام>> (هم سرچشمه قرآن خداوند کریم است و هم خود قرآن و هم آورندگان آن و هم بر کسی که نازل شده است.)

در میان انواع برخوردهایی که با مردگان می شود، دفن آنها در گور، شیوه ای است که خداوند به انسان آموخته است. در آیه ۳۱ سوره مائده می خوانیم: <<فبعث الله غراباً یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءه اخیه>> آنگاه که قابیل در فکر چاره جویی و پنهان کردن جسد بی

ان برادرش هابیل بود، خداوند با فرستادن کلاغی، دفن در خاک را به او آموخت.

۱- انسانِ کافر و ناسپاس مورد لعن خداست. <<قتل الانسان ما اَکفره>>

۲- در شیوه تبلیغ گاهی باید برای گروهی تند سخن گفت. <<قتل الانسان>>

۳- به آفرینش خود از نطفه ناچیز بنگرید تا از کفر و غرور دست بردارید. <<من نطفه خلقه>>

۴- آفرینش انسان تصادفی نیست، بلکه از روی حساب و کتاب و تقدیر و اندازه گیری است. <<فقدّره>>

۵ - آفریدن، دلیل قدرت

و اندازه گیری، دلیل حکمت است. <<خلقه فقدّره>>

۶- با آسان بودن راه شناخت حق و پیمودن آن، چرا گروهی بی راهه می روند؟ <<قتل الانسان ما اکفره... ثم السّبیل یَسّره>>

۷- خداوند با آسان کردن راه تکامل، اتمام حجت کرده است. <<ثم السبیل یَسّره>>

۸ - انسان دارای استعدادهای زیادی است که با پیمودن راه حق به تکامل می رسد. <<ثم السّبیل یَسّره>>

۹- انسان که مرگ و قبر را می بیند، چرا سرسختی می کند؟ <<قتل الانسان ما اکفره... ثم اماته فَاقبره>>

۱۰- تمام کارها در حقیقت منسوب به اوست. <<اماته فاقبره>>

۱۱- معاد، جسمانی است. <<اقبره... انشره>> یعنی همان را که در قبر برد، بیرون آورد.

۱۲- با اینکه راه باز و حرکت آسان است، امّا گروهی وامانده اند. <<ثم السّبیل یسّره... لمّا یقض ما امره>>

۱۳- توحید و نبوت و معاد در کنار یکدیگر مطرحند. <<خلقه - السّبیل یسّره - انشره>>

۱۴- زمان وقوع قیامت تنها در اختیار خداست. <<اذا شاء انشره>>

۱۵- انسان از ابتدا تا انتها تحت تدبیر و در دست اوست. <<خلقه - اماته - انشره>>

«صبّ» به معنای فرو ریختن آب از بلندی است که شامل نزول باران از آسمان و ریزش آب از آبشارها نیز می شود.

«قضب» به سبزیجاتی گفته می شود که تر و تازه چیده و خورده شود و شامل علف و یونجه حیوانات نیز می گردد.

مراد از «شققنا الارض»، شکافتن زمین به وسیله جوانه گیاهان است که برای سربرآوردن از خاک، آن را می شکافند و به رشد خود ادامه می دهند.

مراد از «حبّاً» حبوباتی است که به مصرف غذای انسان می رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال اینها.

«حدائق» جمع «حدیقه» به معنای بوستانی است که اطراف آن دیوار کشیده باشند و

«غُلب» جمع «غَلباء» به معنای درخت بزرگ و تنومند است.

انسـان بایـد به غـذای خود بنگرد که آیـا از حلال است یا حرام، دیگران دارنـد یا ندارنـد، نیروی بـدست آمـده از آن در کجا صرف می شود و این غـذا چگونه بـدست آمـده است؟ امـام بـاقرعلیه السـلام در ذیـل آیه <<فلینظر الانسـان الی طعـامه>> فرمودند: انسان بنگرد که علم خود را از

ه کسی می گیرد<۷۴۲> و طعام را شامل طعام معنوی دانستند.

۱- انسان، مأمور به تفکر در غـذا، به عنوان یکی از نعمت های خـداست، خوردن بی فکر کار حیوان است. <<فلینظر الانسان الی طعامه>>

۲- اگر ملاکهای معنوی نباشد، انسان و حیوان در کامیابی از غذا و طبیعت، در یک ردیفند. <<متاعاً لکم و لانعامکم>>

۳- دقّت در پیدایش نعمت ها، وسیله ای برای کفر زدائی است. <<قتل الانسان ما اکفره... فلینظر الانسان الی طعامه>>

۴- هستی، مدرسه خداشناسـی است، چه سیر تکاملی درون انسان و چه بیرون انسان. <<من نطفه خلقه فقدّره - اماته - انشره صببنا الماء صبّا شققنا الارض شقّا... >>

۵ - ریزش بـاران و رویش انواع گیاهـان و درختان، هدفمنـد است و فراهم شـدن غـذا برای انسان و حیوانات، یکی از حکمت های آن است. <<انّا صببنا الماء... شققنا الارض... فانبتنا فیها حبّاً... متاعاً لکم و لانعامکم>>

۶- انگور، زیتون و خرما، از میوه های مورد سفارش قرآن است. <<عنباً... زیتوناً و نخلًا>>

«صاخّه» به معنای صدای وحشـتناکی است که نزدیک است گوش را کر کند. مراد از آن، یا صیحه ی برپا شدن قیامت است و یا ناله و فریاد گوش خراش مردم در آن روز.

در آیات قبل، از معاش بحث شد و در این آیات از معاد گفتگو می شود.

در باره انگیزه فرار انسان

از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان، مطالبی می توان گفت، از جمله اینکه می گریزد تا مبادا برادرش از حقوق خود مطالبه کند و او را گرفتار سازد.

می گریزد تا مورد تقاضای دیگران قرار نگیرد. می گریزد تا رسوایی او را دیگران نفهمند. می گریزد تا به کار خود برسد و تکلیفش زودتر روشن شود. <<لکلّ امری ء منهم یومئذ شأن یغنیه>>

۱- قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدر از پسر. <<فاذا جاءت الصاخه یوم یفرّ...>>

۲- روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می شود.<<یفرّ المرء من اخیه و...>>

۳- در قیامت، هرکس به فکر نجات خویش است. <<لکلّ امری ء... شأن یُغنیه>>

۴- در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست. <<لکل امری ء منهم یومئذ شأن یغنیه>>

«مستبشره» با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شکفته شود. «غَبره» و غُبار به معنای گرد خاک فرونشسته برچیزی است. «قَتره»، دود سیاهی است که برمی خیزد و «رهق» به معنای فراگرفتن و پوشاندن است.

این آیات، مردم را در قیامت به دو دسته تقسیم می کند: اهل سعادت و اهل شقاوت، که هر دو گروه با سیما و چهره شان شناخته می شوند. چون صورت انسان، آئینه سیرت اوست و شادی و غم درونی او در چهره اش ظاهر می گردد.

این سوره با چهره درهم کشیدن در دنیا آغاز و با چهره دود آلوده شدن در قیامت پایان می یابد. <<عَبَس....تَرهقُها قتره>>

«کَفره» جمع کافر و «فَجره» جمع فاجر است. اولی اشاره به فساد عقیده دارد و دومی اشاره به فساد عمل.

۱- معاد جسمانی است. <<وجوه یومئذ...>>

۲- چهره باز و خندان یک ارزش است. <<مسفره، ضاحکه>>

۳- خنده های

قیامت، بر اساس بشارت به آینده ای روشن است. <<ضاحکه مستبشره>>

۴- آلودگی به گناه در دنیا، سبب آلودگی چهره در قیامت می شود. <<ترهقها قَتره اولئك هم الکَفَرهُ الفجره>>

۵ - کفر، سبب ارتکاب گناه و فسق و فجور است. <<الکفره الفجره>>

۶- صورتِ اهل ایمان و تقوی، شاد و خندان است. (به قرینه اینکه صورتِ اهل کفر و فجور، دود آلود است) <<وجوه یومئذ مسفره... وجوه یومئذ علیها غبره>>

۷- از بهترین شیوه های تبلیغ، مقایسه است. <<وجوهٌ... وجوهٌ>>

۸ - گناه، باعث می شود که چهره پاك الهی انسان، با نقابی زشت و سیاه پوشیده شود. <<علیها غَبره ترهقها قتره>>

«والحمد للّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

One day when the Holy Prophet was in conversation with some of his companions, a blind man, Abdullab ibn Ummi Maktum, who was also poor, came to meet him and learn the Quran. The Holy Prophet received him with kindness and asked him to sit beside him. The Quraysh leaders did not like the interruption, particularly the respect and honour given to him by the Holy Prophet. One of the companions frowned and turned his back on him, which displeased Allah, and this surah was revealed.

Some commentators say that the pronoun "he" in abasa refers to the Holy Prophet who disliked the interruption at a time when he was engrossed in earnest discourse with some of the pagan Quraysh leaders.

As has been mentioned in the commentary of many verses, particularly Baqarah: ۷۸; Mumin: ۵۵; Fat-h: ۲ and Muhammad: ۱۵ to ۱۹, a large number of Muslim scholars try to find out imaginary weaknesses in the character of the

Holy Prophet so as to minimise the actual shortcomings, deviation and waywardness found in the companions whom they present as heroes of Islam. It is a preconceived plan to bring the infallible status of the Holy Prophet to the ordinary level of temporal rulers, which has been fully exposed in the commentary of above noted verses. For the perfection bestowed on the Holy Prophet refer to the commentary of Ahzab: ۲۱ .and Qalam: ۴

:Aqa Mahdi Puya says

The commentators who have depended on the sources, other than the Ahl ul Bayt, say that the nominative pronoun in verse ۱, the subjective pronoun in verse ۲, and the pronouns in verses ۳, ۶, ۷ and ۸ refer to the Holy Prophet. It is a deliberate attempt to .belie the infallibility of the Holy Prophet

To know the reason see commentary of verses mentioned above. According to the Ahl ul Bayt all the pronouns refer to a companion who was present there and frowned in anger as soon as Abdullah ibn Ummi Maktum sat beside the Holy Prophet. If, as said by such commentators, the Holy Prophet was deeply and earnestly engrossed in explaining the right path to pagan leaders whose conversion he had long cherished and did not pay attention to a man who had already embraced Islam, then this act .should not have been censured by Allah

The question in verse ۳ clearly indicates that the doubt "whether Abdullah would grow in knowledge if the Holy Prophet talked to him" could only creep into the mind of a

person whose faith was not fully strengthened. It could never come to the mind of a messenger of Allah who had been sent to preach the religion of Allah to one and all, .irrespective of the listeners worldly position

Verse ۴ asserts that it is more likely that a poor man on account of his will to learn may grow in his spiritual development more than a wealthy leader who was proud of his possessions, referred to in verse ۵, and it was he who frowned in anger (in verse ۱). The wealthy companion who looked down upon Abdullah is commanded to let the poor companion be attended to because the message of Allah is accepted by the poor and lowly at once, and the mighty ones of the earth only come in when the weak and the simple people become an irresistible force. Even if a poor man does not grow in knowledge there is no blame on any one. Attention should be paid to those who come to learn with a sincere longing for knowledge. The wealthy companion, in spite of .receiving guidance from the Holy Prophet, was unmindful of the preferences of Allah

The Quran has been revealed to guide the whole mankind from which no one is to be excluded, rich or poor, great or lowly, learned or ignorant. Those who show sincere .earnestness must be given preference

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

see commentary)

(for verse ١

(see commentary for verse ١)

(see commentary for verse ١)

(see commentary for verse ١)

(see commentary for verse ١)

In the original texts of all the revealed scriptures the unity (tawhid) of Allah has been clearly proclaimed. These holy books were in the hand of the angels, the prophets and the Imams who have been thoroughly purified by Allah (Ahzab: ٣٣). The scribes have to be pious and just. The representatives of Allah are either the angels, or the .prophets or the Imams of the Ahl ul Bayt

(see commentary for verse ١٣)

(see commentary for verse ١٣)

(see commentary for verse ١٣)

The origin of man as an animal is lowly. Refer to the commentary of Anam: ٢; Araf: ١٢; Kahf: ٣٧; Hajj: ٥; Rum: ٢٠; Muminun: ١٢ to ١۶ and Fatir: ١١. To provide him sustenance all the forces in nature have been made subservient to him. Everything in nature if properly used serves his life on the earth. Then Allah granted him intellect, perception and free will, and made available guidance through His books and His representatives, so that by using his power of judgement he can avoid evil and follow the right path. Though all these blessings and bounties have been provided by Allahs beneficence for the good of man, yet he goes astray from the right path and rejects .Allah and His guidance

The tone of these verses indicate that this sure is an admonition to those who became .Muslims without the proper understanding of the religion of Allah and its purpose

(see commentary for verse ١٧)

see)

(commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

These verses warn man not to forget the day of judgement which is certain. Refer to the commentary of Ma-arij: ١٠; Tur: ٢١. On the day of judgement in contrast to the depression, gloom and helplessness in the camp of the condemned sinners, there will be rejoicing and thanksgiving in the camp of the believers.

(see commentary for verse ٣٣)

(see commentary for verse ٣٣)

(see commentary for verse ٣٣)

(see commentary for verse ٣٣)

(see commentary for verse ٣٣)

(see commentary for verse ٣٣)

(see commentary for verse ٣٣)

(see commentary for verse ٣٣)

(see commentary for verse ٣٣)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹